

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190014

UNIVERSAL
LIBRARY

کتاب

مستحبہ

ینابیع الاسلام



پنجاب لبریری کے سائٹی

انارکلی۔ لاہور

رفاعہ عام پریس لاہور

۱۸۹۹

وَأَمَّا نُزُيِّنَكَ نَبْرًا الَّذِي نَعِدُّمْ أَوْ نُنَوِّمُكَ فَإِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ (سورة رعد آیه ۱۳)

کتاب مستحق پناہ الاسلام

پناہ بیع الاسلام

دیباچہ

ہوا ہادی الوحید

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الَّذِیْ خَلَقَ خَلْقَهُ النَّاطِقَةَ لٰكِنْ
تَعْرِفُهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَفَرَسَتْ لَدَانَهُ الرُّوحِیَّةَ وَتَحْصِلُ مَا مَالَا اللّٰهُ
فَعَالٍ اَعَدَدَتْ لِعِبَادِی الصَّالِحِیْنَ مَا لَا هِیْنَ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ
سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلٰی قَلْبِ بَنِيْ

اما بعد — بر ذوی الالیاب و مدققان اسرار
حقان عقی و پوشیده نماناد که چنانکه زینت و زیبائی جز
انکه حرکت آمیز کاینات سماویّه و موجودات ارضیّه بسبب
و بیعلّت از عدم بوجود هرگز نیامده بلکه از دست قدر مزیّت
الاسباب واجب الوجود خدای قادر مطلق سبحانه و تعالی شرف
صدور یافته است بجهن ملود هر چیز دیگر نیز خواه فعل باشد خواه
قول خواه خیال سببی خاص دارد که بدون آن ممکن نبوده است
که بوجود بیایند — و چونکه مذاهب متعدّد و مختلفه و ادیان
متنوعه متفرقه جهان موجود است همانا هویدا است که هر یکی
از آنها خواه حق باشد خواه باطل اصل و سرچشمه داشته است
که از آن پیروی مثل تفری از سرچشمه خود جاری شده است —
و از آنرو که دین اسلام در آخر الزمان در ممالک کثیره انتشار
یافته بر قلوب و عقول بسا الموابف و ام مسلط و منولی شده است
و عدّه پشمار از بنی نوع بشر معتقدان مذهب کشته آنرا
بنیاد و اساس امید و آرزوی خویش گردانیده اند پس مصنف
اقل این اوراق چنان مناسب داشت که بگونه تعالی این مطلب
پیوست نماید که با اصل و پیروی این مذهب چیست زیرا بمجود و
نصادی آنرا قبول نمیکند چونکه میگویند که ما اولاد و بیانات الهی را

در آن مذهب بدقت جستجو کرده نیافته ایم و بسیاری از آدابیکه
در آیام سلف آن مذهب را بی نقیص و نقص از روی تقلید از آباء
واجداد خود پذیرفته بودند اکنون چه حقیقت چه علامته ترک کرده
ادیان مختلفه دیگر را قبول میکنند و از آنکه هنوز کبرادر پافست
نکرده اند که بتواند دین اسلام را برای ایشان بطور عقلی اثبات
نموده حقیقت آنرا هویدا و ثابت گرداند - البته کتاب چند چه در
آیام سلف و چه در آیام مامثل میزان الموازن و حسام الشیعه و
امثال آنها فخر پر یافته است اما هیچ شخص عاقل فہم با آنها اکتفا
نمی تواند بکند زیرا هویدا است که آن دلائل که در آنها مندرج است
شبهات و شکوک طلب مضطرب دوست حق جو پراشکین نمید
چونکه مصنفان کتب مزبوره هر چند که برای اثبات دین خود ربا
دفاع حمله ها مغرضانهش ضابط غیرت داشته و جد و جهد تمام
صرف کرده اند اما حجت است که علی کدا شدند بر ابر آن غیرت
حمیده نبوده است - از اینجهت این اقل (چنانکه ذکر شد) چون
اینرا مصلحت دانست که اساس و بنیاد و پیوج دین اسلام را بطریق
از سر نو نقیص و نقص نماید با عا خدا ی عز و جل بغیر یک عقل ناقص
نواخته است هر چیز را از موده و تبلیغ کرده و در این کتاب مندرج
ساخت و الحال آنرا بملاحظه کتده کریم تقدیم میکند - مامول

اینکه بعضی خدای ذوالجلال هر کس که آنرا با التفات و توجّه نام
مطالعه فرماید بتواند بفهم بداند که دین اسلام از کجاست و
پنایع این خمر عظیم که بکثرت آب خود مزارع مذهبی ممالک
وسعت عده را آبیاری نموده کدامها میباشد

ننیه

واضع باد که ترجمه آیه های قرآنی که در این کتاب مندرج است
از مصنف نیست بلکه از ترجمه فارسی معیّنی که در
قرآنهای چاپی در زیر هر سطر نوشته شده است
ما خود کرده پس مصنف مسئول به اغلاط فراوانی که
در آن ترجمه یافت میشود نمیشد مثل آیه ۸۹ از سوره آل
عمران که ترجمه وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ را نوشته است و بنیاد
از مشرکان و در سوره انعام آیه ۱۶۲ ترجمه هَٰؤُلَاءِ را
که و ماکان من المشرکین باشد درست نوشته است و نبود
از مشرکان و در سوره توبه آیه ۲۹ ترجمه فَاتْلُوا را نوشته
است بکشید آنرا که باید چنین باشد جنک کنید با آنها
اما هر ترجمه دیگر از مصنف می باشد و آن موقع هائیکه اقتضا

کرده باز باغهای اصلی پیش آورده است تا هر مطالعه کننده
 منصف حق جو آنهارا بر باغهای اصلی خوانده به بیند که ترجمه
 صحیح و بی کم و زها د است و اگر خود نتواند یعنی از آن لغات
 آگاهی نداشته باشد بمدد اهل هر لغت از معنی آنها اطلاع
 یافته انجیر پرا که مصنف نوشته است بخوبی بیازماید و بتواند
 صحت آنرا در یافت نماید و هرگاه کسی چیزی برود مطالب این
 کتاب داشته باشد با این معنی که کتابی با دقت نوشته بطبع بر
 مصنف با امثالان درخواست میکند که يك نسخه آنرا بجمعی
 که این کتاب چاپ شده است بفرستد تا صاحب آن مطبع
 نزد مصنف ارسال داشته جوابی که لازم است بر آن کتاب
 داده شود و بالله التوفیق

فصل اول

مثنوی

من کتاب معجز را دافم پیش و کم کن را از فرآن دافم
 در خصوص آنچه بجهت دین و علمای معتبر اسلام در محل این
 مقام ایام بیان میکنند

مخفی نیست که علمای اسلام بر آنند که تمام دینشان از جانب
 خدای عز و جل بوسیله حضرت محمد مکشوف گشته است -
 پس بنیاد و اساس دین اسلام را بر حقیقت رسالت آنجا
 میگذرانند و هر آنکه منکر نبوت و رسالت وی باشد او را کافر
 میگویند و آنرا که میدانند که انکار آن مطلب نیشه بردشته
 مذهبشان می نمشد - و علاوه بر آن میگویند که ارکان اربعه
 دین حق (۱) اولاً قرآن مجید (۲) ثانیاً احادیث (۳) ثالثاً
 اجماع (۴) رابعاً نبایستی باشد - و درباره رکن سوم و چهارم
 لازم نیست که در اینجا چیزی بنویسم چونکه هویدا است که آنها خد
 قرآن و احادیث نباید باشد زیرا فی الواقع بنیان دین اسلام
 قرآن و احادیث است - و اما حیف است که جمیع اهل اسلام
 درباره آن احادیثی که جمیع مبشمارند متفق الرای نیستند چو
 آن جامع احادیثی که اهل شیعه می پذیرند با آنها بیکی ستیان
 و دوها بیان قبول کرده اند تفاوتی دارد - معلوم است که بر
 تعلیم اهل شیعه جمیع احادیث معتبره در این پنج کتاب مندرج آ
 یعنی (۱) در کافی تألیف ابو جعفر محمد (سنه هجری ۳۲۹) -
 (۲) در من لا یخضره الفقیه تألیف شیخ علی (سنه ۳۸۱) -
 (۳) در مخدب شیخ ابو جعفر محمد (سنه ۴۶۶) - (۴) در

استبصار همان مؤلف و (ه) در نفع البلاغه تألیف مستبدن و
 (سنة ۴۳) - و اما اهل سنته بعضی آن مصنف مزبوره شمر
 کتاب دیگر را منتجب ساخته اند یعنی - (۱) موطا تألیف مالک
 ابن انیس (۲) صحیح بخاری - (۳) صحیح مسلم (۴) سنن ابوداود
 سلیمان (۵) جامع ترمذی - و (۶) کتاب السنن محمد بن یزید
 ابن ماجه القزوينی - اما بجز حال علمای اسلام متفق الکلام هستند
 که قرآن وحی منلو و احادیث وحی غیر منلو می باشد و این قانون
 فرار یافته است که هر حدیثی که بخلاف آیه از آیات قرآن باشد باید
 رد کرده شود زیرا قرآن کلام خدا می آید و خداوند - پس حقیقتاً احادیث
 خصوصاً برای بیان اشکالات و موضوعهای غامض قرآن و برای
 توضیح آیه که از قرآن فهمیده میشود مفید است - مثلاً چون
 و در سوره اسری (سوره ۱۷ آیه ۱) می بینیم که مکتوب است -
 سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
 الخ (ترجمه) - و انم پاک بودن آنرا که بر دشت بند نشو
 شی از مسجد الحرام بدوی مسجد اقصی الخ - پس باید با احادیث
 رجوع نمائیم تا استفسار کنیم که معنی این آیه چیست و از آنها هر
 که در بیان و تصریح آن معراج مشهور میان علمای اسلام معلوم
 میتوان فهمید - و همچنین بکس که بدانند که لقب سوره پنجم که سوره

بدقی هست چه معنی دارد جز از آن احادیثیکه ما را بموجب بودن
 کوه قاف اعلام و اخباری نماید - لهذا در آنچه نسبت به منابع
 اسلام در این کتاب تقدیم میکنیم چونکه حاجت مباحثه و خلاصه
 اینرا مصمم کرده ایم که هیچ عقیده و هیچ تعلیم اهل اسلام را ذکر نکنیم
 جز آنهاییکه اصل و بنیاد آنها در خود قرآن یافت میشود و شرح
 آن نیز در آن احادیث مندرج است که میان جمیع مسلمان خواه
 شیعه باشند خواه سنی رواج کلی دارد زیرا اراده ما این است
 که این کتاب برای جمیع اهل اسلام عموماً فایده داشته باشد

معلوم است که علمای اسلام بر آنند که قرآن
 کلام خدای عز و جل است که وی تعالی از اقبل از آفرینش عالم
 بر لوح محفوظ مرقوم فرمود و اگر چه در ایام خلفه مأمون و بعد
 از آنهمه مباحثات بسیار سخت درباره ازلیت و افع شده است
 که لازم نیست ما اینجا در این باب چیزی بگوئیم اما درباره اینکه
 قرآن تصنیف احسان نیست بلکه تماماً از جانب وی تعالی
 بواسطه حضرت جبرائیل فرشته بر حضرت محمد نازل شده جمیع
 اهل اسلام همیشه بر این عقیده متفق الرأی بوده و هستند
 - و این خلدون در اثبات این ادعا میگوید که قرآن بزبان عربی
 و بسیار اینکه موافق آن باشد که اصل عرب برای بیان کردن خیالات

خود مستعملی نمودند از آسمان ارسال فرموده شد فقره
 بعد از فقره و آیه بعد از آیه بطوریکه لازم بود برای اظهار عطف
 وحدانیت خدا و پایبندی اعلان و تصریح آن نکالنی که انسان
 در اینجهان باید آنها را امتثال باشد مکشوف گشت - پس در حال
 اول اخبار عفا شد درین و در حالت دوم احکام برای انتظام اعما
 مردمان داریم (جلد دوم صفحه ۵۴) - و در موضع دیگر میگوید
 که از اینهمه ظاهر است که فقط قرآن از میان همه کتب دینی است
 که متن و الفاظ و فقره های آن با و از مجموع حواله پیگیری کرده
 شده است - حالت نورا و انجیل و ما بین کتب دینی دیگر است
 زیرا که انبیاء اینها را با و از الهام در صورت خیالات چون در
 وجد بودند پذیرفتند و آنها را با الفاظ خودشان و فنی که بحالت
 عجمی انسان برگزیده بودند نثر پر نمودند - از اینجهت در حقیقت
 این صحیفه هیچ مجزیه یافت نمی شود (جلد اول صفحه ۱۹۳ و ۱۹۵)
 - و شک نیست که آنچه علیان اسلام در میان من جانب الله بودند
 قرآن میگویند بر حسب قول مود فراتست چنانکه در سوره بقره
 (یعنی سوره ۱۵۵ آیه ۲۱ و ۲۲) مندرج است بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ
 فِي لَوْحٍ مَّحْنُونٍ (ترجمه) - بلکه او قرآنست بزرگوار در لوح
 نگاهداشته - و نیز در سوره انعام (یعنی سوره ۱۹ آیه ۱۹) مَرِئُونٌ

که خدا باری بفرموده گفت - فَاِنَّ اللَّهَ شَهِيدٌ بِكُمْ
وَبَيْنَكُمْ وَابْوَحَىٰ اِلَيْكَ هٰذَا الْقُرْآنُ لَا تُنْزِلُ وَكَذٰلِكَ (ترجمه) -
بگو خدا گواه است میان من و میان شما و وحی شد بمن این قرآن
نابیم دم شمارا بان - و از اینجین آیه ها ثابت میشود که قرآن در
بارۀ خود ادعا میکند که نصیف حضرت محمد نیست و از کتابها
انسانی تألیف نیافته است بلکه از جانب خدا بوده بر حضرت محمد
نازل شده است و از آسمان در شب قدر نازل یافته چنانکه
مکتوبت در سوره قدر (یعنی سوره ۹۷ آیه ۱) - اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (ترجمه) - بدرستی که ما فرو فرستادیم
او را در شب قدر - پس اگر این بیان را قبول کنیم باید افراد نمازیم
که پیروی و حید قرآن و سرچشمۀ نمائی دین اسلام خود خدای
عز و جل رب العالمین سبحانه و تعالی میباشد و هیچ سرچشمۀ
دیگر نداشته و ندارد - لهذا اگر ممکن باشد که شخص نقیض و تقصیر
نموده اینرا از هر من الشمس ثابت بگرداند که اکثر اجزای قرآن و جبراً
از عقاید اسلام پیشک و شبهه از ادیان دیگر و از کتب که در ایام
حضرت محمد موجود بود و حالا نیز هست انتساب شده است پس
بنهاد دین اسلام تماماً و کلاً منهدم میگردد - و چونکه بعضی از
معارضین حکماً میگویند که اینرا نمیتوان ثابت کنند پس واجب

ولازم است که هر شخص حق جوی و خصوصاً هر که مسلمان حقیقی
 باشد این اسرار را با دقت تمام آموده بداند که آیا این قول
 معترضین راست و برحق است یا نه - زیرا اگر بتواند اعتراضات
 ایشان را رد کرده دشمنان دین خود را مجاب سازد البتّه حقیقت
 و من جانب الله بودن دین اسلام هویدا و ثابت خواهد گردید
 و آیه دافعن راسخی و معرفت حق چه عجب دارد و از این
 علم حقیقی چه ضرر بوی خواهد رسید - بنابراین الآن بمذ
 خدای علم حکیم بشنیدن اعتراضات و بازمودن ادعای
 آنانکه بر آنستند که بسیاری از تعالیم قرآن و اکثر عقاید دین
 اسلام از ادیان دیگر و از کتب مذہبی گرفته شده است می پردازیم

فصل دوم

در بیان و تفتیش ادعای آنانکه میگویند که بعضی از عقاید و
 رسوم مسلمانان از ادیان و عادات اهل عرب و اقام جاهلیت
 پذیرفته شده و همان بدیوع اول دین اسلام است

قول معترضین اینست که حضرت محمد چون معصوم
 بر این شده که اهل عرب را از بت پرستی آزاد ساخته بسوی عبادت

خدا تعالی مایل بگرداند و نیز چون این را داشت که ایشان در آیام
 حضرت ابراهیم معتمد برو حدایت خدای بودند و بسیاری
 از عادات و رسوم خود را از اجداد متقی خویش از روی اوست نگاه
 داشته اند فحواست که ایشان را مجبور سازد که جمیع آنها را ترک کند
 بلکه کوشید که دین ایشان را اصلاح نماید و هر عادت مذمبی را که
 بنکو و مناسبی پنداشت محفوظ بدارد - از اینجه در سوره
 ضآء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۲۴) مکتوب است که - وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا
 مِنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ
 اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا - ترجمه - و آنکه بهتر است در دین از
 آنکه خالص کند رویش را برای خدا و او بنکوست و پیروی کند دین
 ابراهیم حق کر ابر او گرفت خدا ابراهیم را دوست - و نیز در سوره
 آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۸۹) مرقوم است - قُلْ صَدَقَ اللَّهُ
 فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ترجمه -
 بگو است گفت خدا پس پیرو شوید کیش ابراهیم حق کر ابر او بنا
 از مشرکان - و همچنین در سوره انعام (یعنی سوره ۶ آیه ۱۶۲)
 مندرج است - قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا
 يُهْتَمُّ بِمِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ترجمه -
 بگوید رسیده که من هدایت کردم خدایم براه راست دینی درست

کیش ابراهیم حق کرای و نبود از مشرکان - لهذا چون حضرت
 محمد خبال کرد که جمیع عادات و رسوم اهل عرب جز بت پرستی^{شک}
 و مثل دختر افشان و بعضی چیزهای فج دیگر مثل اینها از آباء
 حضرت ابراهیم میان اعراب حفظ کرده شده بود پس بسیار
 از آن عادات و رسوم دینی و اخلاقی را در دین خود نگاه داشت
 - و اگر چه بعضی از طوایف و لایقهای جنوبی و شرقی عرب با
 اولاد حام ابن نوح مخلوط شده بودند اما هم از نورا^ه و هم از ش^{ما}
 ابن هشام و طبری و غیرهم هویدا است که بسیاری از سکنه^ش اله^{را}
 شمالی و مغربی آن ممالک از نسل حضرت سام ابن نوح تولد پا^{فته}
 بودند و بعضی از ایشان از بنفطان (شمان) و بعضی از فرزندان
 فطوره زوجه دوم حضرت ابراهیم و بعضی از حضرت اسمعیل
 ابن ابراهیم پدید آمده بودند که میان اینها خود قوم فرشتی از
 آن سبب مشهور هستند - و البته مذهب اصلی جمیع طوایف
 اولاد سام عبادت خدای واحد سبحانه و تعالی بود و شرک
 و بت پرستی را بر و راز منته از اقوام مملکت شام و از طوایف
 دیگر که بجای ایشان بودند آموخته دین اجداد خود را آلوده و
 خراب ساخته بودند - اما و مینکه تقریباً جمیع اقوام و طوایف
 دیگر جز اهل یهود و حدایت ذات پاک الهی را بالکل فراموش کرده

آنگاه سکنه و لایقهای شمالی و مغربی جزیره عرب آن عقیقه را
 محکم نگاه داشتند - احتمال کلی دارد که در ایام حضرت ابوب
 عبادت سناورکان و خورشید و ماه بار اول میان طوایف آن
 اطراف بمالک عرب داخل میشد چونکه از کتاب همان نبی (باب
 ۳۱ آیه ۲۶ الی ۲۸) ظاهر است - و یکی از مورد خاین مشهورترین
 یونان هر دُخُن نام که پیشتر از چهار صد سال قبل از تاریخ مسیحی
 زبیت مینمود ما را مطلع ساخته است که در آن ایام اهل عرب
 آن اطراف عموماً فقط در معبود داشتند که اسامی آنها را از آنال
 وَاللَّات مینویسند (تاریخ هر دُخُن باب ۳ فصل ۱) - و هیچ
 شکی نیست که اسم آن معبود اول الله تعالی بود که آن ستیاح اجنوبی
 املا و تلفظ زبان عربی را بخوبی ندانستند درست ننوشتند است
 و این کتاب خدای عز و جل قبل از ایام حضرت محمد میان اهل عرب
 مشهور و منتشر بود از معلقات سبعة آن شعرای عرب که قبل
 از تولد وی و با افلا قبل از بعثت آنحضرت زبیت می نمودند پند
 می آمد از این رو که ایشان اکثر اوقات اسم الله را ذکر کرده اند - مثلاً
 در دیوان تابعه این ابیات مندرج است - لَمْ يَكُنْ شَيْعَةً لِّعِبَادِنَا
 اللَّهُ غَيْرَهُمْ مِنَ الْجُودِ وَالْأَخْلَامِ غَيْرَهُمْ حَوَازِبِ عَمَلُهُمْ ذَاتُ الْإِلَهِ
 وَدِينُهُمْ قَوْمٌ شَاہِرُونَ غَيْرَ الْعَوَاقِبِ وَابْنُ الْمَرْثَانِ اللَّهُ

اعطاك سورةً ترى كل ملكٍ دونها يندبُ بِاتِّك شمسُ
 وَاللُّوْلُوكُ كَوَاكِبُ اِذَا طَلَعَتْ لَمْ يَبْدُ مِنْهُمْ كَوْكَبٌ اَبَدٌ وَفَقْرُ
 لَدَيْهِ فَسَلَّ اللهُ خُلْدَهُ بِرَّةً لَنَا مُلْكًا وَلِلْاَرْضِ عَامِرًا وَمَنْزُ
 نُرِّي الخلد ان يثا ز فذخنا وَتَرْهَبُ وَذَحَ الْمَوْتِ اِنْ جَاءَ فَاهِرًا
 - ودر دیوان لید نیز این ابیات یافت میشود لَعْنَةُ مَا تَدْرِي
 الصَّوَارِبُ بِالْحَيُ وَالْاَزْجَارُ بِالْطَّيْرِ مَا اللهُ صَانِعٌ وَعِلَّاهُ
 بر اینهمه معلوم است که کعبه از قدیم الایام مسجد اقدس جمیع ملوک
 عرب بود چونکه مورخ یونانی دیگرستی به دیودورس سسیلی
 که شصت سال قبل از تاریخ مسیحی زنده بود گفته است که در آن زمان
 همین میبود (باب ۳) - و آن مقدس مشهور بلفب بیت الله
 بود و از آن عمر بنی (آل) اشکار است که عقیده وحدانیت الهی
 میان عرب هرگز فراموش نشده بود با وجود اینکه ایشان
 معبودهای بسیار دیگر نیز داشتند که از آن سبب فرآن ایشان
 مشرکین می نامد زیرا معابد دیگر را علاوه بر خدای متعال عبادت
 نموده آنها را شرک احرام و پرستش واجب اومی انگاشتند
 - اما اینرا می گفتند که ما این معبودهای ثانوی را مثل خدای
 حق که الله تعالی است عبادت نمی نمایم بلکه ایشانرا شفیعان
 خود می شماریم و امید داریم در شفاعت ایشان خدای واحد

حقیقی و اما بل بگردانیم نادعاهای ما را اجابت بفرماید - و در اثبات
این عقیده آن بت پرستان کفایت میکند که حکایت ذیل را از
کتاب **مَوَاهِبُ الدِّینِ** اقتباس نماییم - قدم نفرین مهاجره
الحبشه حين فراء عليه السلام وَالْقَمُّ إِذَا هَوَى حَتَّى يَلُغَ - أَفَكُنَّ
الْأَلَمَ وَالْعُرَى وَمَنَاءَ الثَّالِثَةِ الْأَخْرَى الْفَى الشَّيْطَانِ فِي
مَنْبِهِ أَيْ فِي ثَلَاثَةٍ - تلك الغرائق العلى وإن شفاعنهم
لشرفي - فلما ختم التوبة سجد صلعم وسجد معه المشركون لنوهم
أنه ذكر الغنم بخبر - وفشى ذلك بالناس وانظروا الشيطان
حتى بلغ أرض الحبشة ومن بها من المسلمين عثمان ابن مظعون
واصحابه وتخذوا أن اهل مكة فدا سلوا كلهم وصلوا معه صلعم
وتدامن المسلمون بمكة فافبلوا سراطا من الحبشة - **ترجمه**
منی چند از مهاجرین حبش پیش آمدند و فشی که او صلعم سوژ
بنیم (یعنی سوره ۵۳) را میخواند تا باین آیه رسید - **إِذَا بَرَأَ**
وَهُدَاهُ إِلَى عِزِّ وَمَنَاءَ تَوَكَّلْ دیگر (آیه ۴۱ و ۴۲) **خَتَمَ**
أَنكَاهُ شیطان در منبیه وی یعنی در خواندش این الفاظ را انداخت
اینها نازک بدندان سرافرازند و بدرستی که بشفاعت ایشان
بایدا میزد داشت - و چون آن سوره را با انجام رسانیده بود
او صلعم سجده نمود و مشرکین همراه وی سجده کردند زیرا که آن

ی بردند که او معبودها پش از انجوبی ذکر کرده است - و آن
 امر میان مردم فاش شد و سلطان آنرا ظاهر نمود بنوعی که خبر
 آن بملکت حبش و بمسامع آن مسلمانان که آنجا بودند یعنی عثمان
 ابن مظعون و دوستانش رسید و نگه نموده گفتند که جمیع اهل
 مکه مسلمان شده با وی صلح مجدد کرده و مسلمانان در مکه
 این شده اند پس بزودی از حبش باز آمدند - و ابن اسحق و ابن
 هشام و طبری و مورخان مسلمان بسیار دیگر نیز اینکار را بیان
 کرده اند و آنچه بی و جلال الدین و بیضاوی نوشته اند در تفسیر
 سورج آنرا ثابت میگرداند - و شهرستانی درباره مذاهب
 و رسوم عرب قدیم چنین نوشته است - والعرب الجاهلیه
 اصناف فصفت انکرو الخالق والبث وقالوا بالاطبع المبی والدم
 المنی كما اخبرهم التنزیل وقالوا ما هی الا حبات الدنیا تموت
 ونفها وفوله وما یملکنا الا الدهر وصفت اعز فوا بالخالق
 وانکرو البعث و هم الذین اخبر الله عنهم بقوله تعالی اقصینا
 بالخالق الاول بل ثم فی لیس من خلی جدید وصفت عبد و الامنا
 و ذوات اصنامهم مخضه بالقبایل فكان و ذکاب و هو بدونه
 الجندل و سواع لهدیل و یغوث لمذحج و لمبایل من الیمن و قسره
 لذی الکراع بارض حیره و یغوث لهدان و اللات ثقیف بالظانف

والغزى لفرش وبني كنانة ومناة للاوس والخزرج وهبل اعظم
اصنامهم وكان هبل على ظهر الكعبة وكان اساف وياهل على الصفا
والمروة وكان منهم من يميل الى اليهود ومنهم من يميل الى النصرانية و
منهم من يميل الى الصابية ويعتقد في انواء المنازل اعتقاد المنجيين
في السبادات حتى لا يترك الابنوء من الانواء ويقول مطرنا نبوء كذا
وكان منهم من يعبد الملائكة ومنهم من يعبد الجن وكانت علومهم
علم الانساب والانواء والتواريخ وتغير الرؤيا وكان لابي بكر الصديق
رضي الله عنه فيها يد طولى وكانت الجاهلية تفعل اشياء جاث
شريعة الاسلام بها فكانوا لا يتكلمون الا بمات والبنات وكان
افبح شئ عندهم الجمع بين الاخوين وكانوا يبيعون المزدوج بامرأة
ابيه وبيعته وبنه القهين وكانوا يحرقون البيت ويعلمون ويهرمون
ويطوفون ويحعون ويثفون المواقف كلما ويرمون الجمار وكانوا
يكسبون في كل ثلث احوام شهر او يفتلون من الجناية وكانوا يداومون
على المضمضة والاستنشاق وشرق الرأس والتواك والاستنجاء و
تقليم الاظفار ونسف الأبط وحلق العانة والحنان وكانوا يقطعون
بدن السارق البهي - ترجمه - واعراب جاهلية جند بن فهم
بودند - وبعضى خالو وفامت والتكار مكر دند ومبكتند كه جميع
حات نحر ودره هلاك كنده است جناحه فأن در خصوص

ایشان ما را اخبار مینماید - و گفتند - نیست این یحیی زندگانی
 دنیا میبهریم و زنده میشویم - و نیز گفته است - و هلاک نمیشود
 ما را یحیی زمانه (سوره جاثیه یعنی سوره ۵۴ آیه ۲۳) - و بعضی
 بمالقی اعتراف مینمودند و قیامت را انکار میکردند و ایشان آنانی
 هستند که خدا درباره ایشان بقوله تعالی خبر میدهد - آری
 ناتوان شدیم به آفرینش نصرت بلکه ایشان در شکند از آفرینش
 نازه (سوره ق یعنی سوره ۵۰ آیه ۱۴) - و بعضی بت پرست بودند
 و بنمایان مختص بغیبه های ایشان - پس و از آن اهل طایفه
 جندل و سواع از آن هذیل و یثعوث از آن اهل مذبح و بعضی
 مایل بن و کثر از آن اهل ذوالکراع که سکنه زمین جهم بودند
 و یثعوث از آن اهل هذان و لات از آن اهل ثقیف در طایفه و عری
 از آن فرشت و بنی کنانه و منات از آن اهل اوس و خزرج بودند -
 و هبل بزرگترین بنمایان بود - و هبل بر پشت بام کعبه و اسما
 و نابلی بر کوه های صفا و مروه بودند - و بعضی از ایشان بجوی
 دین یهود و بعضی بجوی مذهب مسیحی و بعضی بجوی ملت صابین
 مایل داشتند و اینها بر طلوع و غروب بخوی که منزلهای ماه
 خوانده میشود اعتقاد میداشتند مثل اعتقادی که مینان بر
 ستاره ها دارند بجهتیکه حرکت نمیکردند مگر بطالوع و غروبی از

آن طلوع و غروبها و میگویند بارانمان در طلوع و غروب فلان
سناده است - و بعضی از ایشان فرشتگان را و بعضی دیوها را
عبادت می نمودند - و علومشان علم جنب ها و طلوع و غروب نجو
و نوازیج و تعبیر خوابها بود - و ابو بکر صدیق (رضی الله عنه)

از این علوم و اقیقت کامل داشت - و عربان جاهلیت چیزهای
می کردند که شریعت اسلام آنها را جاری ساخت زهرامادران و
دختران خود را بزنی نمیگرفتند و نزد ایشان نکاح کردن دو خواهر
چیز بسیار فحش شمرده می شد و آن شخص را که با زن پدر خود ^{دختر} ^{دند}

کرده باشد دشنام داده و پراختن می نامیدند و حج بیت (یعنی
کعبه) را نموده و عمره یحای آوردند و با حرام ملتس شده طواف ^{دند} می نمودند
و مابین کوههای صفا و مرزیه می دویدند و اعمال هر موفی را معمول
میداشتند و سنگهای جمه (در وادی منا) می انداختند و در
هر سال یکبار داخل می ساختند و بعد از جنابت غسل میکردند
و بر مضامنه و اسنشان و جدا ساختن موهای سر و سواک
و استنجا و گرفتن ناخن و تراشیدن زپریغل و ستردن زهار و
خشمه ما اومت می نمودند و دست راست دزد را می بریدند

(الملل و النحل مصنف شهرستانی) - و ابن اثیری و ابن هشام

موافق این قوا میگویند که از بلاد حضرت اسمعیل در اول عباد

خدای واحد بودند و اما آخر الامر در بیت پرستی مبتلا شدند و لکن
 بعد از آن نیز بسیاری از عادات و رسوم آباء حضرت ابراهیم و نگاه
 میداشتند و اینرا هرگز فراموش نکردند که خدا تعالی از همه معبودان
 دیگر افضل و بر آنها مسلط است - و در سیرت الرسول مرفوع است
 که - خلفت الخلف و ذوا ما كانوا عليه و اسئدوا بدين ابراهيم
 و اسمعيل غيره فعبدوا الاوثان و صاروا الى ما كانت عليه الامم
 قبلهم من الضلالات و فهم على ذلك بقاء من عهد ابراهيم بنفشو
 بهما من تعظيم البيت و الطواف به و الحج و العمرة و الوقوف على عرفه
 و المزدلفه و هدى البدن و الاهلال بالحج و العمر مع ادخالهم فيه
 ما ليس منه فكانت كنانة و فرشت اذ اهلوا قالوا اليك اللهم ليك
 ليك لا شريك لك الا شريك هو لك فملكه و ما ملك فهو قدونه
 بالتلبية ثم يدخلون معه اصنامهم و يجعلون ملكها بيده -

ترجمه - اولاد ایشان بدش شدند و آن مذهبی را که داشتند
 فراموش کرده دین ابراهیم و اسمعیل را بدیگری تبدیل نمودند و
 پرستش بنها نموده بآن کراهیهائی که آنها قبل از ایشان در آنها
 مبتلا شده بودند برگشتند و با وجود آن بقاء بانی چند از عهد
 ابراهیم میان ایشان مانده است که بآنها متمسک اند مثل تعظیم
 بیت و طواف آن و حج و عمره و ایستادن بر عرفه و مزدلفه و فریاد

بدن و اهلال درج و عمره اگر چه نیرمیان آنها چیز پر اکه از او نبود
داخل ساختند - و اهل کثانه و فرشت چون اهلال می نمودند ^{گفتند} -

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ نِزَاجِ شَرِيكَ نَبِيِّكَ جِزْ شَرِيكَ هَوْلَانُو
اورا و هر آنچه دارد مالک میباشی - پس او را بگفتن لَبَّيْكَ بوحده این
اسم می بردند و بعد از آن بنهای خود را با وی داخل می ساختند
و اخبار آنها را در دست وی می نهادند - و نیز در قرآن مکتوب است
- إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ
اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ
ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (سوره بقره یعنی سوره
۱۰ آیه ۳) - **ترجمه** - بدو سپید که پروردگار شما خدا است

که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس منوی شد بر عرش
ند پر میکند کار را نیست هیچ شفیع مگر از بعد ازتش اینست خدا
پروردگار و ان پس بفرسید او را ای پس پسند نمیگیرد - و از این
امر ثابت است که اهل عرب در آیام جاهلیت خدا را به شعا را بقتل
عزیز و منات و لات عبادت می نمودند چنانکه الحال مسلمانان
بشعاع و لبای او تعالی آمرزش گناهان خود را در خواست
میکنند و از انبیب قرآن آنها را مشرکین نامیده است پس اهل
عرب عبادت خدا تعالی را با آیلام حضرت محمد نگاهداشته مقرر

و حدائت ذات اقدس الهی بودند - لهذا قول معترضین اینست
 که حضرت محمد آن عقیده را از قوم خود و از اجداد خویش آموخته بود
 زیرا از اسامی پدرش عبدالله و عمه زاده اش عبدالله که اسم خدا
 با حرف معرفه (آل که علامت وحدانیتش می باشد) در آنها یافت
 می شود هویدا است که آن عقیده عمده قبل از بعثت حضرت محمد

معروف بوده - و رسوم طوایف و اهللال و پوشیدن احرام و غیره
 و غیره نیز از دین آن طوایف قدیمه در دین اسلام داخل شده است
 - و ختنه نیز چنانکه شهرستان میگوید از آن قبیل است و از نبی
 قدیمی که مسمی به رساله بنیاس است ثابت میشود که از قدیم انبیا
 نه فقط عربان بلکه بسیار اقوام دیگر نیز این رسم را قبول کرده بودند
 چونکه مصنف آن رساله (که تمهیداد و بیست سال بعد از میلاد مسیح
 تحریر یافته است) صریحا میگوید - ... περὶ ἐτέμνετο ...

καὶ Σὺρος καὶ Ἀραβ καὶ πάντες οἱ ἑερ.
 εἰς τῶν εἰδωλῶν - ترجمه - هر مردشای و عرب و هر

کهنه اصنام بخون میشوند آئینی - و معلوم است که مصریان
 قدیم نیز این عادت را داشتند و اگر چه بنهای بسیار در ایام حضرت
 محمد میان اهل عرب پرستیده میشد بحدیکه در خود کعبه مسجد
 و شصت صنم موجود بود اما ابن اسفندی و ابن هشام بر آنند که عمر دین

لی و هذیل بن مذرکه فقط پانزده طبقه قبل از آقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله اصنام را از مملکت شام داخل مکه کرده بودند - بهر حال هیچ تغییر حاجت بالهام و وحی نداشت تا ناشایستگی و بطلان آن رسم فبیح را بفهمد - اما حادث بوسیدن حجر الاسود که بیست پرستان قدم آنرا بدان طور عبادت میکردند چونکه آنرا یکی از سنگهای بهشت میانشانند آن عادت نزد اهل عرب چنان پسند آمده بود که حضرت محمد توانست ایشانرا از آن رسم ممانعت نماید و از آنجه آنکه حاجیان ناچار آن سنگ را میبوسند

حاصل کلام اینکه بنوع اول دین اسلام آن عادت و رسوم و عقاید مذہبی بوده است که در آقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله میان طوائف عرب و خصوصاً میان قریش معمول و منداول میبود - و در رد این کلام معترضین نوچندۀ ابن اوراق نمیدانند که اهل اسلام چه جواب میتوانند بدهند جز اینکه بگویند که همه این رسوم و عادات اولاً بالهام ربانی بر حضرت ابراهیم علیه السلام مکشوف شد بود و حضرت محمد صلی الله علیه و آله مأمور گشت تا بار دیگر مردمان را حکم کند که انچه را حکم نگاه دارند - ولیکن اگر چه از نورافنا بابت میشود که عقیدۀ و خدا تعالی خدا تعالی و رسم خشنه در دین حضرت ابراهیم بوده است اما در کتاب مقدس نوکر مکه و کعبه و طوائف و حجر الاسود و احرام یافت

نمی شود و شکی نیست که آن رسوی که بآن چیزها منعلق است از
اختراعات بت پرستان است و باین حضرت ابراهیم هیچ علاقه
نداشته و ندارد

و علاوه بر این همه معترضین میگویند که آیه هائی
چند از آیات قرآن از آن فصدده هائی که قبل از بعثت حضرت محمد
میان فرشتش منتشر شده بود اقتباس گشته است و در اثبات این
قول خود بر آنند که بعضی از فقرات این آیات ذیل که از فصد ابدامر
الفیس مأخوذ است در قرآن نیز یافت می شود - و همانا در آنها
اشعار ذیل که از آن شاعر بت پرست میباشد موجود است -

دَنَبُ السَّاعَةِ وَافْتَقَ الْقَمَرُ	عَنْ غُرَالٍ صَادَ قَلْبِي وَتَفَسَّرَ
أَحْوَرَ قَدْ حُرَّتْ فِي أَوْصَافِهِ	تَاعَسُ الطَّرْفُ بِعَيْنَيْهِ هَوَّارَ
مَرَّ يَوْمَ الْعِيدِ فِي زِينَتِهِ	فَرَمَانٍ مَقْطَاعِي فَعَفَّرَ
فِيهِمْ مِنْ لِحَاطٍ فَأَلَيْكَ	فَرَكْنِي كَهَيْمِ الْمُحْظَرِ
وَإِذَا مَا غَابَ عَنِّي سَاعَةٌ	كَانَتِ السَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرَّ
كَتَبَ الْحُسْنُ عَلَى وَجْهِهِ	بِصَبِي الْمَيْكِ سَطْرًا مَحْضَرِ
عَادَهُ الْأَقَارِبُ جَرِي فِي الدُّجَى	فَرَأَيْتُ اللَّيْلَ جَرِي بِالْقَمَرِ
بِالضُّحَى وَاللَّيْلِ مِنْ طَرْتِيمِ	فَرَمَهُ ذَا النُّوْرِ كَمَا شَبَّيْ ذَهَرِ
لَمْتُ إِذْ شَقِيَ الْعِدَا وَخَدَّاهُ	دَنَبُ السَّاعَةِ وَافْتَقَ الْقَمَرُ

وله أيضا

أَقْبَلَ وَالْعَاقِبُ مِنْ خَلْفِهِ كَأَنَّهُمْ مِنْ حَدَيْبٍ يَفِيلُونَ
وَجَاءَ يَوْمُ الْعَيْدِ فِي زَيْتِنِهِ بِمِثْلِ ذَا مَلْبَعِلٍ الْعَامِلُونَ

و مشهور چنین است که دو زیمران قبل در میان فصحاء و بلغاء عرب
رسم بود که هر کس شعری بلیغ و فصیح افشادی نمود بر کعبه می آویختند
که سبعة معلفه بعضی از آنهاست و این اشعار امرء القیس از جمله
می باشد دَنْتَ السَّاعَةَ وَ أَفْشَى الْقَهْرُ عَنْ عَزَائِلِ صَادَ ظَلَمِي وَ تَفَرَّ
بعد از چندی آیه اِفْزَرَبْتَ السَّاعَةَ وَ أَفْشَى الْقَهْرُ بیان شد و
میگویند که فاطمه بنت حضرت محمد روزی این آیه را تلاوت مینمود
دختر امرء القیس حاضر بود گفت ای عظمون شعر پدر من است که پدر
نواخذ کرده و میگوید از خدا بر من نازل شده و این حکایت در میان
عرب و عجم مشهور است بمرحال آن ابیات از اشعار امرء القیس که
بر بالای آنها خط کشیده شده است در سوره قمر (یعنی سوره
۵۴) آیه ۱۹ و ۲۱ و ۳۱ و ۴۴ و در سوره غنچ (یعنی سوره ۱۰۲)
آیه اول و در سوره انبیا (یعنی سوره ۲۱) آیه ۱۹ و در سوره صافات
(یعنی سوره ۳۷) آیه ۵۹ مندرج است جز اینکه در بعضی الفاظ
تفاوت کمی در صورت و نه در معنی دیده میشود مثل اِفْزَرَبْتَ بَصُوتِ
دَنْتَ - هویدا است که علامه ایست مابین این ابیات امرء القیس

و آن آیه های قرآن و محال است که شخص مسلمان برای رد کردن این اعتراض بگوید که شاید قدری از اشعار آن شاعر بپرسش قبل از آفرینش عالم در لوح محفوظ مندرج بوده است - پس نمی بینیم که علمای اسلام از این تنگنا چه مفرقی دارند جز اینکه این اثبات کنند که آن آیات از قرآن مأخوذ و در آن فصائد داخل شده است و با اینکه مصنف این آیات مرز بوده امر الفیس نبوده بلکه کسی دیگر بوده است که بعد از نزول قرآن جرأت در زبده آن آیه ها از قرآن اقتباس نموده باشد و اثبات این احوال اشکال کلی دارد - بمرحال هویدا است که رسوم و عادات و عقاید مذممه اهل عرب یکی از منابع مهم ترین دین اسلام می باشد

فصل سوم

در آفرینش ادعای آنست که می گویند که بعضی از آن تعالیم و حکایات که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است از تفاسیر و موهومیه بود اقتباس شده و بعضی از رسوم مذهبی اهل اسلام از طریقه صاحبین اخلاک گشته است

و فیکه حضرت محمد ادعای نبوت کرده جد و جهد تمام صرف
می نمود تا قوم خود را از بت پرستی مبرا ساخته بدین حضرت ابراهیم
برگرداند اهل عرب هیچ کتاب الهای نداشتند که جمیع طوایف
بی تفاوت آنرا قبول کرده بآین و قانون خود بداند و از آن سبب
اصلاح نمودن مذهب فاسد شده ایشان بد نهایت مشکل بود
- اما دو آن ابام م سه طایفه همان ایشان کتابهای مذهبی داشتند
که بر حسب قول معترضین هر یکی از آنها بر دین اسلام کد در آنوقت
مثل یخچه نازده آمده در فندانه پیچیده می بود اثری نموده است -
و آن سه طایفه مذکوره ملت صابین و اسباط همود و قوم نصاری
بودند که ذکر هر یکی از آنها در موقع خود کرده خواهد شد - و فیکه
بصابین که مذهب ایشان الآن کلمة انوسیان رفته است ابو الفدا
چنین نوشته است (در کتاب مستی به التوادیع القدیمة من
المختصر فی اخبار البشر) - ذکر امة السریان و الصابین من کتاب
ابی عیسی المزنی قال امة السریان می اودم الام و کان کلام آدم و
بقیه بالسریان و ما تمم هم ملت الصابین و بد ذکر و ن انهم اخذوا
منهم عن شیت و ادریس و لهم کتاب یعزونه الی شیت و یمنونه
صفت شیت بد کفریه محاسن الاخذ فی مثل الصدق و الثجاعة و
العصص الغریب و ما اشبه ذلک و بامر به و بد ذکر الرذایل و بامر

با جنابها و الصابین عبادات منها سبع صلوات منها من نحر
 ثوافق صلوات المسلمین و السادسة صاوة الضحی و السابعة صلوة
 يكون وقتها في تمام الساعة السادسة من الليل و صلواتهم كهلوة
 المسلمین من التبت و ان لا يخلطها المصلی بشئ من غیرها و لهم الصلوة
 على البت بلا ركوع و لا سجود و يصومون ثلاثين يوماً و ان نقص الشهر
 الهلالی صاموا ثلثاً و عشرين يوماً و كانوا يراعون في صومهم
 الفطر و الهلال بحيث يكون الفطر و قد دخلت الشمس الجبل و يصومون
 من ربيع الليل الا خبر الى غروب فرص الشمس و لهم اعياد عند نزول
 الكواكب الخمسة المفضية بيوت اشرافها و الخمسة المفضية زحل و المشتري
 و المريخ و الزهرة و عطارد و يعظونه بيت مكة - ترجمه -
 ذکر امت سریان و صابین از کتاب ابو علی مغربی - او میگوید -
 - امت سریان قدیمترین آنها میباشند و بنظر آدم و دهر افش سریان
 بود و مذهبشان دین صابین و میگویند که دین خود را از شب
 وادرس گرفته اند و کتابی دارند که آنرا ابشیت نسبت میدهند و
 آنرا بصفت شبت تشبیه مینمایند - و در آن کتاب ذکر اخلاق
 حسنه مانند راست گفتاری و دلبری و حمايت نمودن عریب و
 امثال آنها را میکند و برای معول داشتن آنها امر میفرماید و عادات
 نبیه را ذکر کرده برای اجتناب نمودن از آنها حکم میدهد و اهل

بایین را اقسام عبادت است و از آنجمله هفت نماز میباشد که
 پنج نماز از آنها با نمازهای مسلمانان موافقت دارد و نماز ششم
 نماز صبحی است و وقت نماز هفتمین در آخر ساعت ششم از شب
 میباشد - و نماز ایشان مثل نماز مسلمانان بابت است و بیدار
 نیک نماز میخواند آنرا هیچ چیز دیگر نمیاورد - و ایشان نمازی بر
 پشت بدون رکوع و سجود دارند و مدت سی روز روزه میگیرند
 و اگر ماه هلالی ناقص بوده باشد بیست و نه روز صوم میدارند
 و در روزه خود ظر و هلا را رعایت نمیکنند بنوعی که فطر واقع شود
 و فیه که خورشید داخل محل میگردد و روزه میدارند از ربع آخری
 شب تا بغروب فرس خورشید - و ایشان تراجمدها است در وقت
 نزول پنج ستاره و ستاره های شرفشان و آن پنج ستاره زحل
 و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است - و بیست (کعبه) مکه و انبیا
 میباشد - پس از این بیان ظاهر و هویدا است که روزه و پنج نماز
 و بعضی از فرائض دیگر بر اهل اسلام معمول میدارند از صایبین
 قدیم گرفته اند

اما درباره اهل یهود البته هر شخصی ترتیب یافته
 میداند که ایشان در ایام حضرت محمد و خصوصاً قبل از هجرت نبوت
 مدت و اوقات را در مملکت عرب میداشتند و کثیر بن بودند

و میان طوائف نوپز بن یهود بنی فریظه و بنی منو قاع و بنی نظیر علی
 اقوام می بودند و از اینجه چون آخر الامر ظاهر گردید که ایشان
 مصمم بر این میباشند که بقیوث و رسالت حضرت محمد اعتراف
 ننمایند جدالی چند مابین ایشان و مسلمانان واقع شد و
 مؤمنین با اشکال تمام قادر بر این گشتند که ایشانرا مغلوب ساخت
 بدم شمشیر بکشانند و با از مملکت عرب برانند - و اگر چه آن
 یهودیان بعلم مشهور نبودند اما الله کتب انبیای خود مثل ثورا
 حضرت موسی و زبور حضرت داود و غیره را بآدمت تمام محفوظ
 میداشتند و از آن سبب ایشان (و نیز نصاری) دو فرآن بلغه
 اهل کتاب مذکور گشته اند - و هر چند که اکثر ایشان نتوانسته
 زبان عبرانی را بخوبی بفهمند اما مثل یهود سکنه ایران در این ایام
 بسیاری از قصه ها و حکایتهای تلوود و اکثر افسانه های باطل
 دیگر را از اجداد خود شنیده و بتوانند بفرقه بودند و اکثر اوقات
 چون ثوراه موسی و سایر کتب دینا را ادراک نمیکردند پس آن
 روایتهای بی بنیاد را بعوض تعلیمات الهائی آن صحف
 سماویة بر زبان خود جاری میساختند - و در آن ایام عرب
 جاهلست اهل یهود را حرمت میداشتند زیرا میباشند که
 بیشک از فضل ابراهیم خلیل الله می باشند و کلام خدا را نکاه

میدانند - لهذا بر حسب قول معترضین و فتنه حضرت محمد
 تمهید کتب پرستی هیچ مناسبتی ندارد بلکه نزد خدا بمحال و احد
 مکروه است و چون در دل خود تصمیم داد که قوم خویش را بجوی
 دین ابراهیم خلیل برگردانند پس بی غایت احتمال میرفت که بطرف
 اهل یهود مایل گردیده استفسار کند که آیا دین حضرت ابراهیم
 مشتمل بر کدام عقاید و فرائض و رسوم مذهبی میباشد - و از
 این سبب میتوان گفت که اگر آن نعالیم و اخبار پراکند در قرآن و
 در احادیث مندرج است یا تعلیمات و حکایات متداوله میان
 یهود آن ایام متقابل تمام پیدا خواهد آمد که آنها با یکدیگر
 علاقه اشکار و مشابیهتی عجیب دارد - و این مباحث نفیست و باید
 از این مقدمه که قرآن در اکثر موضع صریحاً میگوید که دین ابراهیم
 راست و برحق بوده است و نیز بر حقیقت مذهب یهود و بر صحت
 و من جانب الله بودن کتب الهامیه ایشان شهادت میدهد -
 چنانکه در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۲۹) آیه ۴۵ مرقوم است
 - وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالْبَیِّنَاتِ هِیَ آخِذُ الْبَیِّنَاتِ ظُلُومًا
 مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنَا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ الْهُدَى
 وَالْکَرَمُ وَاجِدْ وَ تَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ - ترجمه - و مجادله نکنید با
 اهل کتاب مگر با آنچه آن بجهت ایشان نازل شده است تا آنکه سخنرند از ایشان

و بگویند ایمان آوردیم بآنکه فرمود فرستاده بما و فرود فرستاده شد
بما و خدای ما و خدای شما یکی است و ما هم مرا و را امتدادان -

و نیز در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۳) مذکور است - قُولُوا

اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ اِلَىٰ اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَاٰیْمُوْ
وَعِيسٰى وَنُوْحٍ وَاَلَّا نَسْبُحُ وَاَلَّا نَكْفُرُ وَاَلَّا نَكُوْنُ مِنَ
الْمُتَكِبِيْنَ لَا تَقْرَبُنَّ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَتَخْلُفُ وَتَكْفُرُ - ترجمه

- بگویند که ویدیم بمدا و آنچه فرستاده شد بجوی ما و آنچه فرستاده

شد بجوی ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه داد

شد بموسی و عیسی و آنچه داده شد پیغمبران را از پروردگارشان

جدا نمیکنیم میان یکی از ایشان و ما هم مرا و را کردن خندان

- و بگوئید این امر بود که حضرت محمد در اول بیت المقدس را قبله ^{نشان} _{نشان}

گرفتند زیرا که آن شهر قبله یهود بوده وی باشد

بعضی در رد این قبیل میگویند که حضرت

محمد در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۱۵۶) بنی اخی خوانده

شده است از اینجه که سوادنداشت و هویدا است که او نتواند

کتابهای یهود را بخواند پس چه طوری ممکن بود که تعلیمات خود را

از آنها مأخوذ کند - و لکن میتوان گفت که سبب آن لقب این

بوده است که او نه از یهود بلکه از اهل آنها (که غیر یهودی باشند)

رباشد چنانکه اهل عرب نه فقط اهل ایران بلکه همه غیر عرب را هم
 می نامیدند (که معنی آن غیر ضمیمه میباشد) اما اگر در کتاب عربی
 می بینیم که نوشته شده است که حافظ شیرازی شخص عجمی است بنا
 حکماً بگوئیم که او نمائنده ما بیفصاحت بوده است لکن معلوم میشود
 که از اهل عرب نبوده و بی - همچنین از این آیه ثابت نمیشود که حضرت
 محمد بالکل بی سواد بوده است هر چند لورائی یعنی از آنها هم
 خوانده باشند - و لکن فرضاً که هیچ علم نداشته باشد آیا ممکن نباشد
 که از دیگران استفسار نموده تعالیم و عقاید و زعمهای اهل یهود
 پیاموزد البته میتوانست خصوصاً از اینجه که بعضی از اصحابش
 مثل عیسیا که این سلام و حبیب ابن ملک و دود و با خود از اهل
 یهود بودند پادین ایشانرا قبول کرده بعد از مدتی بحضرت محمد
 گریز کردند - و شکی نیست که این اشخاص اگر چه از تعلیمات حبیه
 عهد یهنو واقفیت کلی نداشتند اما افلا چیزی از روایات و قصه
 باطله که در آن ایام میان اهل یهود انتشار داشته بود میدانستند
 - و هر آینه اگر قرآن را با آن قصه ها بیک دود و کتابهای
 دیگر پراوهای که هنوز در میان یهود منداول است مقابل بکنیم
 هویدا خواهد شد که با وجودیکه قرآن نسبت بحقیقت سیرت
 حضرت ابراهیم و اشخاص دیگری که در تورات مندرج است اکثر

لوقات ما را بیشتر اطلاع بدهد اما عمای آن از افسانه های
باطل همود ما خود است - و معترضین و در اثبات این قول خود این
نقشه های ذیل را پیش می آورند

(۱) نقشه هایبل و قابیل - قرآن اسامی این دو
پسر حضرت آدم را صریحاً بیان نمیکند اما احکامات ایشان در سوره
ماعه (یعنی سوره ۵ آیه ۳۵ الی ۳۵) مندرج است - **وَإِذْ قُلْنَا
لنَّاسِ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبْنَا قَبْلَنا مَقْصُورَ مِّنْ أَحَدِهِما وَلَهُ يَنْبَغُ
مِنَ الْآخِرِ قَالَ لَا مَثَلُ لَكَ قَالَ إِنَّمَا يَنْبَغُ لِلَّهِ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ
بَطَلْتَ إِلَّائِي بَدَلًا لِّقَوْلِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِدِي إِلَّائِي لَإَمْلِكُ
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِغْيَاكِ
وَأَمْلِكُ مِّنْ عَذَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ طُوعَتْ لَهُ
فَقَعَهُ مُلْكُ أَخِيهِ فَقُلْنَا فَاصْبِرْ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا
يَبْقَى فِي الْأَرْضِ لِيرِيهَ كَيْفَ يُوَارِي سُوْدَهُ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى
أَكُنْتُ مِنَ الْغُرَابِ فَأُوَارِي سُوْدَهُ إِنِّي فَاصِّبٌ
مِّنَ النَّارِ مِمَّنْ مِن أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ
نَفْسًا يَنْفَرُ نَفْسًا أَوْ فَسَادًا فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ
أَخْبَاها فَكَأَنَّمَا أَخْبَا النَّاسَ جَمِيعًا - ترجمه - و بخوان اینها
تجدد و پیر آدم را براسنی چون می یاف کردند فریاد می بردند**

شد از یکی از آن دو و پند پرفته شد از دیگری - گفت - هر آینه
 کُتُتْ لَبَنَه - گفت - جز این نیست که قبول میکند خدا از پند پرور
 هر آینه در از کفی بن دست واکه بکشی مرا بنم من در از کت و صم
 بسوی نونا بکُتْ بدستی که من می نرسم خدا پروردگار جهانها
 بدرستی که من مهنوم که باز کردی به بزه من و بزه خود پس باشو
 از باران آتش و اینست مزد شما کاران - پس آسان کرد لودان او
 کشتن بر او دش پس کشت لودا پس صباح کرد از زبان کاران -
 پس برانکت خدا کلامی را نابکاود در زمین تا به چند لودا بکونه
 پوشد تن بر او دشرا - گفت - وای مرا عاجز شدم که باشم مانند
 این کلاغ - پس واپوشانم عورت برادرم را - پس صباح کرد از
 پشیمانان - از برای این نوشنیم بر پیران معسوب که هر که کُتْ تَو
 بغیر نی پانهای صند من پس کویا که کُتْ مردم واهمه و آنکه زند
 کرد از آنرا پس کویا زنده کرد مردم راهمه

واضح یاد که در اولت همود با انواع مختلف

این گفتگوی دهمی که ما بین مابین و هابیل شده باشد بیان می کند
 و در ترجمه مونا نان بن عزیزی و م در ترجمه بر روشلی مکتوب است
 که ما بین (که در کتابهای عربی بغابیل مکتوب است) گفت که هیچ سزا
 گناه و هیچ امر نیکو نیست و هابیل مقرر سزا و جزا بود پس ما بین

اورا بسک زده گشت - و اما در کتاب مستی به پرتی رقی الیغدر
باب ۲۱ سرچشمه آنجه که در فرآن درباره دفن کردن نعش هاییل
مرفوم است در یافت میشود و هیچ تفاوت نیست جز اینکه آن کلاغ
که در فرآن مذکور است نه بر مابن بلکه بآدم تعلیم داد زیرا در کتاب
مزبور چنین مکتوب است - **הָיָה אָדָם וְעֶזְרָא יְשָׁבִים**
וּבְזֻכָּיִם וּסְתֵיכָלִים עָלָיו וְלֹא הָיָה יָדָעִים
כִּי לַעֲשׂוֹת לְהַבִּיל עָלָיו הָיָה נְהוֹגִים בְּקִבְיָה
בְּאֶרֶב אֶחָד שָׁמַת אֶחָד סַחֲבָרִי לָקַח
אֹתוֹ וְחָפַר בְּאֶרֶץ וַיִּסְמְקָהּ לַעֲיִינָהּ. אָמַר
אָדָם כְּעֶזְרָא אֲנִי עָשִׂה סִיד לָקַח בְּבִלְתָּ
שָׁל הַבִּיל וְחָפַר בְּאֶרֶץ וַיִּסְמְקָהּ:

- ترجمه - آدم و زوجه اش خشنه بروی (یعنی بر هاییل)
کریمه و زاری می نمودند و نمی دانستند هاییل را چه کنند زیرا که از
دفن کردن واقف نبودند - کلاغی که یکی از آشنا پاش مرده بود
آمده آنرا گرفت و در زمین کاغذ آنرا پیش چشم ایشان مدفون
ساخت - آدم گفت - من مثل کلاغ کار میکنم - فی النور نعش
هاییل را گرفته در زمین کاغذ او را دفن کرد و آهسته در

سوره مزبوره آیه ۳۵ مندرج است با آنکه در آیه های قبل ذکر شده هیچ علاقه ندارد اما اگر بجوی مشتاق و ستم پذیرین باب ۴۴ آیه ۵ رجوع نمایم اینجا تمام این مطلب را که در قرآن ناکامل است بدست میکنیم و آن علاقه که آن آیه مذکوره با حکایت مثل هابیل دارد هویدا و کرد و زانو و کفستر یهودی در تفسیر این الفاظ نورا که خدا انما بفاین گفت - چه کرده خون برادرت از زمین نزد من فریاد بر میآورد (کتاب پیدایش باب ۴۴ آیه ۱۰) جاییکه آن لفظ خون در عبرانی در

صفت جمع و باشد چنین نوشته است - כָּלֵךְ דָּמָא
 שְׁהָרַג אֶת-אָחִיו נָאֶמַר בּוֹ קוֹל דָּמָא אֶחָדָה
 לַעֲקִים. יַעֲזֹר אֶמַר דָּם אֶחָדָה אֶלָּא דָּמָא
 אֶחָדָה' דָּמָא וְדָם זָרָעִיזוֹתָיו לְפִיכֶךְ נִבְרָא
 אָדָם יְהִי' לְלִסְמָדָה שְׂפִל-חֲמָא בִד נֶפֶשׁ
 אַחַת מִיִּשְׂרָאֵל מַעֲלָה עָלָיו חֲפָתוֹב כְּאֵלֹ
 אֲבִיד מוֹלָם מִלָּא וְכָל-הַסְּכִים נֶפֶשׁ אַחַת
 מִיִּשְׂרָאֵל מַעֲלָה עָלָיו חֲפָתוֹב כְּאֵלֹאֲכִים
 מוֹלָם מִלָּא:

- ترجمه - نسبت بنفای

که برادر خود را کشت با آنکه ایم که در باره وی گفته شد - او از خود

برادرت فریاد بری آورد - بپکود خون برادرت بلکه خونهای
 برادرت یعنی خون وی و خون لولاش - بنا بر این انسان بدستگاه
 آفریده شد برای آزمودن نوک هر که هلاک کرد بکف او لیسرا اید
 کتاب بروی حسابش را بخلید که کوباه عالم را هلاک کرده باشد
 و هر که بکف او لیسرا اید ازنده کرد کتاب بروی حسابش را بخلید
 که کوباه عالم ازنده کرده باشد انتی - واضح بامده آیه ۳۵ سوره
 مائده فَمِثْلُ نَفْسٍ أَنْفَا تِ الْمَقْتُلِ لَازِمِ تَقْبِیرِ مَدِیْنِ بِمَوَدِ نَحْمِ شَدِ مِلِ
 اما چونکه در قرآن مطلقا نصف آن موضع اقبالی کشنه است پس بر
 تفسیرش لازم بود که آن بفیوع این آیه قرآن رجوع نمایم چنانکه
 الآن کردیم و مطلب را واضح ساختیم

(۲) نَفْسَ نِجَاتِ بَاتِنِ حَضَرِ اِبْرَاهِیْمَ لَوْلَاشِ مَرَدِ

- اینکایت در قرآن تماماد بر یکا یافت می شود بلکه جزو جرید در
 سوره یوسف (یعنی سوره ۲) آیه ۲۶ و در سوره انعام (یعنی سوره ۶)
 آیه ۷۴ الی ۸۴ و در سوره انبیاء (یعنی سوره ۲۱) آیه ۵۲ الی ۷۲
 و در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹) آیه ۲۴ الی ۵ و در سوره شعراء
 (یعنی سوره ۲۶) آیه ۶۹ الی ۷۹ و در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۱۰)
 (۲۹) آیه ۵۱ و در سوره صافات (یعنی سوره ۳۷) آیه ۸۱ الی ۹۱
 و در سوره زخرف (یعنی سوره ۳۰) آیه ۲۵ الی ۲۷ و در سوره

نفسه (یعنی سوره ی) آیه ۴۴ و غیره پراکنده است - اما هر که
 در کتاب نصیر الانبیاء یا کتاب عرائس المجالس را کتوده قصه
 ابراهیم را در آن کتابها و یاد و امانال آنها مطالعه نمایند خواهد
 داشت که فحشها تمام آن حکایت خواهد در فرآن باشد خواهد و
 احادیث از کتابها از کتب قدیمی یهود مستحی به میزدارش رباه مأخوذ
 -- و لکن بینه اینکه این اذعان ثابت کرده لازم است که اولاً آنرا از
 روی فرآن و عرائس المجالس و غیره در اینجا نقل کنیم و من بعد همان
 حکایات را از روی آن کتاب یهودی پیش آورده بام مقابلہ نمایم --
 و در کتاب ابوالقدا که به التواریخ القدیمه من النصیر فی اخبار البشر
 مستحی است نوشته شده - کان آذر ابوابراهیم یصنع الاصنام و
یعطیها ابراهیم لیبیعها فکان ابراهیم یقول من بشری ما یضرة ولا
 ینفعه ثم لما امر الله تعالی ابراهیم ان یدعو قومه الی التوحید دعا
 اياه فلم یجبه و دعا قومه فلما انت المرو و انخل بنمر و ابن کوش
 و هو ملک لک البلاد ... فاخذ نمر و ابراهیم الخلیل و مرآه
 فی نار عظيمة فلما انت النار علیه بردا و سائما و خرج ابراهیم من النار
 بعد ايام ثم آمن به رجال من قومه - ترجمہ - آذرید و
 ابراهیم بنهای ساخت و با ابراهیم میپسرد نا انحراب فرود شد و
 ابراهیم می گفت - کیست بخیر و چیزی که در حاضر و مآیند و

هیچ فایده نمیدهد - آنگاه چون خدا بنعال ابراهیم را مفرود
 تا قوم خود را بنوحید دعوت نماید او پدر خود را دعوت کرد و
 و بر اجداد بنمود - و قوم خود را دعوت کرد - پس چون امرش
 فاش گردید و کوشش زد غمزدین کوشش که پادشاه آن ملک بود شد
 --- پس غمزد ابراهیم خلیل را گرفته و برادر آشتی عظیم انداخت
 - پس آتش بروی سرد و سلام کردید و ابراهیم بعد از روزی چند
 از آتش بیرون آمد - آنگاه ناری چند از قوشش بوی کردیدند -
 و در هرات الجالس مندرج است که چون ابراهیم قبل از آن در وقت
 شب در آخر ماه از مغاره بیرون آمد سنا و کارا قبل از آن
 نموده گفت - این پروردگار من است - فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى
 كَوْكَبًا مَّا هَذَا رَبِّ فَلَمَّا أَفَلَ مَالَ لَا أَجِبُ الْأَعْلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ
 بَازِعًا مَّا هَذَا رَبِّ فَلَمَّا أَفَلَ مَالَ لَيْتَ لَمْ تَجِدْ رَبِّي لَا كُنتَ مِنَ
 الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى النَّجْمَ بَازِعَةً مَّا هَذَا رَبِّ هَذَا أَكْبَرُ
 لَوْلَا رَأَى ضَوْأَهَا اعْظَمَ فَلَمَّا أَنْكَرَ مَالَ بِاقُومِ إِنِّي بَرِيٌّ مِمَّا
 تَعْبُرُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي ظَنَرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا
 وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَالْوَاوَاكَانِ أَبُوهُ بَصْنِ الْأَصْنَامِ فَلَمَّا خَضَعَ اِبْرَاهِيمَ
 إِلَى نَفْسِهِ جَعَلَ بَصْنِ الْأَصْنَامِ وَبَطَلَهَا اِبْرَاهِيمَ لِبَيْعَتِهَا فَبَدَّهَبَ
 بِهَا اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَادَى مِنْ بَشَرِي مَا بَشَرٌ وَلَا يَقَعُ فَلَا تَشْكُرُ

احد منه فاذا بارث عليه ذهب بها الى عمر فغرب رؤسها وقال
 لها اشربي كسدت اسنمراء بنوم وبمأم عليه من الضلالة و
 البهالة حتى فشا عجبها باها واسنمراء بهما في فومعه واهل فرينه
 فحاجه فومعه في دينه فقال لهم انا جئوني في الله وقد هذان
 الايات الى قوله عز وجل وَلَيْكَ جُنَّا اَيْنَها ابراهيم على قوميه
 ترفع درجات من نشاء ان ربك حكيم حلیم حتى خصهم وظلمهم
 بالحق ثم ان ابراهيم عليه السلام دعا اياه ازر الى دينه فقال يا
 ابي لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر ولا يقضي عنك شيئا الى آخر
 القصه فابى ابوه الاجابة الى ما دعاه اليه ثم ان ابراهيم عليه السلام
 جاهر قوميه بالبرائة مما كانوا يعبدون واظهر دينه فقال اقراهم
 ما كنتم تعبدون انتم واباؤكم الاقدمون فاقم عدو لي الاوت
 النساكين فالوا من تعبد انت قال رب العالمين فالوا نفي نمرود
 فقال لا الذي خلقني فهو يهدين الى آخر القصه ففشا ذلك في الناس
 حتى بلغ نمرود الجبار فدعاه فقال له يا ابراهيم اربك الملك الذي
 بعثك وتدعو الى عباده وتذكر من مددته التي نعمة بها على عبده
 ما هو قال ابراهيم عليه السلام ربك الذي يحيي ويميت قال نمرود
 انا احيي واميت قال ابراهيم كيف يحيي ويميت قال اخذ رجلا من تد
 اسنوجيها الهند في حكي فاضل الى احد هما فاكون قد امته ثم اعفو

عن الآخر فان تركه فاكون قد احييته فقال له ابراهيم ع عند ذلك
 ان الله يات بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت عند
 ذلك غمره ولم يرجع اليه شيئا - **توضیح** - پس چون نار شد
 بر او شب دید سازه را گفت اینست پروردگارم پس چون غایب
 شد گفت دوست ندارم غایب شونید کارا پس چون دید ماه را
 طالع گفت اینست پروردگارم پس چون غایب شد گفت هر آینه
 اگر هدایت نمیکرد مرا پروردگارم هر آینه بودم از گروه کراهان
 پس چون دید خورشید را طالع گفت اینست پروردگارم اینست
 بزرگتر پس چون غایب شد گفت اینم بدرستی که من پیروم از
 آنچه شرکی آورد بد بدرستی که من متوجه گردانیدم و جهم را برای
 آنکه بدید کرد آنها را و زمین را حق کرای و بنیسم من از مشرکان
 (سوره انعام یعنی سوره ۷۶ آیه ۷۶ الی ۷۹) - گفته اند که پدر
 وی بنهای ساخت پس چون ابراهیم را نزد خود برد بنای ساختن
 بآنها نموده آنها را با ابراهیم می سپرد تا بفرود شد - پس ابراهیم ع
 آنها را داشته ندانید کرد کیست بخرد چیزی که و پراختر می رساند و
 هیچ فایده نمیدهد - پس هیچ کس از وی نمیخرد - پس چون فرو
 نشد آنها را برود خانه برده سر آنها را زد و با آنها گفت - پیاشامید
 ای کسادهای من و اینرا گفت برای استمراء نمودن قوم خود و

برای اینکه ایشان در کراهی وجهالشرب بودند بنوعی که آنچه بضد آنها
و باستغزای آنها می گفت در میان قومش و اهل طریقه فاش کرده بد -
پس قومش ضیبت بمذهب وی بر او حجت گرفتند - پس بدیشان
گفت - ایا مجادله میکنید در خدا و پیغمبری هدایت کرده مرا و نمی ترسم
الهیة و اشراک آوردید بآن مگر آنکه بخواهد پروردگارم چیزی پراکشاده
کرده است پروردگارم هر چیزی را از راه دافش ایا پس پند نمی گیرید
الآیات (سوره انفام - یعنی سوره ۸۰) تا بقول خدای عزوجل
- و آن بود دلیل ما که دادم انرا ابراهیم را بر قومش بلند میکنم ^{در راه}
انرا که بخواهم بدست منیکه پروردگار نمود درست کرد و داد اناست
(سوره انفام آیه ۸۳) تا آنکه ایشانرا شکست داده غلبه یافت -
انگاه ابراهیم را پدر خود از سر ابدین خویش دعوت نمود پس گفت
- ای پدر من چرا می ترسی آنچه را که نمی شنود و نمی بیند و کفایت
نمیکند از تو چیزی را (سوره مريم یعنی سوره ۱۹ آیه ۴۳) تا با آخر حکایت
- پس پدرش انرا ایا نمود که آنچه را که او و پرا بدین دعوت کرد
اجابت نماید - انگاه همانا ابراهیم را با و از بلند قوم خود را گفت
که من برئی هستم از آنچه می پرسید و دین خود را ظاهر کرد - چو
گفت - ایا پس دیده اید آنچه هستند که می پرسید شما و پدران شما
که بودند پیشینان پس بدو سنه که آنها دشمنند مرا را بجز پروردگار

جهانپان (سوره شعرا یعنی سوره ۲۷ آیه ۷۵ الی ۷۷) - گفتند
 - پس تو کار عبادت میکنی - گفت پروردگار جهانپان را -
 گفتند پس تو ای بگوئی نمرد و دا - گفت خبر بگو او را که مادر الفریده
 پس او مرا هدایت مینماید تا با آخر حکایت - پس آن امر میان مرد
 فاش گردید تا بنمود جبار رسید - پس او و پسران طلبیده بوی گفت
 - ای ابراهیم آیا تو خدای خود را که ترا فرستاده است و تو مرا
 بعبادتش دعوت مینمائی و مددش و پرازدگر میکنی و او را عیب آن
 بر دیگران تعظیم میدهی دیده - او چیست - ابراهیم ع گفت -
 پروردگار من آنکه زنده میکند و میمیراند (سوره بقره یعنی سوره
 ۲ آیه ۲۶) نمرد و گفت - من زنده میکنم و میمیرانم - ابراهیم گفت
 - تو بیخود طور زنده میکنی و میمیرانم - گفت دو مرد را که مستوجب
 مثل گردیده اند بگو خود میگیرم پس یکی از ایشان را بقتل میرسانم
 پس او را میمیرانم آنگاه آن دیگر را میبخشم پس او را میگیرم پس او را
 زنده کرده ام - بنا بر این ابراهیم ع بوی گفت - بدو رسیده خدا
 می آورد آنها را از مشرق پس پیاریان از مغرب (سوره بقره آیه ۲۶)
 - پس بنا بر این نمرد و بیعت کشته در جوابش هیچ نگفت (و بعد
 از آن چون عید سالانه قومش آمد که جمیع ایشان از شهر بیرون
 شدند ابراهیم ع به بجهان بفرستاد همه اصنام را شکست چنانکه

در ذیل مرقوم است) اذ اقم مذ جعلوا الطعام فوضعوه بين يدي
 الالهة وقالوا اذا كان حين رجوعنا فارجعنا وندبارك الالهة في
 طعامنا اكلنا فلما نظر ابراهيم عليه السلام الى الاصنام والى ما بين
 ايديهم من الطعام قال لهم طريق الاستهزاء اَلَا تَأْكُلُونَ فَلَمَّا لَمْ
 يَجِبْهُ قَالَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِفُونَ فَرَأَوْهُمْ خُزْيًا بِالْهَيْمِ وَجَعَلَ يَكْهِنُ
 يِفَاسٍ فِي بَدَنِهِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ إِلَّا الصُّنَمُ الْأَكْبَرُ فَعَلَقَ الْفَاسَ فِي عُنُقِهِ ثُمَّ
 خَرَجَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَجَعَلَهُمْ جُذَاءً إِلَّا الْكَبِيرَ الَّذِي لَعَلَّهُمُ إِلَهٌ
 يَرْجِعُونَ فَلَمَّا جَاءَ الْقَوْمُ مِنْ عِبَادَتِهِمْ إِلَى بَيْتِ الْهَيْمِ وَرَأَوْهَا
 بِتِلْكَ الْحَالَةِ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِإِلهِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا
 سَمِعْنَا قَتْلَ بَنِي كُرَيْمٍ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ هُوَ الَّذِي نَظَنَّهُ صَنَعَ هَذَا فَبَلَغَ
 ذَلِكَ نَمْرُودَ الْمَجِيدَ وَاشْرَافَ قَوْمَهُ فَقَالُوا قَاتِلُوهُمْ عَلَى أَهْلِ النَّارِ
 لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ الَّذِي فَعَلَ ذَلِكَ وَكَرِهُوا أَنْ يَأْخُذُوا
 بِهِمْ يَهْتِنُهُ قَالُوا مُشَاهِدَةُ السَّادَى قَالُوا الصَّخْرَةَ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ بِمَا
 صَنَعَ بِهِ وَرَغَابُهُ فَلَمَّا احْضَرُوهُ قَالُوا لَهُ أَتَيْتَ فَتَلَّكَ هَذَا بِإِلهِنَا
 يَا اِبْرَاهِيمَ قَالَ اِبْرَاهِيمُ بَلْ فَعَلْتُمْ كَيْدًا هَذَا غَضِبَ مِنْ أَنْ تُعْبَدُوا
 مَعَهُ هَذِهِ الْأَصْنَامُ الصَّغَارُ وَهِيَ أَكْبَرُ مِنْهَا فَكُفِّرْتُمْ فَأَسْأَلُكُمُ إِنْ
 كَانُوا يَنْطِفُونَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكْذِبْ اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ إِلَّا تِلْكَ كَذِبَاتٌ كَلَّمَ فِي اللَّهِ تَعَالَى قَوْلُهُ إِنَّ سَعْيِي وَمُؤْ

بَلْ فَعَلَهُ كِبَرُهُمْ هَذَا وَقَوْلُ الْمَلِكِ الَّذِي عَرْضَ لِسَادَةِ هُوَ اخْتِ
فَلَمَّا قَالَ لَهُمْ اِبْرَاهِيمُ ذَلِكَ رَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ
هَذَا الرَّجُلُ فِي سَوَالِكِ آبَاءِ وَهَذِهِ الْحُكْمُ الَّتِي ضَلَّ بِهَا مَا فَعَلَ حَامِلُهُ
فَالْمُؤْمِنُونَ هَذَا وَقَوْلُ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْسَأْ لَوْ هُمْ مِنْ كَانُوا
يَنْطَفِقُونَ فَمَا لَوْ هُمْ مَا نَرَاهُ إِلَّا كَمَا قَالَ وَفِيهِ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ
بِعِبَادَتِكُمُ الْاَوْتَانِ الصَّغَارِ مَعَ هَذَا الْكِبَرِ ثُمَّ تَكُونُ أَعْلَى رُؤُوسِهِمْ مُتَجَبِّرِينَ
فِي أَمْرِهِ وَعَلَمُوا أَنَّهَا لَشَطُوقٌ وَلَا يَنْطَشُ فَقَالُوا الْقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطَفِقُونَ
فَلَمَّا انْتَهَتْ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ لِاِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُمْ أَفَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أَفِي لَكُمْ وَلِيًّا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ فَلَمَّا ارْتَضَاهُ الْحُجَّةُ وَجَعَدَ عَنْ الْجَوَابِ
قَالُوا احْزَنْهُ وَانْصُرُوا الْحَيَّةَ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ
الَّذِي أَشَارَ عَلَيْهِمْ بِمُزْمِلِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَالْتِمَادِ وَجَلَّ مِنْ الْاَكْرَامِ
فَالشَّعْبُ الْجَبَائِلُ اسْمُهُ ضَبِيدُونَ خُصِفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْأَرْضُ هُوَ
يُجْلِلُ بِهَا إِلَى يَوْمِ النَّبَةِ قَالَ فَلَمَّا اجْمَعَ نَمْرُودُ وَقَوْمُهُ عَلَى الْأَحْرَافِ
اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبَسُوهُ فِي بَيْتٍ وَبَنُوهُ بَنَانًا كَمَا خُصِفَ فَذَلِكَ
قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالُوا ائْتُوا اللَّهَ بَنِيَانًا فَاُلْقُوهُ فِي الْحَيِّثُ ثُمَّ جَعَلَهُ مِنْ
الْحَطْبِ وَأَصْنَانِ الْحَشْبِ - **ترجمہ** - ایتک ایشان غذا
دوست کردہ و پیش آن معبودها عبادہ کنند - چون وقت

مراجعت ما آید پس بر مگردیم و معبودها غذای ما را برکت خوا
داد و میخوریم - پس چون ابراهیم ۴ بر آن بنها و بر آن طعنا میگفت پیشتر
اتفا بود نکر بیت از روی اسنمرا و بد آنها گفت - ای آچرا نمیخوردید
(سوره صافات یعنی سوره ۳۷ آیه ۸۹) - پس چون و بر اجواب
ندادند گفت - چپت مر شما را که سخن نمیکوئید - پس رفت بر
ایشان زدند بغوث (سوره صافات آیه ۹۰ و ۹۱) و بنامند
بشکن آنها بانیری که در دستش بود تا باینکه جزیت بزد کزین
هیچ باقی نماند - پس برادر کردن وی آویخت آنگاه پیروفتند و
آفت فول او عز وجل - پس گردانید آنها را پاره پاره و بجز بزد
اتفا را شاید آنها بوی او رجوع کنند (سوره انبیاء یعنی ۲۱ آیه
۵۹) پس چون قوم از عجبشان بخت معبودهای خود آمدند آفتا
در این حالت دیدند گفتند - که کرد این کار را بخدا پان ما بدرستیکه
او هرینه از ظالمان است - گفتند - شنیدیم ما که جوانی یاد کرد
ایشان را که گفته میشود مرا و ابراهیم (سوره انبیاء آیه ۶۰ و ۶۱) -
او است که ما خیال میکنیم که اینرا کرده است - پس آن امر گوشزد
نمود جبار و بزرگان قومش شده گفتند - پس میاورید او را بر
چشمهای مردم آن شاید آنها گواهی دهند (سوره انبیاء آیه ۶۲)
یعنی بروی شما این دهند که او است آنکه آنرا کرده است -

وگراحت داشتند از اینکه وپرايدون دليل بگيرند (ابرايماده وسه
 گفته اند - وحقا لك گفته است شايد آنها كواهي دهند بآنچه ما را بايد
 بد و بكنيم واورا عفو ب نماييم) - پس چون اورا حاضر كردند بوي گفتند
 - آيا تو كردي اين را بخدايان ما اي ابراهيم (سوره انبيا آيه ۶۳) -
 ابراهيم گفت - نه بلكه كرد انرا بزرگ آنها اينرا (آيه ۶۴) ذر اعضيا
 شده بود از اينكه اين بنهائى كوچك را باوى مى پرسيد و او از آنها
 بزرگتر است پس آنها را شكست - پس به پرسيد ايشانرا اگر هستند
 كه سخن گويند (آيه ۶۵) - بنى صام گفته است - ابراهيم ۴ دروغ
 نگفت جز سه دروغ كه همه آنها برايند اي تعالى بود يعنى بد اين قول
 كه - من بيمارم (سوره صافات يعنى سوره ۳۷ آيه ۸۷) - وياينكه
 گفت نه بلكه كرد انرا بزرگ آنها اينرا - وياينكه پيادشاهى كه بساره
 بر خود گفت او خواهرم است - پس چون ابراهيم انرا بدیشان گفت
 - رجوع كردند بچردهايشان پس گفتند - بدرسينكه شما شهادت
 شما كوان (سوره انبيا آيه ۶۵) نسبت باين مرد از اينكه ازوى
 پرسيده ايد و اين معبودهايشان كه او با آنها آفند كرد كرد حاضرند
 پس از آنها پرسيد - وآن بود قول ابراهيم ۴ پس پرسيد ايشانرا
 اگر هستند كه سخن گويند (آيه ۶۴) - پس فومش گفتند - ما
 چيز براى بيشم جز چنانكه او گفته است - وگفته شد - بدرسينكه

شما شما بیست و سه کاران از اینک بنمای کوچک و با این بزرگ
 می پرسید - آنگاه از امرش متعجب گشتند - نگویند کرده شدند بر
 سرهاشان و دانستند که آنصالح نمینهند و بزرور نمیکینند -
 پس گفتند هر آینه مبدائی نو که نباشند آنها که سخن گویند (آیه ۷۰)
 - پس چون تحقیق که حضرت ابراهیم عم برایشان کرده بود ایشانرا
 عاجز ساخت بدیشان گفت - آبا پس پرسید از غیر خدا چیزی بر
 که سود ندارد شما را چیزی و زبان نتواند برساند شما را اُفت مرثما
 و هر آنچه رای پرسید از غیر خدا آبا پس در نیاید بعقل (آیه ۷۱)
 - پس چون این حجت ایشانرا ملزم ساخت و از جواب دادن عاجز
 ماندند - گفتند بیوزانید او را و باری کنید خدا با ایشانرا اگر هستند
 کنندگان (آیه ۷۲) - و بعد اینه ابن عمر گفته است که آنکس که
 ایشانرا اشاره کرد تا ابراهیم عم را با آتش بیوزانند مردی از کردان
 بود - شعب جباری گفته است که اسمش خنکون بود و خدای
 تعالی برای وی زمین را شکافت پس او در آن غرق شد تا در زیر
 دستخیز - گفت - پس چون نمرود و قومش برای سوزانیدن ابراهیم
 جمع شدند او را در خانه محبوس ساختند برای وی بنائی مانند
 خطبه بنا نمودند و پشت فول او عز وجل - گفتند بنا کنید برای
 او بنائی پس پسند از پدش دو آتش شعله وز (سوره صافات یعنی

سوره ۳۷ آیه ۹۵) - آنگاه برای او فدی از سف تزیین هنرم و
 انواع چوب و غیره جمع کردند - (و من بعد نوشته شده است که
 ابراهیم ۴ بغض خدا از حرارت آتش محفوظ شده و صبح و سلامت
 بیرون آمد و بعد از آن نوشته شده است) و فی الخبر ان ابراهیم
 علیه السلام اتمنا فجا بقوله حیاته ونم الوکیل قال الله عز وجل
 بآنا ذکون بزد و سلاما علی ابراهیم - ترجمه - و در حدیث
 که ابراهیم ۴ ما نا باینکه گفت - کافی است مرا خدا (سوره زمر یعنی
 سوره ۳۹ آیه ۳۹) و - بنکو وکیل است (سوره آل عمران یعنی
 سوره ۳ آیه ۱۶۷) دهائی یافت - خدای عز وجل گفت - ای
 آتش باش سرد و سلامت بر ابراهیم (سوره انبیاء یعنی سوره ۲۱ آیه ۶۹)
 الآن چون اینکایت را از روی قرآن و احادیث
 مسلمانان خواندیم باید بوی کتابهای محمود رجوع نموده آن قصه را
 که میان ایشان رواج یافته است با آنچه ذکر شده مقابل کنیم تا ببینیم
 که آتافی الواقع چه تفاوت مابین آنها پیدا میابد - و در مذکور اثر آیه
 (فضل ۱۷) در شرح کتاب پیدایش باب ۱۵ آیه ۷ چنین مکتوب است
 פָּרַח עֶבֶד לְפָנֵי הָאֱלֹהִים וַיְחַדְּדֵם וַיִּפְּקֵם לְאֶמְרָה
 הַיָּשִׁיב לְאֶבְרָהָם מִכָּר תַּחֲמוֹתָיו וַיְחַדְּדֵם אֶת־בְּרָאשׁ
 בְּעֵי דִּיזְבָּן וַיְחַדְּדֵם אֶמְרָה לֵה בִּר כְּמַח שְׂדִין אֶת־וְהוּא

אמר להבר חמשין אז שתיין' והנה אמר לה וי'לה
 לההוא גברא דהנה בר שתיין וב'עי' למסגד לבר
 ימי: והיה מתביש והלך לו: חד זמן אתת חדא
 אחתא טעיןא בידה חדא פינה דסלח אמרה לה'
 היא לך קרב קדמיהון: קם וסב בקלסא בידה
 ותבריהון לכלהון פסילא ויהב בקלסא בידא
 דרפא דהנה בניהון: כון דאחא אבוהי אמר לה'
 מן צדד להון כד'ין: אמר לה מה גכ'ר מנה: אחת
 חדא אחתא טעיןא לה חדא פינה דסלח ואמרה
 לי היא לך קרב קדמיהון' קרבת לקדמיהון. חנה
 דין אמר' אנה איכל קדמי' ודין אמר' אנה איכל
 קדמי' קם קדין רפא דהנה בניהון וסב בקלסא
 ותבריהון: אמר לה' מה אמה כסלה בי וידעין אנן: אמר
 לה' ולא ישמעו אנן'יה מה' שפיק אמר: גמבה וסמח
 ונסד: אמר לה' נסגד לנירא' אמר לה אברהם' ונסגד
 למ' דבשפין גורא: אמר לה גמרד' נסגד למ' אמר
 לה' אם כן נסגד לעננא דמדין מ'א: אמר לה' נסגד
 לעננא אמר לה' אם כן נסגד לרוחא דמדבר עננא:

אָמַר לֵה' נִסְגָּד לְרוּחָא אָמַר לֵה' וְנִסְגָּד לְבַר אֲנָשָׁא
 דְּסִבְלָ רִיחָא: אִם כְּלִין אִתָּה מִשְׁתַּחֲוִיָּה אֲנִי מִשְׁתַּחֲוִיָּה
 אֲלֵךְ לְאֹר הָרִי אֲנִי מִשְׁלִיכָה בְּחוּכֹי וְיֵבֵא אֵלַי שְׁמֵךְ
 מִשְׁתַּחֲוִיָּה לֹא וְיֵשִׁיךְ מִסְכּוֹ: יֵרֵד אֲבָרְהָם לְכַבֵּשׁ הָאֵשׁ
 וְנִשְׂאֵל: **- ترجمه -** تارح سازنده اصنام بود - وقتی را
 بجائی پیرو نشده ابراهیم راجعای خود فرو رفته کاشت - شخصی
 طالب خریدن می آمد و ادبوی میگفت - نو چند سال داری -
 و بدو میگفت - پنجاه با شصت سال دارم - و بوی میگفت - وای
 بر آن مرد که شصت سال داشته باشد و میخواهد چیزی بر آکد و زری
 چند دارد بدهد کند - پس شرمند شده براه خود می رفت -
 وقتی رازی که در دست خود بشقاب آرد کندم داشت آمده
 بوی گفت - اینک اینرا پیش آتخا نزد یک آور - او برخاسته و
 عصائی بدست خود گرفته همه اتخا را در پزیر ساخت و آن عصا
 بدست آنکه میان اتخا نزدیک بود داد - چون پدرش آمد بوی گفت
 - کهست که اینرا با اتخا کرده است - و بر آگفت - چه چیز از تو پو
 است - رفت که بشقاب آرد کندم می آورد آمده بمن گفت -
 اینک اینرا پیش آتخا نزد یک آور - من آنرا پیش آتخا نزد یک آورده
 - این یکی میگفت - من نصبت مفورم و این یکی گفته، من نمخست

به خودم - اینکه میان آنها بزرگ بود عصا گرفته آنها را شکست
 پدرش بوی گفت - تو چرا افسانه بمن میگوئی و آیا اینها سیدتند
 - بوی گفت - و آیا گوشه های پششود آنچه را که دهانت میگوید
 - پدرش و پرا گرفته به نمرود سپرد - نمرود بوی گفت - آتش را
 سجده بکنیم - ابراهیم و پرا گفت - پس آبراکه آتش را الهی نمیباشد
 سجده بکنیم - نمرود و پرا گفت - ابراهیم سجده بکنیم - و پرا گفت -
 اگر چنین باشد ابرو را که آب را میآورد سجده بنمائیم - نمرود بوی
 گفت - ابرو را سجده بکنیم - ابراهیم و پرا گفت - اگر چنین باشد
 باد را که ابرو را میبرد سجده بنمائیم - نمرود و پرا گفت - باد را سجده
 بکنیم - بوی گفت - پس بنی آدم را که با باد معاوضت میکنند سجده
 بنمائیم - نمرود گفت - اگر تو بامن حرف میزنی من هیچ چیز بر اعبادت
 منبکم عززا دیکه اینست من ترا در وسط آن میاندازم و آن خداست که
 تو او را عبادت میکنی بیاید و ترا از آن برهانند - ابراهیم و نمرود
 آتش فرو رفت و در سنگار گشت

و چون این افسانه یهود و ابا آن حکایت
 حضرت ابراهیم را که در قرآن مندرج است مغایله میکنیم ظاهر
 میشود که ما بین آنها تفاوت بنهایت کم است و میتوان گفت
 که سبب آن اینست که حضرت محمد این خبر را در هیچ کتاب نخواند

بلکه آنرا از بانی از یهود قبول کرده است - و آنچه این فاسد ثابت
 میگرداند اینست که در قرآن (سوره انعام یعنی سوره ۷۴)
 اسم پدر حضرت ابراهیم آزر است و اما هم در میزدانش زبانه و هم در
 نورا اسمش نادر است لکن یکی از موزعین یونانی که یوسنبش
 نام داشت کتاب او بزبان سریانی ترجمه شد و او را آنتر میگویند
 که اشتباه کلی است اما چون حضرت محمد در شام سفر کرده بود
 ممکن است که در آنجا آن اسم را شنیده بخوبی فاحش ندانسته از آنجه
 پدر ابراهیم را آزر خوانده است که اکثر اوقات ایرانیان آذر میگویند
 که کوا از زبان قرس قدیم بوده باشد

و در رد این اعتراض بعضی از اهل اسلام

گفته اند که - البته آنچه گفته شد برای اثبات دین ما فایده کلی دارد
 زیرا با اینکه حضرت محمد این حکایت را از یهود و نصاری مأخوذ ننمود
 بلکه از روی وحی آنرا از حضرت جبرائیل فرشته پذیرفت اما چون
 اهل یهود که اولاد حضرت ابراهیم خلیل الله می باشند آنرا قبول کرده
 پس شهادت ایشان تعلیم فر آنرا تصدیق میکند - و لکن معترضین
 در جواب این قول میگویند که فقط عوام الناس مابین یهود این کلام را
 می پسندند زیرا که علم داشته باشند بدانند که اصل آن افسانه
 اشتباهی است که آنرا باید در اینجا بیان کنیم - اساس آن حکایت اینست

که در تورا (کتاب پیدایش باب ۱۵ آیه ۷) مکتوب است که خدا بنوعالی
 بحضرت ابراهیم گفت - **וְאַתָּה יְהוָה יְהוָה אֱלֹהֵינוּ הָאֵל הַיּוֹנָתָן בְּאֵר**
וְשִׁבְעָה : - **תּוֹרַת** - من خداوند هستم که ترا از اور
 کلدانیان بیرون آوردم - و اور در زبان بابل قدیم بمعنی شهر و
 مدینه میباشد چنانکه از اسم او و شلیم که بیت المقدس باشد و معنی
 آن شهر شلیم یعنی شهر خدای صلح است هویدا میگردد و اور و کلدانیان
 همان مقام است که اکنون آنرا مغنیر میگویند و حضرت ابراهیم در
 اول ساکن اینجا بود - اما در زبان عربی لفظی دیگر است که در تلفظ
 با اور مشابهت تمام دارد که معنی آن لفظ ثانی شعله و آتش است
 - پس بعد از سالهای مفادی یکی از مفسرین یهود که از زبان بابل
 هیچ واقفیت نداشت چون آن آیه مذکور را بر زبان کلدانی ترجمه میکرد
 آنرا به خوربان نمود - **וְאַתָּה יְהוָה יְהוָה אֱלֹהֵינוּ הָאֵל הַיּוֹנָתָן בְּאֵר**
וְשִׁבְעָה : - **תּוֹרַת** - من خداوند هستم که ترا از
 نور آتش کلدانیان بیرون آوردم - و همان مفسران در شرح کتاب
 پیدایش باب ۱۱ آیه ۲۴ چنین نوشته است - و واقع شد و فتنه
 نمود ابراهیم را در نور آتش انداخت زانو و گنبد پشتر اعبادت
 نمی نمود که اذن با آتش داده نشد تا بر آضر و برساند - و واضح باد
 که آن آشنایان که آن مفسر (که هستی به یونانیان بن مری پیل بود)

در اینجا کرده است مثلاً اینست که کوپا شخصی ایرانی در روزنامه
 اینرا دیده که - امروز پوست انگلیس روانه شد، همان برد که پوست
 در اینجا آن لفظ عام فارسی باشد که بمعنی جلدی آید و چنین بفهمد
 که پوست شخصی انگلیس کنده شده و نداند که آن لفظ انگلیسی است
 بمعنی چاقو - نتیجتاً اینست که شخصی نادان اشتباهی مثل این بکند که
 تمام آن حکایت بر آن اساس ضعیف بنا شده است اما آقا قابل
 اعتمادی باشد که شخصی که بنی است آن افسانه را حتی شمرده و آنرا
 در کتاب خود مندرج - اخسته من بعد بگوید این کتاب من از جانب
 خدای عز و جل یا نازل شده است و این امر از آن مطابقت کامل که ما بین
 آن و کتب معروف یافت میشود ثابت میگردد - و علاوه بر این همه معلوم
 باد که نمرود جبار بر حسب قول حضرت موسی در نوراه نزد آیام
 حضرت ابراهیم بلکه فرزندان عدیده قبل از تولدش زچیت می نمود
 - لکن ذکر نمرود اگر چه در تفاسیر و احادیث یافت میشود اما در نحو
 قرآن مندرج نیست - واضح باد که ذکر نمرود در آن حکایت مثل
 اینست که کوپا شخصی نادان تاریخی تصنیف کرده بنویسد که اسکندر
 اعظم را در شاه ایرانی را در آتش انداخت و اینرا انداخته باشد که
 از اسکندر را نادر شاه چیرمند روغت گذشته است و اینرا نیز ندانسته
 باشد که نادر شاه هرگز در آتش انداخته نشد

(۳) قصه ملکه سبا و آمدنش بزرگسلمان ۴-

اگر آنچه را که در قرآن درباره بلقیس ملکه سبا مکتوب است با آنچه در
تُرْگُوم ثانی کتاب استر مندرج است مقابله کنیم می بینیم که بر حسب

حجت معترضین این حکایت نیز از اها یهود بمسامع حضرت محمد

رسیده او را پسند آمد بنوعی که آنرا نیز داخل قرآن گردانید -

و در سوره نمل (یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۷ و آیه ۲۲ الی ۲۵) چنین مکتوب

- وَحِثْرُ لِسُلَيْمَانَ جُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ ثُمَّ يُوْزَعُونَ

- ترجمه - و جمع کرده (شد) برای سلیمان لشکریهای او

از جنیان و آدمیان و پرندگان و پرنده ها پس ایشان باز داشته میشوند (و سود

المنل یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۷) - وَفَقَدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا آدَى

الْمُدَّهِدُ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَا عَذَابَ لِّبَنِي عَدَّأَ أَبْشَدًا أَوْ لَا وَجْهَ

أَوْ لِيَ أَبْتَنِي بِطَائِفٍ مِنْهُمْ فَكَثَّ عَجْرٌ يَعْبُدُ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا

لَمْ يُخْطِ بِهِ وَجَنَّتْ مِنْ سَبَائِنَ بَنِي بَعِثِينَ - این و جدت امرأه

مَمْلُكُهُمْ وَأَوْبَتُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ - و جدتها و

قَوْمَهَا يَجْعَدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ

فَصَدَّقُوا مِنَ السَّيْلِ فَهُمْ لَا يَجْعَدُونَ - لَا يَجْعَدُ وَاهِلَهُ الَّذِي

يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّعَامَ مَا تُخْتُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - قَالَ سَتُنْظَرُ أَمْدُكَ

أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ - إِذْ هَبَّ بِكُنَابٍ هَذَا قَالِقَةُ الْبَهْدِ ثُمَّ
 نَوَّلَ عَنْهُمْ فَانْظُرُوا مَاذَا يَرْجِعُونَ - قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ إِنَّ الْبَابَ
 إِلَيَّ كُنَابٌ كَرِيمٌ - إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِبَيْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 - أَلَا تَعْلَمُونَ أَعْلَى وَأَتَوْفَى مُسْلِمِينَ - قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ أَفَكُمُ
 فِي أَمْرِي مَأْكُتٌ فَاطْلِعُوا أَمْرًا حَتَّى تَقْهَدُونَ - قَالُوا آمَنُ أُولُوا
 قُوَّةٍ وَأُولُوا آبَاسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ لِلْبَابِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ
 - قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا أَمْرِيَّةً أَقْسَدُوا هَاهَا وَجَعَلُوا الْعِمْرَةَ
 أَهْلَهَا إِذْ لَئِكَ وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ - وَإِنَّ مِرْسَلَةَ إِلَهِكُمْ بِحَدِيثِهِمْ
 فَانْظُرِيهِمْ يَوْمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ - فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ
 بِمَالِي فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِحَدِيثِكُمْ تُفَرِّحُونَ
 - إِرْبَجِجِ إِلَهُكُمْ فَلَمَّا بَيَّنَّتْهُمْ يَجْنُونَ وَيَلْبِلُ لِسَمَهُمْ جَاءُوا وَلَقُرْخَتَهُمْ مِنْهَا
 أَوَّلَهُ وَهُمْ صَاغِرُونَ - قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ أَفَكُمُ الْبَابُ يَعْزِزُهَا
 مُبْنً أَنْ يَأْتَوْفَى مُسْلِمِينَ - قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ
 قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ - قَالَ
 الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ
 طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَكُمْ
 أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفَرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ
 رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ - قَالَ نَكِرُوا هَاهَا عَزِزْتُهَا فَانْظُرُوا أَنْتُمْ هِيَ أَمْ تَكُونُ

مِنَ الَّذِينَ لَا يَجْتَدُونَ - فَلَمَّا جَاءَتْ مُبِلًا أَهْلَكَدَا عَرْشَاتِ ذَلِكَ
كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوْفَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِمَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ - وَصَدَّ هَامَانًا
كَأَنَّهُ تَقَبُّدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّمَا كَانَتْ مِنْ قُوَى كَافِرِينَ - مُبِلًا
أَوْ خَلِي الصَّرْحِ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَبِيبَتُهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ
إِنَّهُ خَصِرٌ مُرْدٌ مِنْ قَوْمِ بَرٍّ - فَالْتَمَسَتْ رَبِّ ابْنِ ثَلَاثَ نَفْسٍ وَأَسْأَلُكَ
مَعَ إِلَهِي أَنْ يَكُونَ رَبِّ الْعَالَمِينَ - **تَرْجُمَةُ** - وَاكْتُمُ كَارِ
شَابِثُ كِه چندی از او داخل کن مرا بر حمت خود در بندگان
خود که شایسته کار اند و جو باشد پرند و راپس گفت مرا که نمی بینم
هدایت را یا باشد از غایبان هر آینه عذاب کم او را عذاب نیست
با بکتم البته او را یا باید بیاورد و مرا بختی روشن پس در آن کردند دور
پس گفت احاطه کردم با آنچه احاطه نکردی بآن و آوردم ترا از سیاه خمر
راست بدست بیکم من یافتیم زنی که پادشاهی میکرد ایشان را داده
شد از هر چیزی و مرا و راست فتنی بزرگ یافتیم او و فو مش را که
سجده میکردند مرا افتاب را از غیر خدا و آواسته کرده برای آنها شیطان
کرد و ایشان را پس باز داشت آنها را از راه پس ایشان هدایت نمی شد
چرا سجده نمی کنند مرا خدا بزرگ بیرون آورد پنهان را و اسمها را و
زمین و مبدان آنچه پنهان دارد و آنچه آشکار میکند خدای که پند
خدای بجز او پروردگار عرش بزرگ است گفت بزودی نظر خواهیم

کرد که آبا و است گفتی با همتی از دروغ و غلو پان بیرون نامه مرا این
 نامه پس بپند از دیوی ایشان پس روگردان باش از ایشان پس بنکر
 چه بر میگرددانند گفت ای جماعت بدر رسیده من چنانم که افکنده شد
 بمن نامه بنگوید رسیده که آواز سلام داشت و بدر رسیده که آفت بنا
 خداوند بخشنده مهربان که در وقت مجوسید بر من و پیاسید مرا مقادیر ^{و آن}
 گفت ای جماعت قنوی دهید مرا در کدام بنشینم من عزیم جزم کتد ^{کند}
 تا آنکه حاضر شوید مرا بکنتم ائیم صاحبان قوت و صاحبان کلام
 سخت و کار بانوان است پس بنکر که چه میفرمائی گفت بدر رسیده
 پادشاهان چون وارد شوند فریاد فاسد کنند آنرا و گردانند ^{نشان}
 اهل آنرا خوار شدگان و چنین میکنند و بدر رسیده من فرستاده
 دیوی ایشان هدیه را پس نکرده ام کیچه باز میگردند فرستادگان
 پس چون آمد سلام آنرا گفت آبا امداد میکند مرا بمال پس آنچه داده
 مرا خدا بخیر است از آنچه داده شما بلکه شما بجهت خودتان شایسته
 برگرد دیوی ایشان پس خواهیم آورد آنها را لشکرها که طاعت بنا
 ایشان را بآن و بیرونشان خواهیم کرد از آن ذلیلان و ایشان باشند
 خواران گفت ای جماعت کدامان می آورند بمن بخش او را پیش از آنکه
 بیایند مرا ستادان گفت دیو بزرگی از جن که من می آورم بتواند
 پیش از آنکه بر چیزی از جا بخت و بدر رسیده منم بر آن هر اینه قوی

امین گفت آنکه نزد او علی بود از کتاب که من می آورم بنوازش
 از آنکه برگردد و بوی نو چشم نو پس چون دید آنرا فرار گرفته نزد
 گفت این از فضل پروردگار من است تا العثمان کند مرا که با شکر
 میکنم با ناسپاسی میکنم و هر که شکر کرد پس جز این نیست که
 شکر میکنم برای خودش و هر که ناسپاسی کرد پس بد رسیده
 پروردگار من پند از بخشنده است گفت ساز نامه علم و دهد
 برای او بخشش را به پنجم آبی باید باشد از آنکه نمی پاید
 چون آمد گفته شد آبا چنین است گفت تو گفت کویا که آفت
 داده شدیم ما علم را از پیش آن و بودیم ما معافان و باز داشته
 بود که آنچه بودی پرسید از غیبه خدا بد رسیده او بود از کرده
 کافیان گفتند مرا و را که داخل شود در حصن با قصر پس چون بد
 از آید با شش آب بسیار و برز از دو ساقش گفت بد رسیده
 آن حصنی است ساده از آینه ها گفت ای پروردگار من بد رسیده
 من ستم کردم بر خودم و اسلام آوردم با سلیمان برای خدا پروردگار
 جهانسان (سوره نمل یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۵ الی ۴۵) - این آ
 آنچه فریاد در باره ملکه سبا مگوید - و آنچه در این سوره مذکور
 بآن تخت مکتوب است تفاوت کی دارد با آنچه در تو گوم مزبور
 با و می میشود زیرا در تو گوم مندرج است که آن تخت عجیب مال

خود. پهلیمان پادشاه بود و در هیچ سلطنت دیگر چیزی مثل
آن یافت نمی شد زیرا شش پله از طلا داشت و بر هر پله دوازده
شهر طلا و دوازده عقاب طلا ایستاده بود و علاوه بر آن هشتاد
و چهار عقاب دیگر بر بالای آن تخت بچپ نهاده شده سابه
بر سر پادشاه می انداختند و هر وقت که پادشاه می خواست بجای
برود آن عقابهای قوی نازل شده تختش را بالا می کشیدند و
انجای بردند. پس آن کار پیرا که آن جتی بر حسب فرمان کرد
عقابهای آن کور بر حسب ترکوم می کردند. استاد و پادشاه
سبا و آمدش بنزد حضرت سلیمان و نسبت به نامه که پادشاه
نزد وی فرستاد و غیر مشایخت غریبه. این این دو کتاب
میشود جز اینکه ترکوم آن هدیه را خرد و در صحرا بگوید که
چیز است. و تمام آن حکایت را با ترجمه آن در ذیل نقل کردیم -
و هي هذِهِ . . . تَوْبَةً لِّمَن يَّذُنْ لِّبِيَا دَمَ لِكَا شَلَا

בְּחִסְרֵיהֶם אִסָּר לְמַעַלָּא דְּבִלִין וְשִׁלְצִין וְחִסְפִין וְכִדְרִין
דְּחֻוֹה מְאֹרָה בְּהוֹן דְּרֹד אֲבוֹי וְחֹב בְּד שְׁפִיר לְבִיָּה דְּמִלְכָּא
שְׁלָלָה בְּחִסְרֵיהֶם אִסָּר לְאִיחָא חֵיוֹת בְּרָא וְעוֹף שְׁמַיָּא
וְרִיחַ שְׁמַיָּא דְּאֶרְצָא וְשִׁידִין וְרוּחִין וְלִילִין לְמַכְרֵדָּא בְּדִמּוֹי
לְמַחְזִי רַבּוּחִיָּא לְכָל מַלְכָּא דְּגִנָּן בְּדִמּוֹי וְסִפְרִין דְּמִלְכָּא

ד' מלכא ברין יסון בשמה הון וכו' לון מחבנשין ואחין
 לותא בדלא גסירין ובדלא זקיקין ובדלא גלשדדבר
 יחולן כהשעתא אחבעי תונגלא ברא ביני עופיא ולא
 אשפכה ופכד צלוי מלכא דאיתיה יתיה ברונגא ובקא
 למחבלא יתיה סתב תונגול ברא בדמיו דמלכא שלמה
 ואמר ליה שמע מרי מלכא דארעא אצית באונדך
 ושמע שתקמי הלא תלת ירחין די הבית עשא בלבי
 ומלכין קשיטין דם מילתי מונגי לא אכלית ומוי לא
 שחית ומן בדם דתונית וסייסיח בעלמא כוליה נאמר
 אידא היא מדינתא או שליטתא דלא מושמט ליה לגרי
 מלכא אסטמכלית אנא וחוץ אית מדינתא חדא כרפא
 דקישור שכוהא בארעא מדינתא עפרא קירמן דהבא
 וכספא כזביל בשוקין ואילגין מן ברא שית תמן
 גציבין. ומדינתא דעדן אנון שתיין כדא אית תמן
 אכלוסין סגיאין פליגין ברא שיהון מן תמן גציבין
 מן היגתא דעדן למיקום בקרבא לית היינון דעדן למסור
 בכושטא לא יכלין ברם בנקשטא חסיתיה אחתא חדא
 שלטתא בכילהון ושקא מלפת שבתא בצין אין שפיר

וְלֵךְ מִן הַמִּלְכָּה אִמֶּר חֲרָצִי הִיךְ גִּידָרָא וְאִתְקוּם חֲחִיל
 לְכַרְכָּא וְקִיסוֹר לְמַדְיָה שְׂבָא מִלְכֵי־חֵן בְּשׁוֹשִׁילָהּ
 אִמֶּר וְשׁוֹשְׁרֵהֶן בְּכַבְלִין דְּסִרְוֹל וְאִי־יָתֵן לָהֶן מִרֵּי
 מִלְכָּא וְשִׁפְרֵי פִתְגָמָא בְּדָם מִלְכָּא וְחִתְקֵי־רִיז סִפְרוֹ
 דְּמִלְכָּא וּכְתָבוֹ אֲגָרְתָּא וְקִשְׁרוֹ יֵת אֲגָרְתָּא בְּגַפִּיהּ
 דְּתִרְגוּל בְּרָא וְקוּם וְסִלִּיק לְשִׁמְיֵי מְרוֹמָא וְעוֹן צְוִיקָא
 וְהוּהוּ נֶעַח וְפִרְחָא בִּידֵי עוֹפִיָּא וְפִרְחוֹ בְּתֵרִיהּ . וְאֲזֵלוּ
 לְכַרְכָּא וְקִיסוֹר לְמַדְיָה שְׂבָא וְהוּהוּ לְעִידָן עֲפָרָא נִסְתָּה
 מִלְכֵּיהּ שְׂבָא לְמִסְגֵּד לִיָּסָא וְאִחְשִׁיכוּ עוֹפִיָּא יֵת שִׁמְשָׁא
 וְרָמַח יָדָהּ עַל לְבוּשָׁא וּבְזָעַת יַחְוֹן וְהוּהוּ תַמְיָהּ וְכִסְמָקָא
 וְכַד תַּסְתַּחֲתָּהּ נִסְתָּה לִּתְהָא הַרְגוּל בְּרָא וְחָזַת וְהָא אִיגְרָתָא
 קִסְיָתָא בְּגִסִּיהּ . שָׁרוּ וְקָרַח יָפִיָּהּ וְקָה הוּהוּ פְּתִיב בְּבֹהַּ מִנִּי
 מִלְכָּא שְׁלֵמָה שְׁלָם לִכִּי יִצְלַם לְרַבְרָבִיכִי דִּי אֵת גִּדְעַת
 דְּחִתְקֵי־יָד יָפִי בְּיָד־שָׂא בְּרִיךְ הוּא עַל חַיִּית בְּרָא וְעַל עוֹף
 שְׁמַיָּא וְעַל שִׂידִין וְעַל רוּחִין וְעַל לִילִין וְכָל מִלְכֵי־דְמִדְיָתָא
 וּמַעֲרָבָא דְּרוּמָא וְעִיסוּבָּא אִתִּין וְשִׁאֲלִין בְּשִׁלְמֵי־כַעַן
 אִין חֲצִיבִין וְתִתִּין וְשִׁאֲלִין בְּשִׁלְמֵי־בֶרֶסְגִּיָּא אִתִּין
 עֲבִיד לָהּ מִזְכֵּל מִלְכֵי־דְּרִגְזָא גִדְמִי וְאִין לֹא תַחֲבִיבִין וְלֹא
 פִּתִּין

- تر جمعه - بار دیگر چون دل سلیمان پادشاه بخرم فرج پادشاه
فرمود که در باب و دفتها و سبها و بریطها را که پدرش داود
آنها را میزد بیاورند و بار دیگر چون دل سلیمان پادشاه بخرم
فرج یافت فرمود که حیوانات صحرای پرندگان هوا و خرنندگان
زمین و دبوها و ارواح و پر پانزایا و رند نا بصورش دفع کنند
تا عظمت خویش را بر جمیع پادشاهان بنماید در حضورش کراش می نمودند
ظاهر کند - و کاتبان پادشاه ایشان را با سامعشان خواندند
و یکی ایشان جمع شده نزد وی آمدند جزایران و جز مجوسان
و جز شخصیکه بر ایشان اختیار میداشت - در آن ساعت خردس
صحرایان پرندگان خوشی میکرد و یافت نشد - و پادشاه
درباره وی امر فرمود که او را بگیری بیاورند و خواست او را هلاک
کند خردس صحرایان و سلیمان پادشاه بر کشته بوی گفت -
ای خداوند پادشاه زمین بشنو گوش گرفته صفیان مرا بشنو -
ای آسمان نیست که در دل خود مشورت کرده با پوست خویش
نصیب منست بشنو که هیچ نخورم و آب نیاشام قبل از اینکه تمام عالم را
بینم و در آن پرواز کنم و گفتم - من خواهم دانستم که آن کدام شهر
و پادشاهی است که مرا ای خداوند پادشاه مطیع نباشد - و شهری
حصین که اسم آن بطور است در زمین مشرق دیدم که گرد آن
بطرا

תִּיחֵן וְלֹא תִשָּׂא לִי בְעֵלְזוֹס אֲשֶׁר עָלִי יִסְמְלֵן
 וְלִגְזֵן וּפְרָשִׁין וְאֵין תִּי־אֵרִין מִה סִלְכֵן וְלִגְזֵן
 וּפְרָשִׁין אֵית לִיה לְסִלְכָּא שְׁלֵכָה חַיִּית בְּרָא אֵימֵן סִלְכֵן
 וְלִגְזֵן וּפְרָשִׁין וְאֵין חֲסֵרִין מִה פְּרָשִׁין עֹפִי שְׂמֵא אֲגֹן
 פְּרָשִׁין חֲיִלִּי אֲגֹן רֹחִין וְשִׁידִין וְלִילִין אֵיזֵן לִגְזֵן
 דְּחִתְקִין יִתְכֹּן עַל עֲרִסְתִּיכֹן בְּגֹ בְּתִיכֹן חַיִּית בְּרָא סִלְכֵן
 יִתְכֹּן בְּחִתְקֵל עֹפִי שְׂמֵא אֲכִלִין יֵת בְּסִיכֹן סִכֹּן : וְכֹד
 שְׂקִיעַת סִלְכָּא שְׂבָא יֵת כְּתִגְמִי אֲגֵרָא תִּיבִית רַחֲמֵי רַחֲמֵי
 עַל לְבוּשָׁא וּבְזֻצַּת יָתֵן שְׁלַחַת וּקְרַת לְסִבְיָא וְלִרְבִּיבָא
 וְאֲמַרְתָּ לְהֹן לֹא יִדְעֹן מִן שְׁלַח לִי סִלְכָּא שְׁלֵמָה סְתִיבִין
 וְאֲמַרִין לִית אֲמַרְנָא גְדִין לֹא לִפְא שְׁלֵמָה וְלֹא קִשְׁבִין יֵת סִלְכֹתָא
 וְהִיא לֹא אֲתֵרְחִיעַת וְלֹא שְׂקִיעַת וְאֵלִיחֹן וְשְׁלַחַת וּקְרַת לְכֹל
 סִפְרֵי יִסָּא וְאֲשִׁיעִיבָה יָתֵן אֲשִׁכְרִין וּמִרְגְּלִין וְאֲבִי שִׁבְדִין
 וְשִׁדְרַת לִיה שְׂמֵא אֲלִפִי סִלְכֵן וּפְלִייתָא וְכִוְלֵהֹן בְּנִי שְׂמֵא
 חֲדָא וְכִוְלֵהֹן בְּנִי יִרְחָא חֲדָא וְכִוְלֵהֹן בְּנִי יִסָּא חֲדָא וְכִוְלֵהֹן
 בְּנִי שְׂעָה חֲדָא וְכִוְלֵהֹן בְּנִי קִוְסָא חֲדָא וְכִוְלֵהֹן בְּנִי כְּטִיעָא
 חֲדָא וְכִוְלֵהֹן לְבוּשִׁין לְבוּשָׁא אֲרִגְנָא וְכִבְּתָא אֲיִגְרָתָא
 וְשִׁדְרַת לִיה לְסִלְכָּא שְׁלֵמָה בְּדִיחֹן מִן פְּרָכָא דְקִישְׁוֹר

וְאֵתֵּיךָ יִשְׂרָאֵל כְּחֶלֶךְ שֶׁבַע שָׁנִין כָּעֵן בְּעִלְיוֹתֶיךָ בְּבִעּוּתֶיךָ
 דְּאֵבְרִי מִן קִדְקֵד אֵיִתִּי לִחְתֹּךְ לְסוֹף חֵלֶת שָׁנִין וְהִנֵּה
 לְסוֹף חֵלֶת שָׁנִין אַחַס מִלְכָּא שְׂבָא לֹחַ מִלְכָּא שְׁלֵמָה
 וְכֵד שְׁמַע מִלְכָּא שְׁלֵמָה דְּאַחַס מִלְכָּא שְׂבָא אִפִּיק לִנְתָּה
 יֵת בְּנִיהוּ בִּר יְהוּדֵי דְדָמִי לְשִׁמְרִיָּה דְנִסִּיק בְּעֵדֵן עֲפָרָא
 וְדָמִי לְכֹכָב לְגָהָא דְמִנְהִיר וְקָאִים בִּינִי כֹכְבִּיא וְדָמִי
 לְשׁוֹ שְׂבָא דְקָאִים עַל פְּרִעְדִּי דְמָא וְכֵד חֲזוּת מִלְכָּא שְׂבָא
 יֵת בְּנִיהוּ בִּר יְהוּדֵי אֶתְרִיכִים מִן רְכוּבֵתָא מְתִיב בְּנִיהוּ
 בִּר יְהוּדֵי וְאַמְרָלָה לָקֵה אֶתְרִיכִים מִן רְכוּבֵיָּהּ מְתִיבָהּ
 וְאַמְרָלָה לִיה לִית אַחַס מִלְכָּא שְׁלֵמָה מְתִיב וְאַמְרָלָה לִית
 אֶבְרָא מִלְכָּא שְׁלֵמָה אֵלָּא חֲדָמִן מְשַׁמְשִׁיא דְקִיִּסִין קִדְמִיָּיִסִי
 אֶהְיִיא אֶפְסָה לְאַחֲרָה וְסִתְלַת קִתְלָא לְרַב רַב־נִיא אֵין
 לָא חֲזִי לְכֹזֵן אֶרְיָא אַחֲזִין חֲזֹן מְרַבְּעֻפִּים וְאֵין לָא חֲזִינְטִין
 מִלְכָּא שְׁלֵמָה אַחֲזִין חֲזֹן שְׁפִיר דְּגִבְרִי דְקָאִים קִדְמוֹ וְאֵיִתִּי
 יְהֵה בְּנִיהוּ בִּר יְהוּדֵי לְקִדְמִס מִלְכָּא וְכֵד שְׁמַע מִלְכָּא
 דְּאַחַס לְחִיָּה קִס וְאֵל וְיֵת בְּבִית זִוְגָתָא וְכֵד חֲזוּת מִלְכָּא
 שְׂבָא דְמִלְכָּא בְּבִית זִוְגָתָא יְחִיב מִחְשְׁבָא בְּלִבָּהּ וְאַמְרָלָה
 וְסִתְלַת בְּמָנָא יְחִיב וְחֲלִיזַת חִילּוּזָה דְחַעְבֵּר וְחֲזוּתָא לָא סִעֵתָא

בְּהַלְלָהּ. כְּתִיב מִלְכָּה זָמִירָה לָהּ שׁוֹמֵרֶת שׁוֹפָרָה וְצִי וּסְרִיד
 סֵר דְּבָרָה וְסֵר לְגִבְרָה שֶׁפֶר וְלִאֲחֵתָהּ גִּבְרָה. כְּתִיב ה
 מִלְכָּה שָׁבָא וְאִמְרָה לִיה כְּרִי מִלְכָּה אֲמֵתִיל לָךְ מִלְכָּה מִמְלִין
 דָּאִין תִּפְסֵר יִחְזֹן לִי יִדְעִית אֲנִי דְגִבְרָה חֲכִים אֵה. וְאִי
 לָא. אֵה מִשְׁאֵר בְּנֵי אֲנִשְׁא:
 וְאִמְרָה יְהִי יְיָ אֱלֹהֶיהָ בְּרִין. דְּאִתְרַעֵי בְּךָ לְמַחְבֵּיחָךְ עַל
 פִּירְסִי דְּמִלְכּוּתָהּ לְמַעַבְרָה עֲדִנְתָּהּ וְדִנְתָּהּ. וְיִהְיֶה לְמִלְכָּה
 דְּהָבָא וְכֶסֶף מִבָּא... וְיִהְיֶה לָּהּ מִלְכָּה כְּלָמָה דְּעֵבֶת:

(بقیہ ترجمہ)

بطلا و نقره سنگین است مثل زبل در کوچه ها و در خان از
 ابتدای عالم و انجام فرس مانده است و آنجا از باغ عدن آب
 می نوشند - انجام مردمان کثیر هستند که بر سرشان تاج کلها از
 رستنه های آنجا از باغ عدن دارند زیرا نزد یک بانی باشند -
 ایشان از پیراندازی واقف اند اما بیکان نمی توانند برزند - زنی
 بر جمیع ایشان مسلط است و اسم وی ملکه شبا - الآن اگر ترا
 پسند آید ایستادند پادشاه این بنده مگر خود را بسته بر میفرم و بعضی
 فیل و جمل و شبا خواهم رفت ملوک ایشان را بر نیزه ها و امرای ایشان را
 بر بنده های آهوی خواهم بست و ایشان را نیز دزداندم پادشاه خواهم

آورد - و این سخن سر پادشاه را پسند آمد و کاتبان پادشاه
 خوانده شده نامه نوشتند و آن نامه را به پره‌های خروس صحر
 بستند - پس برخاسته بجوای بلند روانه شد و جیفه بر خود
 زد و قوی گشت و میان پرند ها پرواز میکرد و آنها از عفتش
 پرواز کردند و بمصن فطوره شهر شبا رفتند - و اتفاق افتاد که
 در وقت صبح مملکت شبا برای پرسیدن در پای پرون آمد و
 پرندگان خورشید را تارک می ساختند و او دست بر لباس
 خود انداخته آنرا چاک کرد و منجبت و هراسان شد - و چون
 نجات کرد خروس صحرای بزرگ وی فرود آمد و او نظر افکند و اینک
 نامه به پره‌هایش بسته شده بود - پس آنرا کشاده بخواند و این است
 آنچه در آن مکتوب بود - از من سلیمان پادشاه سلام بنویس
 به امرای تو و پرامیدانی که فدوی من مبارک مرا بر حیوانات صحر
 و پرندگان هوا و بر دپوها و بر ارواح و بر پران مسلط فرموده است
 و همه پادشاهان مشرق و مغرب و جنوب و شمال می آیند و احوال
 مرا می پرسند الآن اگر به پسندی که آمده احوال مرا بپرسی خوب
 من ترا از جمیع ملوک که پیش روی من گزشتن بپاسند بزرگتر
 خواهم گردانید و اگر به پسندی و نیائی و احوال مرا نه پرسوی
 ملوک و اغواجم و سواران خواهم فرستاد - و اگر بگوئی سلیمان

پادشاه را چه ملوک و افواج و سواران می باشد - حیوانات
 صحرای ملوک و افواج و سوارانند - و اگر بگوئ - چه سواران
 - پرندگان هوا سواران می باشند فئونهای من ارواح هستند
 و دیوها و پریان افواجند که شمار ابریشمها پستان در خانه های پان
 خفه خواهند کرد حیوانات صحرای شمارا در املاک خواهند کش
 پرندگان هوا گوشت شمارا از شما خواهند خورد - و چون ملکه
 شبها سنان این نامه را شنید بار دیگر دست بر رخ خود انداخته
 آنرا چاک کرد و کس فرستاد مشایخ و اُمرا را طلبید و بدیشان گفت
 - ای پادشاه این آنچه را که سلیمان پادشاه نزد من ارسال فرموده
 - ایشان در جواب گفتند - ما سلیمان پادشاه را نمی شناسیم
 و سلطنت و برادر حساب نمی آوریم - اما او مطمئن نکشت و
 سنان ایشانرا اصفا نمود و فرستاده همه کتلهای دربار را
 خواند و آنها را به نذرها و جواهرات و سنگهای بیش قیمت بار
 کرده بنزد وی شش هزار چهر و دختر که جمیع ایشان در یکسال و
 همگی ایشان در یک ماه و کلشان در یک روز و همه ایشان در
 یک ساعت و جمیع ایشان بیک نامت و همگی ایشان بیک صورت
 بودند فرستاد و همه ایشان بلباس از عیون ملبس بودند - و
 نامه نوشته بنزد سلیمان پادشاه بدست ایشان از حصن

فخر و بزمین اسرائیل سفر هفت سال ارسال نمود - الآن بدعا
 به آرزوهای آنکه از حضور و نواستند عامیکم نزد نمود آخر سه
 سال خواهم آمد - و واقع شد که در آخر سه سال ملکه شبا نزد
 سلیمان پادشاه آمد - و چون سلیمان پادشاه شنید که ملکه
 شبا آمده است بنابه این پهلوان را که مثل سپیده که در روز
 صبح طالع است و مانند ستاره که روشن می باشد و همان ستاره
 قائم می ماند و برابر کل سرخی که بر جوئی بارهای آب اینستاده بود بر
 استقبال وی فرستاد - و چون ملکه شبا بنابه این پهلوان
 دید از عترای خود پائین آمد - بنابه این پهلوان داد و جوابش گفت
 پیر از عترای خود پائین آمدی - ملکه جواب داده بوی گفت -
 ای پادشاه سلیمان پادشاه بختی - در جوابش گفت - من - همان
 پادشاه هستم بلکه یکی از ملازمان هستم که در حضور وی می ایستند
 - و ملکه فی الفور روی خود ابرو گردانید و مثل برای امرای خود
 آورده گفت - اگر بر شما شکر ظاهر شد شما پرورده ادرا دیدید
 و اگر سلیمان پادشاه راندیدید شما خوب و برتری مرد را کرد
 حضور وی می ایستند دیدید - پس بنابه این پهلوان اورا باز
 پادشاه آورد - و چون پادشاه شنید که نزدش آمده است برخواست
 بیرون شد و در دهانه ساخته شده از شیشه بشت - و چون

ملکه شبادید که پادشاه در خانه ساخته شده از سبب خشنی
 در دل خود متفکر گشته گفت - پادشاه در آب خشنه است و لایق
 خود را بالا کشد تا عجب و کند و او دید که ویراموی بر پاهایم باشد
 - پادشاه جواب داده بوی گفت - خوب صورتی تو خوب صورت
 زنانت و مویت موی مرد و موی برای مرد خوب است اما برای
 زن تنگ میباشد - ملکه شبا بوی جواب داده گفت - بپذیرد
 پادشاه برای نوسه معاینه میکنم که اگر آنها را برای من حل کنی
 من خواهم دانست که تو مرد حکیم هستی - و اگر نه پس مانند سایرین
 آدمی - (و چون سلمان هر سه معما را حل کرده بود ملکه متعجب شد)
 و گفت - من ازک باد خداوند خدای تو که از تو راضی شد که ترا بفرست
 سلطنت بفرست تا عدالت و دادوری نمائی - و پادشاه طلا
 و نفقه خوب داد و پادشاه بوی هر آنچه که مایل بود بخشید

و در این حکایت پیچودمی بینیم که ذکر معما
 چندانست که ملکه شبا از حضرت سلیمان حل آنها را خواست
 و این امر اگر چه در قرآن مذکور نشده ولیکن در احادیث اینهمه
 مستدرج است - و چونکه آنچه قرآن درباره صفت ساقهای این
 ملکه گفته است تا کامل می باشد پس از آن سبب تکمیل آنرا در احادیث
 میباشد - و در کتاب عرابی الجالس (صفحه ۳۸۴) همین

مطلوب ما که در صد آن هستیم موجود میباشد زیرا مکتوب است
 که چون ملکه مفضول است داخل قصر سلیمان گردد و آن شبته را
 آب دانت پس - كَثَفَتْ عَنْ سَائِبِهَا الْفَوْضَةَ إِلَى سَلِيمَانَ قَطْرَ
 سَلِيمَانَ فَادَاهِيَ احْسَنَ النَّاسِ سَائِبًا وَفَدَاهَا إِلَّا أَنَّهُمَا كَانَتْ شِعْرَاءَ
 السَّائِبِينَ فَلَمَّا رَأَى سَلِيمَانُ ذَلِكَ صَرَفَ بَصَرَهُ عَنْهَا وَنَادَاهَا إِنَّهُ صَرَحَ
 مُتَرَدِّدٌ مِنْ قَوَائِرٍ - **ترجمہ** - برزد از دو سافق باینز و
 سلیمان عبور کند - پس سلیمان علیہ السلام نکریت و اینک
 او نسبت بساف و پا خوشگلترین مردها دانت جز اینکه بر سافهای
 خود موی دارد - پس چون سلیمان آنرا بدید نظر خود را از او بر
 گردانید و ندانید و بر اگفت - بدو سپید که آن صفت است سادہ
 از اینکینها

الآن مناسب است که استفسار نموده بیان کنیم که آیا
 این حکایت ملکه سبا (که در عبری سبا خوانده میشود) اصلی دارد
 یا ندارد - و اگر یکتاب مقدس رجوع نمائیم ببینیم که البتہ اصلی
 ندارد زیرا در کتاب آواز پادشاهان (و نیز در کتاب دوم توارنج
 ایام) حکایت وی بدینطور مکتوب است - و چون ملکه سبا او را
 سلیمان را درباره اسم خداوند شنید آمدند او را استغاث کنند -
 پس با مویک بسیار عظیم و با شریانیکه بطریقت و طلای بسیار و

و سنگهای گرانها بار شده بود باور شلیم وارد شده بمحض
 سلیمان آمد و باوی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد - و
 سلیمان ثنائی مسائلش را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه
 مخفی نماند که برایش بیان نکرد - و چون ملکه سبائ ثنائی حکم
 سلیمان را دید و خانه را که بنا کرده و طعام - فرقه او و مجلس بندگان
 و نظام و لباس خادماش را و سامانهاش و زینت را که بآن بخت
 خدا بری آمد روح در او دیگر نماند - و پادشاه گفت - آوازه
 که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم راست بود
 اما ناانگاشتم و پشیمان خود ندیدم اخبار را باور نکردم و اینک
 نصفش بمن اعلام شده بود - حکمت و سعادت مندی تو از نبی
 که شنیده بود زباده است - خوشحال مردان تو و خوشحال
 این بندگانست که بمحض تو همیشه می ایستند و حکمت تو آمدن تو
 - مبارک باد بخواه خدای تو که بر تو رحمت داشته ترا بر کرمی
 اسرائیل نشانید - از این سبب که خداوند اسرائیل را از ابا بد
 دوست میدارد ترا بر پادشاهی نصب نموده است تا او دوی و
 عدالت را بجا آوری - و به پادشاه صد و بیست و زن طلا و
 عطریات از صد زباده و سنگهای گرانها داد و مثل این عطریات
 که ملکه سببا سلیمان پادشاه داد هرگز بآن فراتر وانی دیگر نیامد

کتاب اول پادشاهان باب ۱۰ آیه اول الی اوینز کتاب و
 نوارنج آیام باب ۹ آیه اول الی ۹) - این اصل مطلب است و هر
 زیاده بر اینست محض افسانه است چنانکه خود علمای یهود و افرا
 میسانند جز اینکه در کتب مزبوره ذکر نمیشد جلیل سلیمان یافت
 میشود اما چیزی درباره برداشته شدن آن مکتوب نیست
 - و آنچه در قرآن نیست بمسلط بودن حضرت سلیمان بر دیو
 و جنیان و غیره مکتوبست البته با آنچه در تریگوم مزبور مندرج
 مطابق کلی دارد اما اگر اصل آن فول را بگویم علمای یهود میکنند
 که گمان آن مفسر از اشتباهی که در ترجمه دو لفظ کرده سر زده است
 و آن دو لفظ - *אֲנִי אֶלֹהִים* - در کتاب جامعه باب
 ۲ آیه ۸ یافت میشود که معنی آنها با نوزبانوان است اما چونکه
 هر دو کلمه که استعمال است از انجمنه آن مفسر نادان چون معنی
 درست آنها را ندانسته بود و دو لفظ دیگر را که در صورت و لفظ
 با آنها افتد شباهتی دارد و بمعنی اقسام دیوها و جنیان می آید
 بخوبی میدانست از آن علت اشتباه کرد - و هر که آن حکایت
 ملکه سبارا که در فوق از تریگوم ترجمه کرده ایم ملاحظه نماید البته
 خواهد فهمید که آن افسانه مشابه آن قصصی می باشد که در الف
 لیله و لیل مندرج است - اما حضرت محمد اینرا منقش نشد

وتمام آن مطلب را از یهود شنید، گمان برد که ایشان آنرا از کتاب مقدس برای وی خوانده بودند و از آنجه آنرا در قرآن داخل ساخت

و هر چند که بسیاری از آن حکایات دیگر که در قرآن مندرج است از افسانه های یهود مأخوذ گردیده لکن مادر اینها آنکفا میکنیم بی بیان یک حکایت زیاده و غیر قبل از آنکه بامور مهمه متفرقه دیگر رجوع نمایم - و آن حکایت قصه هاروت و ماروت است که اکنون آنرا از روی قرآن و احادیث بیان میکنیم و من بعد همان قصه را از کتابهای یهود نقل کرده با قرآن و احادیث مقابله خواهیم نمود

(۴) قصه هاروت و ماروت - در قرآن چنین مرقوم است - وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَنَا أَنزِلْنَا عَلَى الْمَلِكَيْنِ بَيِّنَاتٍ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ (سوره بقره یعنی سوره ۲ آیه ۱۰۶) - ترجمه - و افرشید سلیمان و لیکن شیاطین کافر شدند می آموختند مردم را جادو و آنچه فرستاده شد برید فرشته بیا بل هاروت و ماروت و نمی آموختند از احدی تا آنکه نمیکشند که جز این نیست که ما آزمایشیم پس کافر شو - و مدعیان

الجالس در بيان اين كه نوشته شده است كه - قال المنصورون
 ان الملائكة لما دأبوا ما يصعد الى السماء من اعمال بني آدم الجنبه
 ودفنوبهم الكثر في ذلك زمن ادريس النبي ع عتروهم بذلك
 وانكروا عليهم وقالوا هؤلاء الذين جعلتهم خلفاء في الأرض و
 اخبرتهم ففهم بعصونك فقال تعالى لو انزلناكم الى الأرض
 وركبت فكم ما ركبت فيهم لفعلتم مثل ما فعلوا قالوا سبحانك
 ربنا ما كان ينبغي لنا ان نعصيك قال الله تعالى اخذوا ملكهم
 من خبادكم اهبطوها الى الأرض فاخذوا هاروث وماروث و
 كانا من اصالح الملائكة واعبدكم قال الكافي قال الله تعالى اخذوا
 ثلاثة منكم فاخذوا عازر وهو هاروث وعزرايا وهو ماروث
 وعزرايل واما عترة اسمها لما اذ في الذنب كما عترة اسم ابليس
 وكان اسمه عزرايل فركب الله تعالى فيهم الشهوة التي ركبها في بني
 آدم واهبطهم الى الأرض وامرهم ان يذكروا بين الناس بالحق ونهاهم
 عن الشرك والشغل بغير الحق والزنا وشرب الخمر فاما عزرايل فاستأ
 لما وفت الشهوة في قلبه استقال ربه وسأله ان يرفعه الى السماء
 فاقاله ورفعه وسجد اربعين سنة ثم رفع رأسه ولم يزل بعد ذلك
 مطاها رأسه حياء من الله تعالى واما الاخرازان فانهما شبا على
 ذلك بفضيلان بين الناس يومهما فاذ المسبا ذكر اسم الله تعالى

الأعظم وصعد إلى السماء قال فتأذنه فقامت عليهما شهر حتى
 افتنا وذلك أنه انضم إليهما ذاك يوم الزهرة وكانت من أجل
 النساء قال علي رضي الله عنه كانت من أهل فارس وكانت ملكة
 في بلدها فلما دأبها أخذت بغلو يهما فزادها عن نفسها فأتت
 وانضرفت ثم عادت في اليوم الثاني ففعلت مثل ذلك فقالت لا
 إلا أن تعبدانا عبيد ونصلي هذا الصنم ونقتل النفس وذريها
 الخمر فقال لا سبيل إلى هذه الأشياء وإن الله قد نهانا عنهما فانضرفت
 ثم عادت في اليوم الثالث ومعها فذبح من خمر وفي نفسها من البله
 إليهما ما فيها فزادها عن نفسها فأتت وعرضت عليهما ما قالت
 بالأمس فقال الصلوة تغير الله أمر عظيم وقتل النفس عظيم وأهوت
 الثلاثة شرب الخمر فشربا الخمر فانشبوا ودفعوا المرأة وزينبا بها
 فزادها إيمان فقلده قال الربيع بن أنس وسجد للصنم ففتح الله
 الزهرة كوكبا وقال علي رضي الله عنه والتدي والكلبي أنها
 قالت لا تدركا حتى نعلماني الذي تصعدان به إلى السماء فقال
 تصعدان به أمارة الأكر فقال في أنهما بمدرك حتى نعلماني فقال
 أحدهما لصاحبه علمها فقال إن أخاف الله فقال الآخر فابن رجة^{الله}
 فقال ضلنا ما ذلك فتكلمت به وصعدت إلى السماء ففضها الله
 تعالى كوكبا - ترجمه - مفسر بين كنهه أنه كفر شيطان بوجوه

آنچه را از کارهای زشت بنی آدم و از گناهان بسیار ایشان که
 با آسمان بالا میرود (و آن در آیام ادوین بنی عم بود) دیدند از
 آنچه ایشان از سر زشت کردند و ایشانرا انکار نموده گفتند - اینها
 آنان هستند که نوایشان را در زمین خلفای خود کاشته و بر
 کزیده پس ایشان بر خلاف نوکنای و رزیدند - پس او تعالی
 گفت - اگر شما را بر زمین فرو فرستاده در شما عمر میساختم
 آنچه را که در ایشان عمر ساختیم همانا شما مثل آنچه ایشان کرده اند
 بیکریدید - گفتند - (بجانک) ای پروردگار ما نخواستیم
 که بر خلاف نوکنای و رزیم - خدا تعالی گفت - از بهترین خودتان
 دو فرشته برگزینید هر دو را بر زمین میفرستم - پس هاروت
 و هاروت را که از بنکاو ترین و فتنی ترین فرشتگان بودند برگزیدند
 - کلمی گفته است که خدا تعالی فرمود - از خودتان سه نفر برگزینید
 که عمر را بر عمر که هاروت است و عزرائیل که ماروت است و
 عزرائیل را برگزینید و هر آینه اسم آن دو را تبدیل کرد چون مرگ
 گناه شدند چنانکه خدا اسم ابلیس را که نام وی عزرائیل بود تبدیل
 کرد - پس خدا تعالی آن شهوت را که در بنی آدم میساخته بود
 در ایشان عمر کرد و اینده ایشانرا بر زمین فرستاد و ایشانرا امر
 فرمود که بر استی میان مردم داوری نمایند و آنها را از شر و مثل

ناحق و زنا و نوشیدن شراب مماثلت کنند - و اما عزرا بن بل چون
 شهوت بددش افتاد از پروردگار خود استغفار طلب نمود و مشاک
 کرد که ویرا با آسمان بالا برد - پس او را عفو کرده بالا برد و او مدت
 چهل سال پرسش نمود آنگاه سر خود را بالا آورد و بعد از آن از شرف
 که از خدا بعالی داشت از فرود انداختن سر خود فارغ نگشت -
 و لکن آن دو نفر دیگر در آن حال ثابت مانده میان مردمان روز را
 داری می نمودند پس چون شب میرسدند اسم اعظم خدا را می خواندند
 ذکر کرده با آسمان صعود می نمودند - فاشاده گفته است - هنوز
 یک ماه بر ایشان نگذشته بود که در امفان افتادند و آن امر از این
 سبب بود که روزی زهره که یکی از خوب صورت ترین زنان بود نزد
 ایشان سرافعه آورد علی رضی الله عنه گفته است که او از اهل
 فارس و مملکت در شهر خود بود - پس چون او را دیدند وی دل ایشان
 اسیر ساخت - پس او را بنمود و عیون کردند اما او ابا نموده روانه
 شد - آنگاه روز دوم بر گشت و ایشان بجهان طود سلوک نمودند
 - و او گفت - خبر جز بشر طبع که شما بیزیرسید، آنچه را که من می بینم
 و این بت را مجده کشید و مثل نفس نماید و شراب بنوشید پس
 ایشان گفتند - برای این امر و هر چه را می بینیم چون خدا ما را از آنجا
 منع کرده است - پس او را نبیند - آنگاه در روز سوم بر گشتند

پیالہ شراب آورد و در نفس خود بدیشان میل داشت۔ پس
 ایشان اورا بخود دعوت نمودند و او ابا کرده آنچه را که روز قبل گفته
 بود با ایشان در میان نهاد۔ پس ایشان گفتند۔ عبادت بخو
 دیگری خبر از خدا امری عظیم است و مثل نفس کاری عظیم و سہلترین
 آن سہ امر است آمدن شراب است۔ پس آن شراب را نوشیده مست
 شدند و بر آن زن افتاده با وی زنا کردند پس کسی ایشان را دید
 و اورا گشتند۔ و بیچ ابن افسر گفته است کہ آن بت را نیز پرسیدند
 ۔ پس خدا زهره را جستارہ صفع کرد۔ و علی رضی اللہ عنہ و سدی
 و کلیبی گفته اند کہ آن زن گفت۔ شما مرا درخواست دارید یافت نامرا
 اطلاع ندهید از آنچه بان بآسمان صعود مینمائید۔ پس گفتند
 ۔ ما باسم اکبر خدا صعود مینمائیم۔ و او گفت۔ پس شما مرا درخواست
 یافت تا از این بناموزا شد۔ یکی از آن دو بر بنفشہ خود گفت۔
 اورا بیا موزان۔ پس او گفت۔ بدرستی کہ من از خدای ترسم و
 آن دیگر گفت۔ پس رحمت خدا بعالی کماست۔ پس آنرا بوی
 آموزانیدند و او آنرا گفته بآسمان صعود نمود پس خدا بعالی و را
 بسنارہ صفع کرد

الآن اگر همین حکایت را بدین لفظ بود بخود بخواند
 دوسہ موضع می یابیم و خصوصاً در مذکرش بلکوت باب ۴۴

کدر ایجا مندرج است - שאלו תלמידיו את רב יוסף

מה עזאל אמר להם כןן שעבוד דור הסבול ועמו

זרה היה הקדוש ברוך הוא סתע נב קיד עסדו שני

קלאכים שמחזי ועזאל ואמרו לסרו רבחו של שלם

חלא אמרנו לסניק בשברתה את עולקך קה חני/

כי חזכרנו אמר להם ויזלם מה יחא עלך אמרו לו

רבנו של עולק תיינו ססתפקין באמר להם עלי

וידוע לסוי אם אתם שרוין בארך היה שולט בכם

בצר הרע והייתם קשים מבני אדם אמרו לו תן לנו

רשות ונדור עם הבדיוס ותראח איך אגו סבד שין

שסק אמר להם רדי ותדורו עסקם: מייד ראה שמחזי

רבה אחת ושמה אסקהר נתן עיניו בה אמר השמעי

לי אברה יה אידי שלמעה לה עד שח למדני עם הספר

שאתה עלה לו זרקיע בשעיה שאתה זכרהו: לפדח

אוח שם הזכיה שוחו שם ועלתה לרקיע ולא קלקלה:

אמר הקדוש ברוך הוא חזיל הפרשה עצמה מן העברה

לכי וקבעיה בין שבעה כזכרים חלו כדי שתזכו בה

לעולם תקבעיה בפיסח מיד קלקל עם בנות האדם

שחרי

נִשְׁחָדוּ יְעֹזֵב וְלֹא חָזַר לְדַבֵּר אִתָּהּ יִצְחָק עֲסָה וְנִשְׁחָדוּ
 נָשִׁים וְהַלִּידוּ בָנִים (הָיָא וְהָיָא) וְיִצְחָק אֵל הָיָה עַל סֵדֵי
 שְׂבָעוֹנִים וְעַל כִּסֵּי הַכְּשִׁישִׁין שֶׁל נָשִׁים שְׂפָסְפִיתִין
 בְּנֵי אֲדָמָה לְהַרְהוֹר עַבְדָּהּ: — **ترجمہ** — **شاکر دافتر**
 ازرق یوسف پرسیدند عزا سہل چه چیز است - بدیشان
 گفت - و فیکہ طبعہ طوған برپاشده عبادت باطل نمودند
 قدوس مبارک غضبناك شد فی الفور و فرشته شخړی
 و عزا سہل برخاسته در حضور او گفتند - ای خداوند عالم ایما
 در حضور تو و فیکہ عالم خود را آفریدی نکنیم - انسان چیست
 که او را ایجاد آوری - بدیشان گفت - پس عالم را چه می بود - بوی
 گفتند - ای خداوند عالم ما ازان منفع می شدیم - بدیشان گفت
 در حضور من مکشوف و معلوم است که اگر شما در زمین حکمران
 میکردید خبال بد بر شما مسلط می بود و از بنی آدم کردن کش تر
 می شد بد بوی گفتند - ما را اذن بده و با خدا بنی ساکن خواهیم شد
 و تو خواهی دید که چه طور اسم ترا نقد می خواهم کرد - بدیشان
 گفت نازل شده با ایشان ساکن بگردید - فی الفور شخړی دختر
 دیده که اسمش اِسْطَهْر بود چشمان خود را بروی دوخته گفت -
 مرا مطیع باش - بد و گفت - من ترا مطیع نمی شوم تا بمن اسم مختار

نیا موزانی که نوبه آن بفلک بالا میروی در ساعتی که نوا نوا ذکر
 میکنی - او آنرا بوی آموزا پس وی آنرا ذکر کرد و آنگاه بفلک
 بالا رفت و آوده شد - قدوس مبارک گفت - چونکه او خود را
 از مجاوز جدا نگاه داشت بروید و او را میان هفت ستاره نصب
 کند سناش نمائید تا آنکه شما نابا بد باوی پاک باشید پس او
 در پروین نصب شد - فی الفور ایشان خویشان را با و خزان
 مردم که خوشکل بودند آوده ساختند و نتوانستند خيال خود را
 آرام سازند برخاسته و نماز گفتند و اولاد (یعنی هوا و هیارا)
 تولید نمودند - و عزرائیل بر انواع نرینهات و بر امام آراشهای
 زنان که بنی امرا بوی تصور مجاوز ما بل میگرداند بود - واضح باد
 که عزرائیل که در احادیث مذکوره بالا ذکر شده است همان فرشته
 می باشد که در تالود او را عزرائیل می گویند

و هر که این دو حکایت را با یکدیگر مقابله
 کند می بیند که یکسان است جز اینکه اسم آن دو فرشته در احادیث
 هاروت و ماروت و در مدراش بلکوت شحریتی و عزرائیل می باشد
 - و اما اگر استفسار نموده پرسیم که آن دو اسم که در قرآن و
 احادیث مذکور است لازمی ما خود گشته هویدا میگردد که هاروت
 و ماروت اسمی دویست قدیمی است که در قدیم الا نام اهل ارمنا

انهارا پرستش مینمودند زیرا در تصنیفات مؤرخین ارمنه که
این دو معبود پادشاه میشوند که بشلفظ ارمنی هور و ژوت و مور و ژوت
نامیده اند چونکه یکی از مصنفین ارمنی چنین نوشته است -

Մպանդարամենտ դիցուհու աղակիցն երիցն էին
անշուշտ չօրօտն ու Մօրօտը, Մաս-
նայ քաղերն ու Ամենաբեղ և գուցէ այ-
ուրիշ աստուած ծովեններ՝ որոնք տա-
կաւին Աբգ անծանօթ են. նոքա էին
երկրիս ծննդակաւնովեան, օգտակար
ու թեան ասանաւոր յառաջացուցիւ:

ترجمه - البتہ هور و ژوت و مور و ژوت دلاوران

اخری طاع و اپستاینج و شاید الهه دیگر نیز که هنوز بر ما معلوم

نیست مددکاران اسپاندا را اپست خدای ماده میبودند -

انها معاوانان برومندی و موجدان محسنه زمین بودند

انتهی - و در بیان اینقره باید معلوم گردد که اسپاندا را اپست

آن خدای ماده بود که در ایام قدیم در ایران نیز پرستیده میشد

زیرا زردشتیان او را دروان زمین می انکاشند و گمان میبردند

که او جمیع محصولات بنکود را از خاک میبرد بآند - و اهل ارمنستان

آنها پنج را خدای ناگسنانها میگفتند و هوزووت و موزووزا

ممد کاران روان زمین مینامیدند زیرا که آنها را ارواحی

می پنداشتند که بر بادها مسلط اند و بادها را مجبوری سازند

که ابرهای آونده باران را فراهم آورده و بر سر آن کوه بلند که آنرا ^{طام} ^{طام}

میگویند زده بر زمین بارانند تا بدینطور زمین بتواند محصولات

خود را بار آورد - پس هویدا است که هوزووت و موزووت در اصل

روانان بادهای بودند - و آنچه اینجا ثابت میگرداند اینست که در

کتاب قدیمه اهل هوزووت نیز مرث ها اکثر اوقات مذکورند و هوزو

انها را خدا بان طوفانها و بادهای شدید می انگاشتند - پس

چون آن لفظ مرث در ارمی موزووت شد و موزووت در آن زبان بمعنی

ایم یعنی منسوب به سادی آید پس مردم کان بردند که آن لفظ از

موزووت مشتق است و لفظی دیگر نیز مثل آن از هوزو (آپ) ساختند

و بدینطور این اسامی هوزووت و موزووت سرزد - اما از گفتن

اینکه آنها دو فرشته بودند که در آسمان نازل شده مشغول تولید

الطفال گشتند مراد اینست که روان زمین را در بار آوردن مخصوص

ممد کردند - و زهره در عبری ^{اشتر} ^{اشتر} و ^{انطهر} ^{انطهر} خوانده میشود و

او در قدیم الاثام در باب آوردن غام شام نیز پرستش میبافت و از او

که مردم و پرا خدای ماده که مسایط بر تولید اطفال باشد بعد افتادند

۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

ترجمه - گلگیش باج خود را بر سرش نهاد و اعلیحضرت اشتر
 چشم خود را برای بخش گلگیش بالا آورد - ای گلگیش مرا بپوش
 کاشکه نو دامنای من بشوی غره خود را بمن انعام ده کاشکه نو مرد
 من بگردی و کاشکه من زن تو بشوم - کاشکه بر عتراده از لا جورد
 و طلا که چرخش از طلا و هرد و چوبش از الماس است با بستم کاشکه
 هر روز، فاطمه ای عظیم را جفت کنی - در خانه مایا را رانحه سرو
 آزاد داخل شو انتهی - اما گلگیش با شهنشاه و نوینج اشتر را
 رد نمود و با کرد که او را برین سپرد - و من بعد چنین مکتوب

۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰

۱ - ترجمه - اشتر غضبناک شد و با تمام
 بلامنت و اشتر پسر روی آتو (یعنی خدای آسمان) آمد
 - انتهی - واضح باد که در این قصه قدیم بهت پرستان بابل

ذکر صعود نمودن ایشتر یعنی زهره یافت میشود چنانکه آن امر
 هم در احادیث اهل اسلام و هم در آن نفسیه موجود مندرج است
 - و نیز در کتاب هندی بزبان سنسکرت متنی به مهابهارت
 حکایتی مثل این یافت میشود زیرا که انجاء مرقوم است که در قدیم
 الایام چون دو روح سُند و اُپسند نام بر پاضنهائی عظیم که
 میکشیدند از خدای برهمنام برکت یافتند بر آسمانها و زمین
 مسئول شده بودند پس آن خدا برای هلاک کردن ایشان
 خودی سمات به نلومما (तिलोमा) آفریده بنزد ایشان
 فرستاد چون آن دو برادر او را مشاهده نمودند سُند دست
 راستی را و اُپسند دست چپش را گرفته هر یکی از ایشان
 میخواستند او را بزنی بگیرند و از آن سبب میان ایشان دشمنی
 و عداوت پیدا شد بعد یک یک دیگر را کشند - پس بر نلومما
 خود بر اینکت داده گشت - نو در تمام دنیا که خود شبدر آنرا در شن
 میکردند، گردش خواهی کرد و بسبب درخش زینت و غرورانی
خوب صورتی نوهی میگردانند و نلومما بر نور است بندد
 (سُند و اُپسند در پاکها نام) - و در این حکایت هم ذکر صعود نموده
 آن دو روح با آسمان یافت میشود و آن چیزی بزرگه ناخوش او اینقدر
 عجیب شد تفاوتی از زهره ندارد چرا که در لحاظ آنها املا

از آسمان نازل شدند تا از ما بمانند - و چون که آن کتاب در زبان

اصلی الآن موجود نیست لازم است که آیه چند از ترجمه حبشی

در اینجا پیش آوریم۔ وہی مذہب۔

[illegible]

በጊዜያዊ ህጋዊነት፡ ትዕዛዝ፡ ን ማረጋገጫ፡ ለ፡ አንድነት፡ አቆጣጠር፡

ለደገጠን፡ ፬፻፲፭፡ ለ፭፡ ወገድ፡፡ ፬፻፲፭ ልጅ፡ ስፍ

ያዝ፡ደውኸኛ፡ወልሰኮው፡.፡. . . .

ፀሐዝኤል፡ ወክሮ፡ ለሐዘን፡ ገቢ፡ ለስደታት፡ ወፀ

ጥባብተ፡ ወወለታ፡ ወድርዓ፡ ንገግዳዓ፡ ወኔር ስዮ፡

ዘኢየሱስ ርእይታ፡ ወ ቃንጎሪያታ፡ እውቃ፡ ወ ሰርጐ፡

ፀተኩሕተ፡ፀሕዓዳ፡ቀረንብተ፡ፀእገ፡አዳግላ

ለ፡ከበን፡ህብረ ፡ ወዲያ P፡ ወኩሎ፡ ጥያቄተ፡ና

(کتاب خروج باب ۲ آیه ۳ و ۴) - ८६:०१०४३:७५९

۸ آیه ۱) ترجمہ - و فرشتگان پیران آسمانها ایشانرا (یعنی

دختران مردم را دیده آرزو مند ایشان گشتند و ما بپن خود

گفتند: «بپایند زنان برای خویشان از دختران مردم بزرگتریم»

و برای خود اطفال تولید نمائیم - و سبب از آنکه رئیس ایشان

مدفان گفت: و عزرائیل مردم فتنه ساختن شمشیرها

و خنجرها و سپرها و جوشن‌ها را برای سپنه خودشان آموزانند
و بدیشان اعقابشان و مصنوعات آنها را یعنی دست‌بندها
و زین‌ورها و استعمال‌سرمه برای آراسته کردن مرکبان و سنگی از
هر قسم سنگهای گرانهای پیش‌فهرست و همه صبغت‌های رنگارنگ
و صرافیه چهارزا (یعنی سکه‌ها را) نشان داد انهمی - و مخفی‌نمانا
که این امر آخر الذکر همانست که در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۹۰)
مرفوم گشته یعنی اینکه مردم - يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ
الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا لَهُمْ بِضَآرٍ مِنْهُ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ
مَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ - ترجمه - پس می‌آموختند از آنها -
(یعنی آنها رویت و مادیات) آنچه جدائی می‌افکند بآن میانه مرد
و جفتش و نه بودند ایشان ضرر رسانندگان بآن هیچ احد بر امر
بفرمان خدا و می‌آموختند آنچه ضرر می‌رساند ایشان را و سود
نمیکرد و این مطلب نیز از مژدانش بلكوت مأخوذ است چنانچه در
فوق دیدیم زیرا که آنها مکتوب است - عزائیل بر انواع نژاد پناست
و بر انسام آرایشهای زنان که بنی آدم را بجوی تصور نژاد و مایل
میگرداند بود - و شاید آنچه درباره هادوت و ماروت گفته‌ایم
برای اثبات این مطلب که این قصه نیز از کتابهای یهود مأخوذ
گشته است گفایت میکند

(۵) ذکر بعضی چیزهای دیگر که اسلام از یهود

گرفته است بطور اخصار - واضح باد که اگر فرصت میداشتیم
بجهولت تمام میخواستیم بسیار حکایتهای دیگر نیز که در فرات
مندرج است امتحان و تحقیق نموده ثابت کنیم که آنها نیز بر حسب
آنچه در کتب مقدسه مکتوب است نمیباشد بلکه موافق کتبهای
باطل راویان یهود است - مثلاً در حکایتهای یوسف و داود و
طالوت که در فرات یافت میشود امور و باری مندرج است که
در کتاب عهد عتیق مکتوب نیست و اما در افسانههای یهود
پدید می آید - و از آن قبیل است آنچه در سوره اعراف (یعنی سوره
۷ آیه ۱۷) مرقوم است - وَإِذْ نَفَخْنَا فِيهِمُ النَّفْثَ الْأَشْجَلَ
وَلَقَدْ وَفَّوْا أَتَيْنَا بِهِنَّ الْغُلُوبَ و از کوه را با ایشان
تلقین - ترجمه - و هنگامیکه بلند کردیم کوه را با ایشان
که کوه با آن سایبانی بود و پنداشتند که آن واقع است با آنها بگریز
آنچه دادیم شمارا بقوت و باد کید آنچه در آفت شاید شما بگریزید
- و همین مطلب در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۲۵ و ۲۶) نیز
بطور دیگر آمده است و معنی اینست که خدا و فرشته نور او را با اهل
یهود میداد و ایشان غفلت داشتند از قبول کنند کوه سپید را بلند
کرده بر بالای سرشان آورد تا ایشان را بترساند - و این قصه

در عبودۀ سارا و باب ۲ فصل ۲ نیز بدین الفاظ مندرج است -

וְיָהִי בְּיָמֵינוּ יְיָ אֱלֹהֵינוּ יִתְּנֵנוּ חֵן וְחֶסֶד וְרַחֲמִים - **ترجمہ** - پوشانند

من بر شما کوه را که گویا آن سرپوشی بود انتہی - و شاید لازم نیست
که بیان کنیم که هیچ چیزی مثل این امانہ در نودا ہفت نمیشود اما
این نیز از اثبات مفسری از مفسرین یہود سر زده است زیرا در
کتاب خروج باب ۲۴ آیت ۱۹ مکتوب است کہ چون حضرت موسی از
کوه پائین آمد دید کہ اهل اسرائیل آن کو سالہ را کہ ایشان ساخته
بودند پرستش میکنند خشم گرفته آن دو لوح سنہ را کہ در حکم

بر آنها نوشته شدہ بود از دست خود افکنده آنها را از پر کوه شکست
- و این الفاظ زیر کوه (**שֶׁחָרַקְתָּ בְּהָרָא** یعنی فی سفل الجبل) چنانکہ

هویدا است باین معنی می آید کہ آن لوحها در پای کوه شکستہ شد
و این - اما اصل این حکایت مشرف بودن کوه بر ایشان امانہ است

کہ اہل یہود دنیست یکی از بنہای خود کہ امانش کہشتہ است
بسکوبند زیرا کہ در کتب ایشان مندرج است کہ در روزی آن معبود
چون خواست اهل شہر کوئکہ را از یاران محفوظ بدو کوهی را کہ
مستوی و کوژ و دتہ و اعظمین جمیع کوهها میباشد از اناس سنگبار

بر افراشت و بعد از چند شبانہ روزی بر سر یکی از آنکشتہای

خود بالای سر ایشان آویخته داشت کہ گویا چتری باشد - این

افسانه نیز با آنچه در قرآن مکتوب است مشابهنی دارد

ولکن در قرآن بعضی عجایب دیگر مکتوب است با آنچه

در آیات حضرت موسی در بیابان واقع گردید یافت میشود و از آن جمله

اینست که آن کو ساله طلائی که در فوف مذکور گشت و فبنکه از کوه

بیرون آمد بانگ زد چنانکه در سوره اعراف (یعنی - و در آیه ۷۰)

۱۰۴) و سوره طه (یعنی سوره ۲۰ آیه ۹) گفته شده است -

فَكَذَّكَ الْفَى السَّامِرِى فَاخْرَجَ لَهُمْ خِزْيَانَهُ خُورًا -

ترجمه - پس همچنان انداخت سامری پس بیرون آورد برای

آنها کو ساله مجسمه که مراور بود فریاد کو ساله - و اصل این قصه

در تفسیر ربیع البغدادی جزء ۵ عم بدین الفاظ یافت میشود -

فَكَذَّكَ الْفَى السَّامِرِى فَاخْرَجَ لَهُمْ خِزْيَانَهُ خُورًا -

ترجمه - پس همچنان انداخت سامری پس بیرون آورد برای

آنها کو ساله مجسمه که مراور بود فریاد کو ساله - و اصل این قصه

در تفسیر ربیع البغدادی جزء ۵ عم بدین الفاظ یافت میشود -

فَكَذَّكَ الْفَى السَّامِرِى فَاخْرَجَ لَهُمْ خِزْيَانَهُ خُورًا -

ترجمه - پس همچنان انداخت سامری پس بیرون آورد برای

آنها کو ساله مجسمه که مراور بود فریاد کو ساله - و اصل این قصه

در تفسیر ربیع البغدادی جزء ۵ عم بدین الفاظ یافت میشود -

درست اسم آن شخص که در آن قصه یهود است مذکور است
ملنفت نکشته اورا التامری خوانده است - واضح باد که این
لفظ سامری اکثر اوقات هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید
مستعمل است و البته اهل یهود سامریان را دشمنان ضال خود
میشمرند اما چونکه خود شهر سامره تقریباً چهار صد سال بعد
از وفات حضرت موسی پیدایش پیدا کرد پس مشکل است که عیقول ناظر
ما اینرا ادراک نماید که بچه طور ممکن بوده است که اسم قبل ازستی
وجود یافته باشد - بحر حال حضرت محمد میخواست سمائل را
بعوض سامری بنویسد اما چون اینرا ملنفت شنید که اهل یهو
ملک المور اسمائیلی نامند گمان برد که او امر میباشد که آن
کو ساله طلا بپراساخت چنانکه انفرآن ظاهر است - و در این
امر نیز فرآن بصدق توبه است که در توبه نوشته شده است که
حضرت هارون خود از ترس یهود آن کو ساله را ساخته بود

و آنچه در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۵۲)

و سوره نسا (یعنی سوره ۴ آیه ۱۵۲) مکتوب است باین معنی که بعفو
از اهل اسرائیل خدا را دیده گشته شدند و بعد از چندی بار دیگر
زنده گشتند از افسانه های یهود است و ایشان میگویند که خود
نوراه برای آنها استغاثه نمود و از اینجه ارواح آنها بیدار گشتند

واهل هنود نیز میگویند که بر زمین هفت درجهٔ اسفل است و
 بر بالای آنها هفت طبقهٔ اعلی که همه آنها بر سر مار عظیمی که بشکفته
 مستی است جای گرفته - و اصل آنچه دربارهٔ هفت درجهٔ زمین
 هم در کتب هندو و هم در افسانه‌های یهود و هم در احادیث اهل
 اسلام (مثل در عرائش المجالس صفحه ۵۰ الی ۹۱) مندرج است در
 کتاب اوتشای زردشمنان یافت میشود و آن این است که ابتدا
 میگویند که زمین شامل هفت کز شوری یعنی هفت کشور و
 یا هفت اقلیم می باشد و در پشت باب ۱۹ آیه ۳۱ مکتوب است که
 جمشید در دهم در ۶۴۶ در ۳۳۳ در ۶۰۶ - یعنی
 بر زمین مشتمل بر هفت اقلیم حکمرانی می نمود

و نیز آنچه در سوره هود (یعنی سوره ۱۱ آیه ۹)
 مکتوب است - كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ از آن قول یهود مأخوذ است
 که مفسری متقی به راشی در تفسیر کتاب پیدایش (باب اول آیه ۲)
 نوشته است כִּי הָיָה לַיָּם לִיְהוָה וַיֵּשֶׁב יְהוָה עַל הַמַּיִם
ترجمه - که سنی جلال در هو اقام بود و بر روی آبها حرکت
 کرده انتهی

اهل اسلام میگویند چنانکه معلوم است که خدا ابتدا
 یکی از فرشتگان را که اسم وی مالکی باشد بر جهنم گاشته است

درسوره حجر (یعنی سوره ۵۱ آیه ۱۷ و ۳۴)

ذکر سلطان رجم است که اِنَّكَ لَتَمُنَعُ - یعنی بند زده کوش

فرا داشت - و همین خیال در سوره صافات (یعنی سوره ۳۷ آیه ۷)

و در سوره ملوک (یعنی سوره ۷۷ آیه ۵) یافت میشود - و این تعلیم

از یکی از امانه های محمود اخذ است زیرا در کتاب حکیمانه باب

و افضل اول درباره جن ها نوشته شده است که انها لا یمنون

یعنی انهم لا یمنون - ترجمه - از عیب پرده میشوند آنها

- ناچیزهای آینده را بدانند

درسوره ق (یعنی سوره ۵۰ آیه ۲۹) مکتوب است

- یَوْمَ تَقُولُ لِمَنْهُمْ هَلْ اَمْلَاکُ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ - ترجمه

- روزی که گوئیم مرد و زن را آیا پر شدی و گوید آه است هیچ زیاد

- و بر حسب این در کتاب مستی به اَوْبُوت و زَیْت عَظِیْمَه مرفوع است

ترجمه - امیر بختم در هر روز و در روز میگوید بن غذا بده تا سیر شود

درسوره هود (یعنی سوره ۱۱ آیه ۴۲) و

همچنین در سوره مؤمنون (یعنی سوره ۲۳ آیه ۲۷) گفته شده است

که در ایام طوفان حضرت نوح - فَاَوَّاكَ نُوْرٌ - یعنی جوشید نور -

و اصل این خیال در کتاب دَوش هَشاَنَه باب ۱۱ آیه ۲ و در رساله

مستی به سَنَدِ زَیْنُ فَضَلِ اماند رج است که فَاَوَّاكَ نُوْرٌ

در سوره ق (یعنی سوره ۵۰ آیه ۲۹) مکتوب است - یَوْمَ تَقُولُ لِمَنْهُمْ هَلْ اَمْلَاکُ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ - ترجمه - روزی که گوئیم مرد و زن را آیا پر شدی و گوید آه است هیچ زیاد - و بر حسب این در کتاب مستی به اَوْبُوت و زَیْت عَظِیْمَه مرفوع است - امیر بختم در هر روز و در روز میگوید بن غذا بده تا سیر شود - همچنین در سوره مؤمنون (یعنی سوره ۲۳ آیه ۲۷) گفته شده است - که در ایام طوفان حضرت نوح - فَاَوَّاكَ نُوْرٌ - یعنی جوشید نور - و اصل این خیال در کتاب دَوش هَشاَنَه باب ۱۱ آیه ۲ و در رساله -

۱۶۳/۲۲۶۱۶۳ - ترجمه - طایفه طوفان بآب جوش

داوری کرده شدند

(۷) علاوه بر این همه واضح باد که بسیاری از رسو

دینی اهل اسلام از جهود گرفته شده است و اگر چه فرصت نداریم
که جمیع این امور را مفصلاً بیان کنیم اما لازم است که دوسه رسم از
رسوم آنها را در اثبات این قول خود پیش آوریم - در فوق اینرا
دیدیم که روزه داشتن اهل اسلام در تمام ماه رمضان بر حسب
عادت جهود نیست بلکه مطابقت کلی با رسم صایبین دارد - اما
نکته بآن روزه یک چیزی است که از جهود مأخوذ شده و آن اینست
که در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۸۳) جای که حکم درباره اکل و
شراب نمودن در شبهای ماه رمضان داده میشود چنین مکتوب است
- کُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَّامَ - ترجمه - بخورید و بیاشامید
تا آشکار شود برای شما فتح سفید از فتح سیاه از فجر پس تمام کنید
روزه را - و در مِثْنَاءُ بَرِّ الْخَوَاتِمِ باب اول فصل دوم مکتوب است
که شروع روزه هاندم است که در آن کسی میتواند ما این فتح بنیل ناک
و فتح سفید نمیزد (۱۶۳/۲۲۶۱۶۳ - ۱۶۳/۲۲۶۱۶۳ :)

- آیا این مطابقت کامل از اتفاق میباشد و پس

اهل اسلام در هر مملکتی که ساکن آن هستند
 عادی شده اند که در آن پنج وقت معین هر جائی که باشند خوا
 در خانه خواه در کوچه نماز بخوانند و بسیاری از ایشان اینرا
 خصوصاً در جائیکه مردم عیور میکنند بعمل می آورند - و این عادت
 ناشایسته اکنون مختص پادشاه است و هیچ ملت دیگر آنرا نمی پسند
 - اما در ایام حضرت محمد آن اشخاص از اهل یهود که ساکن مملکت
 عرب بودند همین رسم را معمول می داشتند زیرا که بسیاری از
 ایشان اولاد روحانی و جسمانی آن فرقه صحتی به فریبان
 بودند که ذکر ایشان اکثر اوقات در اناجیل اربعه یافت میشود و
 ظاهر است که آن فرقه در ایام قدیم آن عادت را برای خود ایجاد کرده
 بودند چونکه در انجیل مکتوب است که آن در باکاردان -
 ἐν ταῖς συναγωγαῖς καὶ ἐν ταῖς συναῖς τοῦ λαοῦ

ἐν ταῖς συναγωγαῖς προσεύχονται ὅπως οὖν φανερὸν τοῖς ἀνθρώποις

(انجیل متی باب ۵ - ترجمه) - خوش دارند که در
 کتابی و گوشه های کوچه ها ایستاده نماز گذارند تا مردم ایشانرا
 ببینند - و میتوان گفت که اصحاب حضرت محمد چون از وی
 شنیده بودند که یهود اهل کتاب و نسل ابراهیم خلیل می باشند
 خیال کردند که الهه اینشان هم از آن حضرت ابراهیم بوده است

و از آنجه بدیشان افتد کردن گرفتند

و عجب این است که اگر چه قرآن بارها کتب
مقدسۀ یهود را تصدیق میکند اما فقط در باب موضع آیه از آیات
اتحاد اصراً بمجا امتباس کرده است و آن آیه در سوره انبیا (یعنی سوره
۲۱ آیه ۱۰۵) یافت میشود - و هی هذه - وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ
بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ - **ترجمه**
و هر آینه نوشتیم در زبور پس از ذکر که زمین بمیراث منی برسد آنرا
بندگان شایسته کار من - و اشاره بزبور سی و هفتم آیه یازدهم است
که در آنجا چنین مفهوم گفته - **ترجمه** - وَالْأَرْضُ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ - **ترجمه**
- و اما حلیمان و ارث زمین خواهند شد

و در اینجا مناسب است که دو امر دیگر نیز بیا
کنیم که اهل اسلام آنها را از یهود اخذ کرده اند - البته هر مسلمان
بر آنست که قرآن بر لوح محفوظ قبل از آفرینش عالم مفوم گشت
و ذکر آن لوح محفوظ چنانکه در فوق گفته شد در سوره بروج
(یعنی سوره ۸۵ آیه ۲۱ و ۲۲) باین الفاظ یافت میشود - بَلْ هُوَ
فَرَّانٌ يَجِدُ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ - **ترجمه** - بلکه او فراتر است
بزود که او در لوح نگاه داشته - و قبل از اینکه چیزی بنیست بان
لوح محفوظ بگوئیم باید پرسیم که آیا کتاب زبور نیز قبل از قرآن

موجود بود پانه بود زیرا در آن آیه که از سوره انبیاء پیش آوردم
 نوشته شده است که آنچه نسبت به مرثیه بندها که شایسته کار
 خدا در آن آیه مندرج است من قبل در زبور بامر الهی مرقوم گشته
 بود - و علاوه بر این همه چون مثلاً در متنوی مولانا ی روم بینی که
 از کتابی دیگر که با از شاه نامه با از قرآن انبیا شده است در
 یافت کنیم می فهمیم که پیشک و شبهه شاه نامه با قرآن قبل از تصنیف
 شدن متنوی صورت پذیرفته شده بود و بهین طور و قیاس کرد
 قرآن آیه از آیات زبور حضرت داود ع دای ما بیام فی الفور هویدا
 میگرد که قرآن قبل از آیات مصنف آن زبور وجود نیافته بود -
 و اما اگر استفسار کنیم که اهل اسلام درباره آن لوح محفوظ چه چیز
 از احادیث خود آموخته اند جواب این سؤال را در فصول الانبیا
 صفحه ۳ و ۴ میابیم و آن این است - آنکه در زبور عرش دانه مرآت
 بیافرید و از آن مراد لوح محفوظ را بیافرید ببلندی وی مقصد
 ساله راه و پهنای وی سه صد ساله راه گرداگرد وی همه بیافش
 سرخ آراسته شد بقدرت خدا تعالی آنکه ظم و فرمان آمد -
 که اکبر علی ف خلقی و ما هو کائن الی یوم القیمه فرمود که بنویس
 علم من در خلق من نادر و زیادت اول نوشت بر لوح محفوظ
 بسم الله الرحمن الرحیم انا الله لا اله الا انا من اسلم بفضائی و بصیر

علی بلائی و شکر علی نعمائ کثبت و بعثته مع الصّدیقین و مزی
 له برضی بفضائل و له بصیر علی بلائی و له شکر علی نعمائ فَلْيَطْلُبْ
 رَبَّكَ سَوَاءٌ وَ يَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ سَمَائٍ چس قلم بنوشت علم خدا در خلق
 خدا بنوعالی هر چه خواسته بود نادر و ز غیامت مقدار برك در حق
 بچسبید با ضرر و آید بآید و مثل این همه نوشته بقدرت خدای تع
 - و اصل این حکایت در کتابهای پیچیده یافت میشود اما اهل
 اسلام هر آنچه ایشان میگویند بدیهات در آن مبالغه کرده اند -
 واضح باد که در ترواه حضرت موسی مکشوب است که چون خدا پیوست
 آن ده حکم که در کتاب خروج باب ۲۰ مندرج است باهل اسرائیل
 بدهد اختیار اید بمنوال که در ذیل بیان میشود بحضرت موسی عطا
 فرمود چونکه خود حضرت موسی کلم الله در کتاب ثقف (باب ۱۰
 آیه اول الی ۵) چنین نوشته است و در آنوقت خدا بمن گفت و
 لوح سنگ موافق اولین برای خود برایش و نزد من بکوه برای
 و تابوت از چوب برای خود بساز و بر این لوحها کلمات را که بر لوحها
 اولین که شکستی بود خواهم نوشت و اختیار از تابوت بگذار پس
 تابوت از چوب سبط ساختم و دو لوح سنگ موافق اولین تراشید
 و آن دو لوح را در دست داشته بکوه برآمدم و بر آن دو لوح ^{فصل} موافق
 کتابت اولین آن ده کلمه را که خداوند و کوه از میان آتش در رو

اجتماع بشما گفته بود نوشت و خداوند آنها را بمن داد پس برکتش
از کوه فرود آمد و لوحها را در تابوتی که ساخته بودم گذاشتم و
در آنجا هست چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود - و از کتاب اول
پادشاهان (باب ۸ آیه ۹) و نیز از رساله بعبه ایسان (باب ۹ آیه
۳ و ۴) بیان شده است که آن دو لوح (Luchim) در تابوت
عهدی که حضرت موسی آنرا بر حسب امر الهی ساخته بود محفوظ
گشت - و اما بعد از چندی گمان بردند که تمام کتب عهد
عقیق و نیز تمام تلود بر آن الواح متدرج بوده است - و چون
حضرت عمداً اینرا درباره شریعت یهود شنید او نیز درباره شریعت
خود که بر آن میباشد حکماً گفت که آن نیز بر یکی لوح محفوظ (فی
لوح محفوظ) مرثوم گشته بود و اهل اسلام اینرا تقصیده که عبارت
از کرام لوح محفوظی باشد تمام این قصه را که در فوق است ایما
نمودند - و آنچه یهود میگویند همین است - אמר רבי שמעון
בן לקיש סמי' דכתב' ואמרה לה את - לחם ה' ארץ והתורה
והמצוה אשר כתבתי להורותם לחם אל' אשר הדבר
הז' מקרא והמצוה זו מלכה אשר כתבתי אל' דב' א'ם
וכחוב'ם להורותם זו מקרא' מלפ' שכולם נא'נו למ' ש'ה
ס'י' - (برאכות صفحه ۵ ضلع اول) - ترجمه - ر' شمعون

ابن لغش میگوید - چیست آنچه مکتوب است که خداوند بموسی
گفت - نزد من بگو بلاایا و انجا باش لا الوحی ای سنی و نورا
واحکامی را که نوشته ام تا ایشانرا تعلیم نمائی بنودم (کتاب خرگ
باب ۲۴ آیه ۱۲) - ان الواح آن ده حکم است و نورا آن شریعت
خوانده شده می باشد و آن احکام عبارت از مشناه است و آنچه
نوشته ام بمعنی انبیاء و نوشتجات مقدس می آید و تا ایشانرا
تعلیم نمائی بجوی نگار اشاره میکند - و این ماری آموزاند
که جمیع آنها از کوه سینا بموسی داده شد انهی - و هر یهودی
عاطل آن شرح باطل این آیه دارد بمغایب زبر امیداند که مشناه فریه
بنسبت دو بیت و بیت تاریخ مسیحی و نگارای اوشلیبی در سنه
۳۴ و نگارای بابلی ۵۳ همان تاریخ تألیف شد - اما اهل اسلام
ایزاندانسته آنچه را که یهود نادان دوباره کتابهای خود می گفتند
پذیرفته و بفران خویش نسبت داده اند - پس این قصه نیز از همان
سرچشمه مکدر جاری شده است - و شاید هیچ لزوم ندارد
که ملاحظه کنندگان کریم را درباره این چنین امور بیشتر مزاح بنویسم
جز اینکه بگوئیم که اهل یهود نیز درباره آن دو لوح گمان می بردند
که بنیابت قدیم بودند زبرادر پرفی ابوت باب ۵ جمله ۷ گفت
شده است که آن الواح بانه چند دیگر در زمان آفرینش عالم درو

غروب قبل از روز ثبت آفریده شد

واصل آنچه در احادیث ثبت بکوه فاف هو

مندرج است در کتابهای یهود یافت میشود و اگر آنچه را که در

عرائش المجالس و در قصص الانبیاء نوشته شده است با آنچه یهود

میکوبند مقابل کنیم این امر مدلل میگردد و در عرائش المجالس چنین

مندرج است - خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى جِبَلًا عَظِيمًا مِنْ زَبْرَجْدٍ خَضِرٍ

خَضِرُهُ السَّمَاءُ مِنْهُ يُقَالُ لَهُ جِبَلٌ فَاَفَاقًا طَائِفًا كُلُّهَا وَهُوَ الَّذِي

أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِ فَقَالَ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (سوره ق یعنی سوره ۱۰۰ آیه ۱)

- ترجمه - خدای تعالی کوهی عظیم از زبرجدی سبز آفرید که سبز

آسمان از آنست آنرا کوه فاف میگویند پس بآن تمام آنرا (یعنی

تمام زمین را) احاطه نمود و این آنست که خدا بآن قسم خورده گفت

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (عرائش المجالس صفحه ۸۹۷) - و در قصص الانبیاء

(صفحه ۸) گفته شده است که روزی عبد الله ابن سلام از حضرت

محمد پرسید فر از زمین از چیست - گفت از کوه فاف - گفت کوه

فاف از چیست - گفت از زمرد سبز و سبزی آسمان از آنست -

گفت - صدقَتِ بَارِ سَوْ لَ اَلله - گفت بالائی کوه فاف چه مقدار

- گفت پانصد ساله راه است - گفت اگر دگر دوی چند است

- گفت دو هزار ساله راه است پانتهی - واصل تمام این افسانه

اینست که در یکی از کتابهای یهود مستقیماً هیچگاه (فصل ۱۱ آیه ۱)
 در میان آن لفظ قدیم - 1176 - (نوهو یعنی نمی) که در کتاب
 پیدایش (باب اول آیه ۲) یافت میشود چنین مکتوبست 1177

קו ירוק שמן קורא חזקו הולך בלילה נשבעו יוסף וישראל
 1178 - نوهو فاد (یعنی خط) سبزی است که تمام تمام جهان
 احاطه میکند که تاریکی از آن صادر میشود - و اصحاب حضرت محمد
 این قول یهود را شنیده آن لفظ 1179 (یعنی فاد) را نفهمیدند و
 اینرا دانستند که معنی آن لفظ خط پاشا قول است همان بودند که
 البته آنچه تمام جهان را احاطه میکند و آسمان را تاریک میکند و است
 سلسله کوههای عظیم بلندی باشد که اسم آن فاد یا فاما است
 الفقه از آنچه در فوق گفته شد پدید می آید
 که کتابهای یهود و خصوصاً آن سفر پراشانه هائی که به تلود

مستی است یکی از سرچشمه های غده دین اسلام بوده است -
 و اکنون مناسب میباشد که در پی منابع دیگر نیز گردیده است
 نمائیم که آیا دین مسیحی و خصوصاً آن کتابهای جعلی و انفسانه
 باطلی که در ایام حضرت محمد در میان بعضی از فرقه های بدعتی
 ضال ایشان متداول بود بر دین اسلام اثری کرده است یا نه

فصل چهارم

در تحقیق و آزمایش ادعای آن اشخاص که میگویند که بسیاری از آنچه در قرآن مندرج است از قصه ها و کافیه های باطل بخواه
فرقه های بدعتی نصاری مانع باشند

در اتمام حضرت محمد بسیاری از مسیحیان ساکن جزیره العرب نه فقط نادان بلکه مرتکب بدعت های مشوّعه گردیده بودند و اکثر آن بدعتیان یمنه تعالیم ناسده خود از حد و سلطنت قیصر روم رانده شده نزد اهل عرب پناه برده بودند - و آن بدعتیان از انجیل و از صحیفه حوریتین چندان اطلاعی نداشتند و از آن سبب بعضی کتابهای جعلی پر افسانه باطل میان خودشان انتشار داده اخبار را میخواندند و آن حکایات را که در آنها مندرج بود بر زبانهای خویش میخواندند - و قول معترضین اینست که حضرت محمد چون از انجیل مجید واقفیت کامل نداشت و با اینای جفس مذکور مراد و معاشرت میداشت گمان برد که هر چه از زبان ایشان شنید در انجیل و پادرساله های حوریتین مندرج است و

مفواست مذهبی ایجاد نماید که جمیع سکنه جزیره العرب آنرا
 بتوانند بپذیرند و در آن متحد گردند از اینجهت بسیار از افسانه
 و تعالیم و تصورات متفرقه آن مضارای نادانرا قبول کرده و در آن
 خود داخل گردانند - اما هیچکس نباید این قول معترضین را بدون
 نقض وارد کند - لهذا مقصود ما اینست که اکنون در این فصل این امر را
 بدقت تمام بیازماییم تا بفین بدانیم که آیا فی الحقیقه آن افسانه ها
 و امثال آنها یکی از سرچشمه های قرآن میباشد یا نباشد

(۱) قصه اصحاب کهف که سهیلان ایشانرا

هفت خوابنده می نامند - مخفی نماید که آن حکایت اصحاب الکهف
 که در سوره کهف (یعنی سوره ۸ آیه ۸ الی ۲۶) مندرج است
 یکی از افسانه های یونانیان می باشد که اصل آنرا در کتاب لایئو
 مستقی به جلال الشهدا نصیف گریگوریس طودنی (باب اول فصل
 ۹۵) میبایم و اختصار آن حکایت اینست که در وقتیکه دگبسن
 امپراطور (یعنی قیصر روم) بشدت غم و بوحشت مالا کلام
 سهیلان را تعاقب و ازبست می نمود و بجهت غم صرف میکرد
 تا اسم دین مسیحی را هم از صفحات حافظه مردم کلبه محو کند هفت نفر
 جوان از اهل شهر آفسس (که ویرانه های آن تا بحال در نزدیکی قنیه
 آتاسلوآن واقع در ولایت اناطول دیده میشود) از ظلم و تعدی و

قرار کرده خویش را در مغاره که از آن شهر دور نبود پنهان کرد
 خوابیدند و در حالت خواب تا نزد یک بد و بیست سال ماندند
 زیرا در زمان دگبوس (مابین سنه ۲۱۵۹ و ۲۵۱۰ مسیحی) در آن
 مغاره درآمده از آنجا بیرون نشدند تا سنه ۴۴۷ که در آنوقت
 یثود و سیسی تانی بر تخت سلطانی جلوس نموده بود. و چون
 بیدار شده دیدند که دین مسیحی در آن مدت چه قدر انتشار یافته
 موجب کشتن زبرافتنکه خوابیده بودند نشان صلیب متک و
 عاوشمرو میشد و اما چون بیدار شدند از آیدند که بر تاج
 امپراطور و بر علمهای سلطنت مبد رخشد و تقریباً تمام دعاها
 سلطنت روم دین مسیحی را قبول کرده اند و آن دین در همه روم
 مسکون بر هر مذهب دیگر غلبه یافته است و بسیار است - البته
 این قصه محض افسانه است و بعضی اما بعضی عاقلان گفته اند که شاید
 بعضی و بیفایده نیست و ممکن است که آنرا اولاً ایجاد نمو
 فواست مردم را بفریاد بلکه آنرا از روی مثل آوردن این اراده که
 بیان کنند که دین مسیحی بعضی روح القدس و بسبب ریخته شدن
 خون شهدای دلیر بر محبت بچه زودی جرئت آنکه انتشار یافته
 - و لکن هیچ شخص مسیحی هرگز کان نمی برد که این قصه صحیح است بلکه
 همه ایشان آنرا یکی از آن افسانه هائی می شمارند که دایه ها برای بچه

ساخن الحفال حکایت می نمایند مثل قصهٔ موش و کبیر و همین
 کرده و غیره اما حضرت محمد آن قصه را داخل قرآن خود ساخته با صفا
 خویشی آموزانند - و چونکه این حکایت البته هیچ اصلی نداشته و ندارد
 ظاهر است که خدای قدوس علم آنرا هرگز بر لوح محفوظ ننوشت
 و بر حضرت محمد فرو نفرستاد بلکه (چنانکه هویدا است) آن حضرت
 آنرا از روایتهای سپهریان تادان مأخوذ کرد

(۲) قصهٔ حضرت مریم - در سورهٔ مریم (یعنی

سوره ۱۹ آیه ۲۱ و ۲۹) مکتوب است که حضرت مریم چون بعد از

تولد این مقدسش بنزد قوم خود آمد ایشان بوی گفتند -

يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِي شَيْئًا فَرِيًّا يَا اَيُّهَا النُّفُوسُ مَا كَانَ اَبُوكَ امْرُؤًا

سُوًّا وَمَا كَانَ اَمْكُ يَغِيًّا - ترجمه - ای مریم هر اینست

که آورده چیزی عجیب را این خواهر هارون نبود پدرت مرد بدی

و نبود مادرت بدکار - پس از این آیه ثابت میشود که نزد حضرت محمد

حضرت مریم خواهر حضرت هارون برادر حضرت موسی بود - و

این امر از آنچه در سورهٔ قمریم (یعنی سوره ۹۶ آیه ۱۲) مرقوم گشته

بیشتر هویدا میگردد و آن اینست - وَمَرْيَمُ ابْنُتُ عِمْرَانَ - ترجمه

- و مریم دختر عمران الخ - و در سورهٔ آل عمران (یعنی سوره ۳

آیه ۳۱) همین مطلب بار دیگر بیان شده است - و نیز در سورهٔ

فرمان (یعنی سوره ۲۵ آیه ۳۷) مکتوب است - وَلَقَدْ أَنْتَبَهُنَّ
 الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا - **ترجمه** - و بجهنم
 دادیم ماموسی را نورا و کردارندیم با او برادرش هارون را وزیر
 - پس ثابت میشود که عمران و موسی و هارون و مریم همان اشخاصند
 که در نورا بهین اسامی مذکورند جز اینکه در عبری بعوض عمران
 (۵۶:۲۷) عَمْرَام نوشته شده است - و در نورا (کتاب اعداد
 باب ۲۷ آیه ۵۹) مرفوم است و نام زن عَمْرَام یوکید بود دختر لاوی
 که برای لاوی در مصر زائیده شد و او برای عَمْرَام هارون و موسی
 و خواهر مریم را زائید - و نیز در کتاب خروج (باب ۱۵ آیه ۲) نوشته
 شده است که مریم بنیته خواهر هارون بود بر حسب آنچه در فوق
 در سوره مریم خواندیم چنانکه مکتوب است - بِأَمْرِهِمْ بِأُخْتِ
 هَارُونَ - پس شکی نیست که حضرت محمد بنکوبد که مریم خواهر هارون
 که دختر عمران نیز بود همان حضرت مریم میباشد که نهمینا بعد از
 هزار و پانصد و هفتاد سال دیگر مادر حضرت عیسی گردیده و این
 مانند حکایتی است که در شاه نامه درباره فریدون و خواهرهای
 جمید بنکوبد که بعد از آنکه فریدون خفاک را شکست داد و در خا
 او بسلطنت نشست آن دو خواهر جمید که از اول سلطنت خفا
 در خانه وی بودند و نا اترمان فریب هم را سال گذشتن بود فریدون

اضارادید و پسندید الی آخر آن حکایت - البته بعضی از مفسرین
کوشش کرده اند تا این حجت را ثبت بفرآن رد نمایند اما نتوانسته
- و شاید سبب آن اشتباه این بوده است که در یکی از افسانه ها

یهود نسبت بهمیم خواهر هارون چنین مندرج است - *وَلَمْ يَلِدْ*
بِمِمْ وَهَارُونَ بَنَاتٌ لِّهَارُونَ وَهَارُونَ بَنَاتٌ لِّهَارُونَ وَهَارُونَ بَنَاتٌ لِّهَارُونَ

— ترجمه — ملك الموت بروى سلطان يافى ملكه
اويوسه (الهي) وفات يافت وكرم وخراطه اين بروى سلطانكش
انتهى - اما بمرحال اين افسانه عظيم است و بنر خود يهود هرگز
نكفته اند كه وى نا ايام مسيح زنده ماند - و نسبت بحضرت مريم
حضرت عيسى جبار چيزها در فرآن مندرج است كه برخلاف
اناجيل اربعه صحيحه ميباشد و از افسانه هاى بدعتيان مأخوذ
چنانكه در ذيل هويدا خواهد شد

آنچه نسبت بوقايح حضرت سرهم در فرآن مندرج است اينها
- اِذْ قَالَتْ امْرَاةُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّى نَذَرْتُ لَكَ مَا فِى بَطْنِى
مُحَرَّرًا وَاقْبَلْ مِنِّى اِنَّكَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ
رَبِّ اِنِّى وَضَعْتُهَا اُنْثٰى وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِىَ الذِّكْرُ
كَالْاُنْثٰى وَاِنِّى سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَاِنِّى اُحِبُّهَا لَكَ وَذَرَيْتُهَا مِنْ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَوْلٍ حَسَنِ وَاَبْنَاهَا نَارًا حَسَنًا

وَقَالُوا مَا زَكْرِيَّا إِلَهًا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْغُرَابَ وَجَدَ مِنْهَا هَبًا
 زَيْفًا قَالَ يَا مَعْشَرَ اتِّ لِكَ هَذَا مَا لَكُ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ آيَةَ
 بَرِّ زُفٍ مِنْ بَيْنَا بِغَيْرِ حِسَابٍ سوره آل عمران (پس سوره ۳ آیه ۳۱)

(۳۲) - **ترجمه** - چون گفت زن عمران پروردگار ایدد شک
 من نذر کردم سر تو آنچه در شکم من است آزاد پس قبول کن از من بذر
 که نوشونده و نا پس چون بنهاد آنرا گفت پروردگار من نهادم آنرا
 زن و خدا میداند بآنچه بنهادم و نیست مذکر مانند موش و بذر
 من نامیدم آنرا مریم و من پناه میدهم آنرا بنو و فرزندان را از شیطان
 رانده شده پس پید پر آنرا پروردگار ایدد پس رفتن خوب و روپا
 آنرا دوپا شدن خوب و کفیل شد او را زکریا هر وقت درآمد بر او
 زکریا در محراب یافت نزد او روزی را گفت ای مریم از کجاست این مرزا
 گفت آن از نزد خداست بدرستی که خدا روزی میدهد آنرا که
 میخواهد بغير حساب - و علاوه بر این همه بیضاوی و مفسرین دیگر
 نوشته اند که زن عمر اشد برینه سال و عاقر بود و روزی چون پرند
 دید که بچه های خود را فوت میدهد بینهایت آرزو مند او را د
 کشته از خدا مسئلت نمود که طفلی بوی عطا فرماید و گفت - الهی
 اگر بچه بمن بدهی خواه پسر باشد خواه دختر او را بحضور نمود هر یک
 بیت المقدس از روی نذر تقدیم خواهم نمود - و خدا دعای و برا

اجابت فرمود و او حامله شده د خیزی زائید که حضرت مریم بود۔ و جلال الدین نیز بر آن است که بعد از چند سال چون مادر مریم که اسمش حنا بود و پراچھیل رسائیده بکاھنان سپرد ایشان اورا قبول کرده زکریا را کاشتند نا و پرا نکاھ دارد و او و پراہ اطافی جادادہ نکداشت کہ ہیکر دیکر نیز دوی داخل شود و لکن فرشتہ و پرا پرورش نمود۔ و در همان سورہ مرقوم است۔ وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰكِ عَلٰی نِسَاءِ الْعٰلَمِیْنَ يَا مَرْيَمُ اْمْنٰی لِرَبِّكِ وَاتَّعِذِیْ وَارْکَعِیْ مَعَ الرَّاكِعِیْنَ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبِیَآءِ الْغَیْبِ وَنُوحِیْہِ الْبَیِّنٰتِ وَمَا کُنْتَ لَدَیْہُمْ اِذْ یُلْقُوْنَ اَفْلَہُمْ اَبَہُمْ یُکْفِلُ مَرْیَمَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْہُمْ اِذْ یَخْتَصِمُوْنَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ بَشِّرُکِ بِکَلِمَۃٍ مِنْہُ السَّیِّعُ عَلِیّٰ بْنِ مَرْیَمَ وَجِہَہَا فِی الدُّنْیَا وَآخِرَہُ وَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ وَبَکِّرَہُمُ النَّاسُ فِی الْمَدِیْنَةِ وَکَہْلًا وَمِنَ الصَّٰلِحِیْنَ قَالَتِ رَبِّ اِنِّیْٓ اَکُوْنُ لَیْ وَلَدًا وَلَمْ یَمْسَسْہِ جَیْشٌۭ قَالَ کَذٰلَکَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ اِذَا هَضٰی اَمْرًا فَاِذَا مَآ یَقُوْلُ لَہٗ کُنْ فَبَکُوْنُ۔ سورۃ آل عمران (یعنی سورہ ۳ آیہ ۳۷ الی ۴۲)

- ترجمہ - چون گفت فرشتگان ای مریم بدرسبت کہ خدا بر کزید ترا و پاکیزہ کرد ترا و بر کزید ترا بر زنان جہانسان ای مریم بسبکی کز مر پروردگار ترا و مسجد کن مرا و رکوع کن مرا بار رکوع گستدگان این

از خبرهای پنهانی که وحی می‌کند بدوی شود و نبودی نبودند آنها
 چون انداختند فلهاشانرا که کدام کفیل شوند مریم را و نبودی نزد ایشان
 چون نزاع می‌کردند چون گفتند فرشتگان ای مریم بدو سبب که خدا
 مرده میدهد ترا بختی از او نامش می‌ج عیسی پسر مریم است حتما
 جاهلست در دنیا و آخرت و از نزد پادشاهت و سخن می‌گوید مردم را و در
 کهواری و کهولت و از شاه پادشاهت گفت پروردگار از کجا میشود
 برایم فرزندی و متذکره مرا افسان گفت همان میکند خدا
 می‌آفریند آنچه را می‌خواهد چون حکم میکند کار را پس جز این نیست
 می‌گوید مرا و ایاش پس میباشد - و نسبت با آنچه درباره انداختن
 فلها مکتوب است واضح باد که بیضاوی و جلال الدین نوشته‌اند
 که ذکر یا و بیست و شش کاهن دیگر چون هر یکی می‌خواست نگاهبان
 حضرت مریم گردد بکناره نهر اردن رفته فلهای خود را در آب انداختند
 و اما همه آن فلها غرق شدند جز فل زکریا و از آن سبب او معین شد
 تا حضرت مریم را نگاهبانی نماید - و در سوره مریم (یعنی سوره
 ۱۹ آیه ۱۶ الی ۳۱) چنین مرقوم است - وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ
 إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا
 فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ
 بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ نَفِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ

غُلَامًا زَكِيًّا قَالَتْ أَتَى بِكَوْنُ لِي غُلَامٌ وَلَوْ يَنْسِفُنِي رَبِّي نَسْفًا
 بَعِيًّا قَالَتْ كَذَلِكَ قَالَ رَبِّي مُوَعِدٌ هَئِنَ وَلِيْغُلَامٌ أَنَّهُ لِلنَّاسِ نَصِيبٌ
 رَّحِمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مُّخْتَصِمًا فَانْبَدَتْ بِهِ مَكَانًا خَفِيًّا
 فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ
 كُنتُ سَبًّا مَّنْشَبًا فَأَتَتْهُمَا مِنَ الْخَلْفِ فَغَضِبَا فَتَوَلَّى فَعَزَّزَتْ رِجْلَيْهَا
 فَنَزَلَتْ سِرًّا وَهَرَبَتْ إِلَى الْبَيْتِ بِذِي الْعَظْلَةِ فَسَاطِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا
 جَبِيًّا مَّكَلُ وَاشْرَبِي وَفَرِّي عَيْنًا فَاتَّخِذِي مِنَ النَّاسِ أَحَدًا فَنُؤَلِّقُ
 لَكَ الْبَدْرَ لِتَرَىٰ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَمَّا أَكَلَتْ الْيَوْمَ أَخْبَأْتُ فَإِنَّ بِهِ قَوْمًا
 قَلِيلًا قَالُوا يَا مَرْيَمُ لِمَ كُنْتَ تَصْنَعُ يَا ابْنَتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ
 امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا فَأشارَتْ إِلَيْهِ فَالْوَاكِفَ تُكَلِّمُ
 مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَتْ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِنِّي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي
 نَبِيًّا سُوْرَةُ مَرْيَمَ (بَعْنِ سُوْرَةِ ١٩ آيَةِ ١١ إِلَى ٣١) - مَرْجِعُهُ - وَبَادِ
 كُنْ دُرْ كِتَابِ مَرْيَمَ وَاهْنَكَايْ كَكَنَادَه كَزَيْدَا زَاهَلَشِي دَرْجَايْ شَرْفِ
 اَزِيْشِ الْمَقْدَسِ بِسِ كَرَمَتِ اَزِيْشِ اِيْشَانِ پَرْدَه بِسِ فَرْسَادِهِمْ جَوِ
 اَوْرُوحِ خُودِ رَاهِ بِسِ مُمَثِّلِ شَدْمِ رَاوَرَا اِنْسَانِي دَرَسَتْ اِنْدَامِ كَفْتِ مَرَا
 كَهْ مِنْ پَسَاهِ مَبِيرِ بَعْدَايِ بِخُشْتَنْدَه اَزْ نَوَاكَرِ هَسْتِي پَرِهِيْزْ كَارِ كَفْتِ نَبِيْمِ
 مِنْ يَمِيْزِ فَرْسَادَه پَرُوْرْدِ كَارِتِ نَابِيْمِ مَرْتَرِ اِيْمَرِيْ پَاكِزَه كَفْتِ اَزْ كَا
 مِيْشُوْدِ مَرِ اِيْمَرِيْ وَحَالِ اَنَكِهْ مَسْ نَكْرَدَه مَرَا اِنْسَانِي وَنَبُوْدَه اَمِ بَدَكَ د

گفت همچنین گفت پروردگار است که آن بر من آساخت و ناکرد اینم
 آنرا علامتی برای مردمان در سمعی از ما و باشد امری فرار داده شده
 پس باز گرفت بآن پس کناره کزید با او از جای دور پس آوردش در د
 زانیدن بوقی شنه خرما این گفت ای کاش که مرده بودم پیش از این
 و بودم فراموش شده از یاد رفته پس ندا آمد او را از زیرش که اندوه
 مدار بجهت کردانید پروردگار تو در زیرت خری و بکش بوی
 خودت شنه درخت خرما را که فرو میریزاند بر تو و طبع تازه چیده
 پس بخور و بیا شام و بیارام از راه چشم پس اگر بینی از افسان احدی را
 پس بگو که من نذر کردم برای خدا روزه را پس سخن نکویم امروز آد جوی را
 پس آمدند با او فومش که برداشته بود او را گفتند ای مریم هر آینه بخفتی
 که آورده چیزی عجیب انجوا هر هارون نبود پدرت مرد بدی و نبود
 مادرش بدکار پس اشاره کرد بوی او گفتند چگونه سخن گوئیم با
 آنکه باشد در کوهاره کودک - اینها قصه حضرت مریم است که در
 قرآن و در تفاسیر قدیمین یافت میشود

الآن تکلیف ما اینست که بپرسم که اصل و
 سرچشمه این کتاب کدام است - و معترضین مدقوق در جواب
 این سوال میگویند که تقریباً تمام این اموره از اناجیل صحت
 از بعضی کتابهای پرافسانه که در آباء قدیم در دست بدعشیان

و نادانان منداول بود مأخوذ کشته است - و چون که مناسب نیست
که این قول ایشان را بدون دلائل کافی قبول کنیم ی باید آن ادله را که
ایشان پیش می آورند بدقت تمام اصفا نمائیم - و همزه در
پُر و نَوْنِیْلُیُونِ یعنی بضعه (فصل ۳ و ۴ و ۵) چنین مندرج
است

Καὶ ἀτερίσασα Ἄννα εἰς τὸν οὐρανὸν
εἶδε καλὴν στρουθίον ἐν τῇ δάφτῃ, καὶ
ἐποίησε θρήνον ἐν ἑαυτῇ, λέγουσα
Οἶμοι, οἶμος, τίς με ἐγέννησε;
οἶμοι, τίني ὤμοιώθην ἐγώ; οὐχ ὤμοι
-ώθην ἐγὼ τοῖς πετεινοῖς τοῦ οὐρανοῦ
ὅτι καὶ τὰ πετεινὰ τοῦ οὐρανοῦ γονι-
μά εἰσιν ἐνώπιόν σου, Κύριε

Καὶ ἰδού ἄγγελος Κυρίου ἐπέστη λέγ-
ων αὐτῇ, Ἄννα, Ἄννα, ἐπήκουσε Κύριος
ὁ Θεὸς τῆς δεήσεώς σου, συλλήψη καὶ
γεννήσῃ, καὶ λαληθήσεται τὸ σπέρμα
σου ἐν ὅλῃ τῇ οἰκουμένῃ. Εἶπε δὲ Ἄν-
να, Ζῇ Κύριος ὁ Θεός μου, ἐὰν γεν-

νήσω ἔντε ἄρρεν εἴτε θήλυ, προσάξω αὐ-
τὸ δῶρον Κυρίῳ τῷ Θεῷ μου, καὶ ἔσται
λειτουργοῦν αὐτῷ πάσας τὰς ἡμέρ-
ας τῆς ζωῆς αὐτοῦ... Ἐκπληρώθησ-
αν δὲ οἱ μήνες αὐτῆς, ἐν δὲ τῷ ἑν-
νάτῳ μῆνι ἐγέννησεν Ἄννα καὶ
ἔδωκε μασθὸν τῇ παιδί, ἐκάλεσε δὲ

Μαριάμ. — ترجمه — و حنابوی آسمان نکرینم.

آشپانه کفشکار ادر درخت فاروید و در خود فریاد کرده گفت
وای بر من وای بر من کبست که مرا زائید وای بر من بچپن
مشاجت دارم من مثل پرندگان هوا بستم ز پر پرندگان هوا
در حضور ثواب رور هستند خداوند و اینک فرشته خداوند
بر سرش ایستاده بوی گفت - ای حنا ای حنا خداوند خدا مستک
ترا الجایت فرمود نوحامله شده خواهی زائید و خل شود در تمام
ربع مسکون مذکور خواهد کردید - و حنا گفت - بخداوند خدا
من که حتی است فهم که اگر خواه نر خواه ماده بیاورم او را بخداوند
خدا بدم هدیه خواهم گذرانید و در تمام ایام عمر خود و پراخدمت خوا
نمود و چون ماههای او با آخر رسید حنا در ماه نهم زائید

و پس آنرا بآن یقه داد و اسمش را مریم خواند انتهى

و در کتاب عربی باطل مستحق قصه مناجاته

اَیْنَا الْقَدِیْسُ الشَّیْخُ الْقَارِ (فصل ۲) درباره حضرت مریم چنین نوشته شده است - اَیْمَانُهَا قَدْ مَوَّاهَا اِلَى الْهَبْکَلِ وَ هِيَ ابْنَةُ ثَلَاثِ

سَنَیْنِ وَ اَقَامَتْ فِیْ هَبْکَلِ الرَّبِّ ثَلَاثَ سَنَیْنِ حَتّٰی ذَلَمَا دَامَى الْکَلْبَةُ الْعِذْرَاءُ الْقَدِیْسَةُ الْخَافِیَّةُ مِنَ الرَّبِّ فَذَلَمَتْ خَاطِبًا وَ ابْغَضَهُمْ بَعْضُهَا

ثَلَاثَیْنِ سَلْعَنَ رَجُلٌ صَدِیْقٌ خَافَ مِنْ اَمِّهِ فَوَدَّ عَوَا عِنْدَهُ مَرِیْمَ اِلَى زَمَانِ الْعَرِیْسِ لثَلَاثَیْنِ فِی الْهَبْکَلِ - ترجمه - والدیش و پرا

بهمی کل تقدیم نمودند چون سه ساله بود و در هبکل خداوندند سال ماند - آنکاه چون کاهنان دیدند که آن باکره مقدس نرسان

از خداوند نمو کرده است بکدیگر را مخاطب ساخته گفتند - مردی عادل که از خدا بترسد جستجو نما که مریم نابوفت عروسی نزد وی

کذا رده شود مبادا در هبکل بماند - اما قبل از آن هنگامیکه والدین حضرت مریم و پرا بهمی کل رسانیدند امور دیگر و افشید چنانکه در آن

پُر و تَوْنِیْلِیُون فصل ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱ نوشته شده است -

Καὶ ἑδέξατο αὐτὴν ὁ ἱερεὺς καὶ κατα-
φλήσας εὐλόγησε καὶ εἶπεν, Ἐμεγάλυ-

νε Κύριος ὁ Θεὸς τὸ ὄνομα σου ἐν πάσ

αἰς ταῖς γενεαῖς τῆς γῆς· ἐπί σοι ἐπ' ἐσ-
-χάτου τῶν ἡμερῶν φανερώσει Κύριος
ὁ Θεὸς τὸ λύτρον τῶν υἱῶν Ἰσραὴλ....

ΣΗ.Υ δὲ Μαριὰμ ὥσεί περιστρεφάμενη
ἐν τῷ ναῷ Κυρίου, καὶ ἐλάμβανε
τροφὴν ἐκ χειρὸς ἁγγέλου. Τετο-
μένης δὲ αὐτῆς δωδεκαετοῦς συμβού-
λιον ἐγένετο τῶν ἱερέων λεγόντων, Ἴδ-
οὐ Μαριὰμ γέγονε δωδεκαετῆς ἐν τῷ
ναῷ Κυρίου, τί οὖν ποιήσωμεν αὐτήν;
..... Καὶ ἰδοὺ ἅγγελος Κυρίου ἐπέσ-
τη αὐτῇ λέγων. Ζαχαρία, Ζαχαρία,
ἐξέλθε καὶ ἐκκλησιάσον τοὺς χηρέα-
οντας τοῦ λαοῦ, καὶ ἐνεγκάτωσαν ἀνά-
ράβδον, καὶ εἰς ὃν ἐὰν δείξῃ Κύριος
ὁ Θεὸς σημεῖον, τούτου ἔσται γυνή. Καὶ
ἐξῆλθον οἱ κήρυκες καθ' ὅλης τῆς πε-
ριχώρου τῆς Ἰουδαίας, καὶ ἤχησεν

ἡ σάλπιγξ Κυρίου, καὶ ἔδραμον πάντες.
 Ἰωσήφ δὲ ῥύψας τὸ σκέπαρτον ἔδραμε
 καὶ αὐτὸς εἰς τὴν συναγωγὴν· καὶ συν-
 αχθέντες ἀπῆλθον πρὸς τὸν ἱερέα. Ἐ-
 λαβε δὲ πάντων τὰς ῥάβδους ὁ ἱερ-
 εὺς καὶ εἰσῆλθεν εἰς τὸ ἱερὸν καὶ
 ἤψατο. Τελέσας δὲ τὴν εὐχὴν ἔβηλ-
 -θε καὶ ἐπέδωκεν ἐνὶ ἑκάστῳ τῇ αὐ-
 τοῦ ῥάβδου, καὶ σημεῖον ὅτι ἦ· ἐν αὐ-
 τοῖς τὴν δὲ ἐσχάτην ῥάβδον ἔλαβεν
 ὁ Ἰωσήφ. Καὶ ἰδοὺ περιστέρα ἔβηλ-
 -θεν ἐκ τῆς ῥάβδου καὶ ἔπετασεν ἐπὶ
 τὴν κεφαλὴν Ἰωσήφ. Καὶ εἶπεν αὐ-
 τῷ ὁ ἱερεὺς, Σὺ κεκληήρωσαι τὴν παρ-
 -θένον Κυρίου παραλαβεῖν· παράλα-
 βε αὐτὴν εἰς τήρησιν σεαυτῷ.....
 Καὶ φοβηθεὶς Ἰωσήφ παρέλαβεν αὐτὴν
 εἰς τὴν τήρησιν..... Μαριὰμ δὲ

λαβοῦσα κάλπην ἔβηλθε γεμίσει ὕδωρ·
καὶ ἰδοὺ φωνὴ λέγουσα, Χαῖρε κεχαρι-
τωμένη, ὁ Κύριος μετὰ σου, εὐλογη-
μένη σὺ ἐν γυναιξί. Καὶ περιεβλέ-
πετο δεξιὰ καὶ ἄριστερά, πόθεν αὐ-
τῇ ἡ φωνὴ ὑπάρχει. Καὶ ἔντρομος γεν-
ομένη ἀπῆλθεν εἰς τὸν οἶκον αὐτῆς·
καὶ ἀναπαύσασα τὴν κάλπην... ἐκάθ-
ισεν ἐπὶ τὸν θρόνον... Καὶ ἰδοὺ ἄγ-
γελος Κυρίου ἐπέστη, λέγων αὐτῇ,
Μὴ φοβοῦ, Μαριάμ, εὗρες γὰρ χάριν
ἐνώπιον τοῦ Θεοῦ, καὶ συλλήψῃ ἐκ
λόγου κυρίου. Ἀκούσασα δὲ Μαριάμ
ἠαυκρίθη ἐν ἑαυτῇ, λέγουσα, Εἰ ἐγὼ
συλλήψομαι ὥς πᾶσα γυνὴ γεννᾷ;
Καὶ λέγει πρὸς αὐτὴν ὁ ἄγγελος
Οὐχ οὕτως, Μαριάμ, δύναμις γὰρ
Τριῆτου ἐπισκιάσει σοι, διὸ καὶ

τὸ γενόμενον ἅγιον υἱὸς ὑψίστου κλη-
 θήσεται· καὶ καλέσεις τὸ ὄνομα αὐ-
 τοῦ Ἰησοῦν. — ترجمه — کاهن و پرايز پرفت و بوسيد
 بركت داد و گفت - خداوند خدا اسم ترا در میان جميع طوايف رؤ
 زمين بخشد نمود خداوند خدا بر تو در آخر ايام فديۀ بني اسرائيل
 ظاهر خواهد كرد و مریم مثل كيونرى در هيكل خداوند
 اقامت مي نمود و غذا از دست فرشته مي گرفت - و چون او
 دوازده ساله كرديد مجلس گهنة منعقد شده گفتند - اينك
 مریم در هيكل خداوند دوازده ساله كشته است پس باو چي بكنيم
 و اينك فرشته خداوند بر سر او ايستاده گفت - اي
 زكريا اي زكريا بپروني شده زن مردگان قوم را جمع كن و بايد هر يك
 از ايشان فله بپا و رند و بر هر كس كه خداوند خدا نشان ظاهر
 خواهد كرد زن وي خواهد بود - و مساد بان در نمائي نواو
 يهوديه بپروني شدند و كرتاي خداوند صدا داد و همه بمردند
 و خود يوسف نيز پيشه اش را انداخته در كنپه دويد و چون
 همه جمع شدند بنزد كاهن رفتند - و كاهن فله هاي همه را گرفته
 داخل هيكل شد و دعا كرد و چون دعا را با انجام رسانيد بپروني
 آمد و بھر شخص فله و پرايز داد و در آنها چي نشان نبود - اما يوسف

مندرج است مثلاً در کتاب مثنی به سیرت باکره چنین
مکتوب است که چون حنا حضرت مریم را داخل هیکل ساخت -

НЕСМОУНΕ ΩΜ ΠΡΠΕ ΝΘΕ ΝΗΣΩΡΟΩΜΠΕ . ΕΤΕΙΝΕ
ΝΑC ΠΤΕCΤΡΟΦΗ ΕΒΟΛ ΩΠ ΜΠΗΤΕ . ΩΙΤΗ ΝΑΓ-
ΓΕΛΟC ΝΤΕ ΠΝΟΤΕ . ΩΩ ΕΝΕCΛΙΤΟΥΡΓΕΙ ΩΜ ΠΡ
ΠΕ . ΕΡΕ ΝΑΓΓΕΛΟC ΜΠΝΟΤΕ ΔΙΑΚΟΝΕΙ ΠΑC . ΩΩ
ΔΕ ΟΗ ΑCΟΠ . ΕΨΑΤΕΙΝΕ ΝΑC ΗΝΚΑΡΠΟC . ΕΒΟΛ ΩΜ
ΠΩΠΗ ΜΠΩΩ ΝCΟΤΩΜ ΕΒΟΛ ΠΩΠΤΩΩ ΟΠΟΥΡΟΤ .

ترجمه - او در هیکل مثل کبوتران پرورش می یافت و غذا
برای وی از آسمانها بوسیله فرشتگان خدای آوردند -
و اگر در هیکل پرستش میکرد فرشتگان خدا او را حرمت مینمودند
- و نیز اکثر اوقات میوه ها از درخت حیات برای وی میباریدند
تا از آنها بشادمانی بخورد آتشی - و در کتاب قطعی مثنی به حکایت
رحلت یوسف چنین مندرج است - مریم در هیکل بصر
میرد و در آنجا پیاپی پرستش مینمود و نموسپرد ناد و از دساله
کردید - در خانه والدین خود سه سال و در هیکل خداوند نه سال
دیگر بماند نگاه کاهنان چونند بدند که آن باکره پرهیزگاری
بسر میرد و در ترس خداوندی مانند بایکدیگر حرمت زده گفتند

- ما مردی بنکو چینه اورا تا مرد روی تابووت بزم عروسی
 بسازیم..... و فوراً سیط محمود را بالمیبد از آن دوازده نفر
 بر حسب اسم دوازده سیط اسرائیل اختیار کردند - فرمود بر آن
 پیر بنکو یعنی یوسف برآمد - انتهی -

پس چون حضرت مریم حامله شد و بر ابا
 یوسف بخود کا هن آورده شکایت نمودند - و در پرتو نور ^{القدس}
 (فصل ۱۵) چنین مندرج است -
 Καὶ εἶπεν ὁ ἱερεὺς, Μαριάμ, τί τοῦτο ἐποίησας,
 καὶ ἐταπείνωσας τὴν ψυχὴν σου; Ἐν-
 -ελάθου Κυρίου τοῦ Θεοῦ σου, ἣ ἀν-
 ατραφεῖσα εἰς τὰ ἅγια τῶν ἁγίων,
 καὶ λαβοῦσα τροφήν ἐκ χειρὸς ἁγ-
 γέλου, καὶ ἀκούσασα τῶν ὕμνων.
 Τί τοῦτο ἐποίησας; Ἡ δὲ ἔ-
 κλαυσε πικρῶς, λέγουσα, Ζῆ Κύρ-
 -ιος ὁ Θεός, καθότι καθαρά εἰμι ἐγὼ
 ἐνώπιον αὐτοῦ, καὶ ἄνδρα οὐ γιν-
 ὠσκω. - ترجمه - و کا هن گفت - ای مریم این

چیست که نکرده و روح خود را پشت گردانیده - نوکدور
 قدس الانداس پرورش یافته و غذا از دست فرشته پذیرفته
 سروده های روحانی شنیده بودی خداوند خدای خود را
 فراموش کردی این چیست که نکرده - واو بدنت
 گریان شده گفت - بخداوند خدای حق که من در حضور وی
 پاک و هیچ مرد را نمی شناسم انتهی -

پس نوشته شده است که یوسف و مریم
 از ناصر بیهوش لحم رفته جادوکار و افسران یافتند و لزان سبب
 در مغاره منزل کردند که در آنجا حضرت عیسی تولد یافت چنانکه
 در فصل ۱ چنین مرقوم است - Καὶ εὗρε σπή-
 λαιον, καὶ εἰσῆγαγεν αὐτήν.
 Ἐγὼ δὲ Ἰωσήφ. ἀνέβλεψα εἰς τὸν
 οὐρανὸν καὶ εἶδον τὸν πόλον τοῦ οὐ-
 ρανοῦ ἐστῶτα καὶ τὰ πετεινὰ τοῦ οὐ-
 ρανοῦ τρέμοντα· καὶ ἐνέβλεψα ἐπὶ
 τὴν γῆν καὶ εἶδον σκάφην κειμένην
 καὶ ἐργάτας ἀνακειμένους, καὶ ᾤσαν
 αἱ χεῖρες αὐτῶν ἐν τῇ σκάφῃ, καὶ

οἱ αἵροντες οὐκ ἀνέφερον καὶ οἱ προσ-
 φέροντες εἰς τὸ στόμα οὐ προσέφερον, ἀλ-
 -λὰ πάντων αὐτῶν ἦσαν τὰ πρόσωπα
 ἄνω βλέποντα· καὶ εἶδον πρόβατα
 ἐλαινόμενα, καὶ τὰ πρόβατα εἰσ-
 τήκει· ἐπῆρε δὲ ὁ ποιμὴν τοῦ πατ-
 -άξαι αὐτὰ καὶ ἡ χεὶρ αὐτοῦ ἔσ-
 τη ἄνω· καὶ ἀνέβλεψα εἰς τὸν χεῖμ-
 -αρρον καὶ εἶδον ἐρίφους, καὶ τὰ στό-
 ματα αὐτῶν ἐπικείμενα τῷ ὕδατι καὶ
 μὴ πίνοντα, καὶ πάντα ὑπὸ ἐκπληξιν
 ὄντα.

ترجمہ - (یوسف) معارفہ یافتہ و پیرا
 (یعنی مریم را) در آن داخل ساخت و من یوسف
 در آسمان بالا نگرینند دیدم که قطب فلک ایشان را و پرندگان
 هوای را زنند و بر زمین افکنند دیدم که ظرفی نهاده شده
 و علمه ها خوابیده اند و دستهای ایشان در ظرف می باشد
 و آنانیکه بر می دارند بر نمی دارند و آنانیکه بدندان می اندازند
 نمی اندازند بلکه چه مؤثره ایشان بوی بالای نکرد دیدم

کوفته‌اند رانده می‌شوند و افساده اند و شبان برپا شد
 تا آفتاب از بند و دستش بالا ماند - و دیوی رودخانه نظر افکنده
 بزغال هادبم و دهانهای آنها بر بالای آب آویخته و غمی‌نوشند
 و همه چیز در حرکت افشاده است انتهای

(واضح باد که این افسانه اصل آن حکایتی است
 که در روضه الاعیاب ثبت بولادت حضرت محمد و آن عجایب که
 در آن وقت بوفیج پیوسته باشد مندرج است)

و آنچه در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۲۳)

الی ۲۶) درباره درخت غریما که میوه خود را بحضرت مریم بخشید
 و غیره از کتابی جعلی مستقیماً به حکایت تولد مریم و طفولیت و فی
 مأخوذ است زیرا در آن کتاب (اضل ۲) چنین مندرج است
 - اما در روز سوم بعد از حرکت کردنش واقع شد که مریم در
 بیابان از زبادت شدت آفتاب خسته گردید پس چون درختی
 دید به یوسف گفت - اندک زمانی زهر سابه این درخت آرام
 کنیم - و یوسف شافیه و برابری نزد آن فخر رسانیده از مرکب پائیز
 آورد - و چون مریم خسته بود دیوی آن فخر نظر افکنده و آنرا
 از میوه ملوث دیده یوسف گفت - آرزو دارم که اگر ممکن باشد
 چیزی از میوه این فخر بگیرم - و یوسف و برادر گفت - نفعی می‌کنم

که توان بر امپکوٹ چونکه می بینی که شاخه های این نخل چید در بلند
و اما من درباره آب پنهانیت اندیشناکم زیرا الان در شکلهای
تمام شد و جان نداریم که از آن بتوانیم آنها را پُر ساخته فشنک
خود را فروشانیم - انگاه عیسی طفل با چهره شادمان در افروزش
مادر خود مریم با کره بوده به نخل گفت - ای درخت شاخه های
خود را پائین آورده از سبزه خوش مادر مرا نازه بساز - فی الغور
نخل عجزه این قول سر خود را تا به کف پاهای مریم پائین آورد و همه
ایشان آن میوه ها پراکد داشت از آن چیده نازه کشند - و بعد
از آن چون جمع میوه اش چیده شده بود درخت هتوزم میبود
چونکه منتظر این بود که بکمر آن شخصیکه از حاکش پائین آمده بود
برخیزد - انگاه عیسی بدان گفت - ای نخل بر خیز و خاطر جمع دار
و همدم درختان من باش که در بهشت پدرم است اما از ریشه های
خود چشمه که در زمین پنهانست بکشا و بکذار که آب برای شکیز
ما از آن سر چشمه جاری گردد - و نخل فی الغور راست شد و
جوبیارهای آب بسیار شفاف خنک پنهانست شیرین از میان
ریشه هایش صادر شدن آغاز نمود - و چون آن جوبیارهای
آبرو میدند بفرج عظیم شادمان کشند و ایشان با همه چهار پادشاه
و ملازمان خود سیراب شده خدا را شکر نمودند انتهی -

و ما بین این افسانه و آنچه در قرآن مندرج است فقط این تفاوت
 کمی است که بر حسب قرآن این چیز عجیب در وقت تولد مسیح
 واقع شد اما بر حسب آن حکایت قدیم آن امر در جنبه که بود
 و سرای قدیمی بعد از آن بسوی مصر سفر میکردند و فوج پیوسته

(۳) قصه طفولت حضرت عیسی - در

سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۴۱ و ۴۲) مرقوم است که

فرشته قبل از ولادت حضرت عیسی گفت - رَبِّكُمُ النَّاسَ

فِي الْمَدَدِ اِنَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ اِنَّ اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ

الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفِقُوا فِيْهَا فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللَّهِ -

ترجمه - و من من بگوید مردم را در کهوآره من بخفیه

آمدم شما را به نشانه از پروردگار آن که من آفرینم برای شما

از گل مانند هینت پرند پس بدم در آن پس بشود مرغی باذن

خدا - و همین در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۹ و ۱۱)

مکتوب است - اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِيْ عَلَيْكَ

وَعَلَى وَالِدَتِكَ اِذْ ابْنَدْتُكَ بِرُوحِ الْمُدَّسِ نَكَمُ النَّاسِ فِي الْمَدَدِ

وَكَمَلًا وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْانْجِيلَ

وَ اِذْ فَتَقُ مِنْ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِاِذْنِيْ فَشَفَعْنِيْ فِيْهَا فَيَكُوْنُ طَيْرًا

اِذْنِيْ وَيُرِيْ الْمَلَكَةَ وَالْاَنْبَرِيْنَ بِاِذْنِيْ وَاِذْ تُخْرِجُ

الْمَوْتُ يَأْذِنُ وَإِذْ كَفَنْتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتُهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْخَرٌ مِنْهُمْ -

ترجمہ۔ چون گفت خدای عیسیٰ میرمیرم پادکن نعمت مرا
برخودت و برمادرت و فیکہ مدد کردم نرا بروح پاکی سخن
میکردی مردم ما نرادر که واره و در و موئ و هنکا مکه تعلیم داد
نرا کتاب و حکمت و نور اء و انجیل و هنکا مکه مباحثی از
کل مانند شکل مرغ باذن من پس مید میدی در آن پس میشد
مرغی بفرمان من و به میکرد انیدی کور مادر زاد و پیش را بفرما
من و هنکا مکه بیرون آوردی مردگان را بفرمان من و هنکا می
که باز داشتم بنی اسرائیل را از نو و فیکہ آمدی ایشان را با معجزات
پس گفتند انا که کافر شدند از ایشان نیست این مکر جادوئ
اشکار۔ واضح باد که همه این چیزها نه از انجیل بلکه از بعضو کتب
جعلی منتخب گردیده است زیرا در آنچه قبل مذکور شد دیدیم
که ذکر آن خطاب موهوم عیسیٰ طفل بدرخت خرما اصل این
کائنات که در در که واره تنطق نمود۔ و در باره آن مجرؤ زندہ
ساختن پرندہ از کل مخفی نمائاد که آن چیز از کتاب یونانی جعلی
مستی به بشارت نومای اسرائیلی اخذ شده است زیرا در آن
کتاب باطل فصل ۲ چنین مندرج است - ۲۵ ۲۵۵۲۵

παιδίον, ὁ Ἰησοῦς, πενταετὴς γενόμενος,
 οὐ, παίζων ἦν ἐν διαβάσει ῥύακος, καὶ
 τὰ ῥέοντα ὕδατα συνήγαγεν εἰς λάκ-
 κους, καὶ ἐποίει αὐτὰ εὐθέως καθαρὰ,
 καὶ λόγῳ μόνῳ ἐπέταξεν αὐτά. Καὶ
 ποιήσας πηλὸν τρυφερὸν ἐπλάσεν ἐξ
 αὐτοῦ στρουθία ιβ'· καὶ ἦν σάββατον
 ὅτε ταῦτα ἐποίησεν. Ἦσαν δὲ καὶ ἄλ-
 -λα παῖδες πολλὰ παίζοντα τῶν αὐ-
 -τῶ. Ἰδὼν δέ τις Ἰουδαῖος ὃ ἐποίει,
 ὁ Ἰησοῦς, ὅτι ἐν ταβῥάτῳ παίζων, ἀπ-
 -ῆλθε παραχρήμα καὶ ἀνῆγγειλε
 τῷ πατρὶ αὐτοῦ Ἰωσήφ, Ἰδοὺ τὸ
 παιδίον σου ἐστὶν ἐπὶ τὸ ῥύακος,
 καὶ λαβὼν πηλὸν ἐπλάσσε πουλιά
 ιβ', καὶ ἐξεβήλωσε τὸ σάββατον. Καὶ
 ἐλθὼν ὁ Ἰωσήφ ἐπὶ τὸν τόπον, καὶ ἰδ-
 ῶν, ἀνέκραγεν αὐτῷ λέγων. Δις

τί ταῦτα ποιεῖς ἐν σabbάτῳ· ὃ οὐκ ἔστι
 ἔστι ποιῆν; Ὁ δὲ Ἰησοῦς συγκροτήσας
 τὰς χεῖρας αὐτοῦ ἀνέκραξε τοῖς
 στρονθίοις καὶ εἶπεν αὐτοῖς, Ὑπάγετε.
 Καὶ πετασθέντα τὸ στρονθία ὑψήσαν
 κράζοντο. Ἰδόντες δὲ οἱ Ἰουδαῖοι
 ἐθαμβήθησαν, καὶ ἀπελθόντες διη-
 γησαίνο τῆς πρὸς αὐτῶν ὅπερ
 εἶδον τελευτηκῶτα τὸν Ἰησοῦν.

ترجمہ - ابن طفیل عیسیٰ نجیالہ بوده دورہ کذریہ جو بیاری
 بازی میگرد و آجهای جاری را در کودتایها جمع کرده فی الفور آنها را
 پاک میکرد و ایند بعضی بعضی آنها را امر فرمود - وفردی خاک
 نر ساخته دوازده کفش از آن درست نمود و سبت بو د
 و فیکه این چیزها را کرد - و بسیار اطفال دیگر نیز با وی بازی
 میکردند و شخص یهودی چون آنچند که عیسی کرد دید که در
 سبت بازی میکند فوراً روانه شده به پدرش یوسف گفت
 - اینک پسر تو بر سر جو بار میباشد و کل گرفته دوازده پرنده
 ساخته است و سبت را آلوده گردانیده - و یوسف بدو اینچا

آمد و دیده بوی بانگ زده گفت - چرا در سبب این کارها را
 که کردن آنها جایز نیست میکنی - و عیسی دستهای خود را
 بهم زده و به کفشک ها اندارد داده بد آنها گفت - بروید - و
 کفشکها پرواز نمودند و بیک جیک کنان روانه شدند و چون
 بهود اینرا دیدند منجیب گشتند و رفتند آن اعمال را که دیده بودند
 که عیسی کرده است بمقتضایین خودش بیان کردند انتهی - و
 تمام این افسانه در کتاب باطل عربی مستحبه انجیل الطفولیه
 فصل ۳ و بطور دیگر در فصل ۴ و ۵ نیز یافت میشود زیرا که آن
 جزء آن کتاب از بشارت نوهای اسرائیلی مأخوذ است -
 و اما درباره آنکه حضرت عیسی در کھواره منکلمه شده باشد در
 سوره مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۲۹ الی ۳۱) مکتوب است که چون
 قوم حضرت مریم و پسران ملت می نمودند آنگاه او اشاره کرد و گو
 حضرت عیسی نا از وی جوانی بیابند و چون ایشان پرسیدند
 - كَيْفَ نَكَلِمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (یعنی - چگونه سخن
 گوئیم با آنکه باشد در کھواره کودک) پس حضرت عیسی جواب داده
 بدیشان گفت - اِنَّ عَبْدَ اللَّهِ اَنَا الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا
 - **ترجمه** - بدرستی که من بنده خدا آمدم مرا کتاب و کرد
 مرا پیغمبر - و در انجیل الطفولیه فصل اول چنین میندرج است

قد وجدنا في كتاب يوسف بن يوسف رئيس الكهنة الذي كان على
 عهد المسيح وقد قال اناس انه فابا فاما قال هذا ان يذبح نكلم وهو
 حين كان في المهدي وقال للمريم امه انت انا هو يذبح ابن الله الكلام
 الذي ولدني كما بشرك جبرائيل الملاك وابي ارسلني لخلاص العالم
ترجمه - در كتاب يوسف بن يوسف رئيس كهنة كه در زمان مسيح
 بود و مردم ميگويند كه او فابا فاما باشد يا نه ايم كه او گفت كه عيسى
 هنگامي كه در كهواره بود نكلم نموده به مادر خود مريم گفت - بدرستي
 من عيسى پسر خدا و آن كله هستم كه تو مرا زاييده چنانكه جبرائيل
 فرشته بنوم شده داد و پدر من مرا براي نجات جهان فرستاده است
 و اگر اينرا بافران مغايله كنيم ظاهر ميشود كه
 حضرت محمد در اينجا آن الفاظ و هي را كه بعضي حضرت عيسى نسبت داده
 بر حسب اعتقاد و تعليم خود بنيد بر گرفته است - اما پشتك و
 شبهه حضرت محمد اين حكايه را از آن كتاب جعلي اخذ نموده -
 و اگر شخصي پرسد كه - آن امر بچه طور ممكن بوده در جوابش ميگويا
 گفت كه اين كتاب از قطبي بعري ترجمه شده است و چون مادريه
 قطبيه در ميان كنيزكهاي حضرت محمد بود البته حضرت محمد اين
 افسانه را از آن زن نادان شنيده كان برد كه اين داستان در انجيل
 اصلي خفي مفهوم است پس از آن سبب آنرا فدي بنيد بر داده .

داخل مزان گردانید - و اما ممکن نیست که این قسم حکایتها را
 باشد زیرا از انجیل یوحنا (باب ۲ آیه ۱۱) ثابت میشود که حضرت
 عیسی در وقت طفولیت هیچ معجزه بیان نیاورد زیرا در باره معجزه
 که چون پیشتر از سی ساله بود بعد آورد مکتوب است که آن کار عجیب
 شروع و ابتدای معجزاتش بود پس ظاهر است که قبل از آنوقت هیچ
 معجزه از وی بوفوع نیپوشیده بود - اما سایر معجزات حضرت عیسی
 که در مزان مندرج است جز آنکه گفته شد و آنچه در قبل ثبت
 به مائده مذکور است البته راست و برحق میباشد چونکه مطابق
 دارد با آنچه در اناجیل اربعه مرقوم است

و آنچه در باره مائده در مزان یافت میشود این است

اِنَّ قَالِ الْحَوَارِثُونَ يَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ هَلْ بِيَدِكَ طَبْعُ رَبِّكَ اَنْ يُّنْزَلَ
 عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالُوا لَوْ اَنَّكَ مُّوْسٰىيْنِ قَالُوا
 رَبُّهُ اَنْ نَّأْكُلَ مِنْهَا وَظُهُرُ فُلُوبِنَا وَنَعْلَمُ اَنْ مَدَّ صَدَقْنَا وَنَكُونُ
 عَلَيَّهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ قَالِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا
 مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ نَكُونُ لَكَ عٰبِدًا اَوَّلًا وَاٰخِرًا وَابْنَةً مِنْكَ
 وَارْزُقْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ قَالِ اللّٰهُ اِنِّي مُّرِيْمًا عَلَيْكُمْ

سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۱۲ الی ۱۱۵) - ترجمه -

چون گفتند حواریان ای عیسی پیر مریم آیا میتوانی پروردگار تو که

فرو فرستند بر ما خوان طعام از آسمان گفت پیر هیند
از خدا اگر هیند از گردندگان گفتند میخواهیم که بخوریم از آن و
بیاد آمد دل‌های ما و میدانیم که به تحقیق راست گفتی بیا و باشیم
بر آن از شاه‌دان گفت عیسی پسر مریم با خدا پاپروردگار ما
فرو فرست بر ما خوانی طعام از آسمان که باشد ما را عهدی از
برای اول ما و آخر ما و معجزه از نو در روزی ده ما را و ثوابی بجزین
روزی دهندگان گفت خدا بدو سپیکه من فرو فرستنده ام انرا
بر شما - البتہ ذکر این معجزه در هیچ کتاب مسیحی یافت نمیشود و
همانا این امر عجیب هرگز بوقوع نرسیده است اما اصل این
حکایت را در عهد جدید می‌یابیم زیرا در انجیل متی (باب ۲۴ آیه
۲۱ الی ۲۹) و در انجیل مرقس (باب ۱۴ آیه ۱۷ الی ۲۵) و در انجیل
لوقا (باب ۲۲ آیه ۱۴ الی ۳۱) و در انجیل یوحنا (باب ۱۳ آیه
۱ الی ۳۱) ذکر آن عشاء و شبانی است که حضرت عیسی با حواریان
خود در شب آخری زندگانی دنیوی خویش مشاغل فرمود و
مسیحیان حقیقی از آن ایام تا بر زمان ما برای یادگاری آنوقت
هادی هستند که بر حسب حکم وی عشاء و شبانی را اکثر اوقات
معمول دارند - و ذکر مآذنه یعنی خوان حضرت عیسی در انجیل کو
(باب ۲ آیه ۳۱) باین الفاظ یافت میشود - تا در ملکوت من از

خوان من بخورد و بنوشید و بر کمرها نشسته بر دوازده
 سبط اسرائیل داوری کنید - و اگر استنصار کرده شود که اصل
 اسلام چرا میگویند که آن مائده از آسمان نازل شد جواب این است
 که شاید ایشان در فکر آن رؤیای میباشند که در کتاب اعمال
 رسولان مندرج است که در آنجا (باب ۱۰ آیه ۱ الی ۱۶) چنین
 مکتوب است پطرس پیام خانه برآمد نادعا کند و واقع شد که کرینه
 شده خواست چیزی بخورد اما چون برای او حاضر میکردند چیزی
 او را نخ نمود پس آسمان را گشاده دهد و ظرفی را چون چادر روی برآورد
 بچهار گوشه بسته بوی زمین او بچشمه بر او نازل میشود که در آن
 هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند
 و خطاب بوی رسید که - ای پطرس برخاسته ذبح کن و بخور -
 پطرس گفت - حاشا خداوند از هر چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورم
 - بارد بکر خطاب بوی رسید که - آنچه خدا پاک کرده است تو
 حرام خوان و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف بآسمان
 بالا برده شد - ولی این فقط رؤیا بود و پس - پس اصل انجیل است
 مائده باید همین اشیاء باشد

الآن لازم است بعضی چیزهای دیگر را

بیز که در قرآن درباره حضرت عیسی و مادرش حضرت مریم مندرج است

بیان کنیم تا اصل و سرچشمه آنها را بفهمیم - و از اینجمله این است
 که در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۱۷) مکتوب است -
 وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ تُلِكُ لِلنَّاسِ الْقُدُوسِ وَ
 أُمِّي الْهَابِئِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ الْح - **ترجمه** - و چون گفت خدا
 ای عیسی پسر مریم آیا تو گفته مریدمان را که فزاکه بد من و مادر من
 دو خدا بخیر از خدا الْح - و مثل این نیز در سوره نساء (یعنی سوره
 ۴ آیه ۱۶۹) مکتوب است - يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ
 وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ
 وَكَلَّمْنَاهُ النَّبَاهُ إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا
 ثَلَاثَةً إِنْتَهُوا خَبْرًا لَكُمُ اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ
 وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا -
ترجمه - ای اهل کتاب غلو مکنید در دینتان و مگوئید
 برخدا مگر راستی جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم فرستاده
 خداست و کلامش انداخت آنرا بوی مریم و روحی از آن دین بگرفت
 بخدا و پیغمبرانش و مگوئید سه اند باز اینست که بجز اینست برای
 شما جز این نیست خدا خدا نیست بکثافتی است او که باشد
 مرا و فرزند من مرا و راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است
 و این است خدا و کمال - و نیز در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۷۷)

چنین مرفوم گشته است - لَعَذَابُ الَّذِينَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ
ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَدْنُوهُمْ وَأَعْمَاءُ يَقُولُونَ لِيَسْزُ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابُ إِلَهِمْ - ترجمه - هر آینه بخوبی کافر
شدند آنانکه گفتند که خدا سوم سه نامست و نیست هیچ خدا
مگر خدای یگانه و اگر باز نه اینستند از آنچه میگویند هر آینه مس
خواهد کرد آنانکه کافر شدند از ایشان عذاب دردناک - و از این
آیه ها هویدا است که حضرت محمد چنانکه جلال الدین و یحیی گفته اند
از بعضی مسلمان بدعتی شنیده بود که بر حسب مکان ایشان سه خدا
هست یعنی خدا یغالی و حضرت مریم و حضرت عیسی - و در رد
آن تعلیم کفرانه در قرآن بارها مکتوب است که خدا واحداست و هر
م از نور او هم از انجیل اطلاع دارد میداند که عقیده وحدانیت
ذات پاک الهی اصل و بنیاد دین مسیحی میباشد چونکه در نور او
(کتاب نشئه باب ۱۰ آیه ۱۶) مرفوم است - ای اسرائیل بشنو
بِهَوِّهِ خدای ما هَوِّهِ واحداست - و در انجیل مرقس (باب ۱۰ آیه
۲۹) خود حضرت عیسی این آیه را اقتباس کرده آنرا بشناکید تمام
نصدهی میفرماید - و هیچ مسیحی حقیقی هرگز مفر الوهیت حضرت
مریم نبوده است اما حقیقت است که در بعضی اجزاء کلیسا مسیح
عبادت حضرت مریم دخول یافته است که عین بت پرستی میباشد

و اگر چه آن عبادت بالکل برخلاف احکام الهی و بضد تعلیم کتاب
مقدس است اما مطابقت کلی دارد با آنچه درباره حضرت مریم در
بعضی از آن کتابهای جعلی که حضرت محمد آنحکامها پراکند کرده است
از آنها اقتباس کرده است

در سوره نساء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۵۶)

در باره یهود مکتوب است که ایشان گفتند - اِنَا قُلْنَا الْمَسِيحُ
عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قُلُوهُ وَمَا صَلَّوْهُ وَلَكِنْ شَيْئٌ
لَّهُمْ وَمَا قُلُوهُ يَحْيَى ابْنُ زَكَرِيَّا الَّذِي هُوَ أَمْرٌ
حَكِيمٌ - ما گفتم مسیح عیسی پسر مریم را پیغمبر خدا
و نکشند او را و بدار نکشیدند او را ولیکن شبیه کرده شد
مر آنهارا و نکشند او را پیغمبر بلکه بکشند او را خدا بخواهد
او و باشد خدا غالب درست کردار - و در اینجا تعلیم قرآن بضد
تمام کتب انبیاء و حواریین است اما با تعلیم بعضی از بدعتیان
مطابقت کلی دارد زیرا یکی از علمای قدیم مسیحی ایرینیوس نام ما را
مطلع میباشد که بیلیدینس که یکی از رؤسای بدعتیان قدیم بود
همین اعتقاد را بشاکردن خودی آموزانید - و ایرینیوس در
باره بیلیدینس میگوید که آن شخص در خصوص حضرت عیسی چنین
تعلیم میداد - Neque passum eum; et simonem

quendam Cyrenæum angariatum portasse crucem eius pro eo; et hunc secundum ignorantiam et errorem crucifixum, transfiguratum ab eo, uti putaretur ipse esse Iesus. — ترجمه — و او در دندید و شخص
 فَرّوانی شمعون نام مجبور شده صلیبش را برای وی حمل نمود
 و این شخص چون از وی صورتش تبدیل نموده شده بود نامردم
 گمان بریند که او عیسی میباشد بر حسب این نادانی و غلط تصاویر
 کشت انتهای — پس هویدا است که حضرت محمد این عقیده را از
 مردمان آن بکسید پس بدعتی آموخته است اگر چه هر که منکر
 مصلوب شدن مسیح میباشد با همه انبیاء و حواریین متفاوت
 میباشد چونکه انبیاء از قبل نبوت کرده گفتند که مسیح موعود
 می باید بداند و جان عزیز خود را فدا کند کفاره کامل کافی برای
 گناهان جمیع بنی نوع بشر بگذراند و حواریین نیز شهادت داد
 گفته اند که ما حاضر بوده ایم و خود دیدیم که نجات دهند
 ما بر صلیب کشیده شد — اما حضرت محمد این را مانع نشد
 که آن قول باطل آن شخص بدعتی یا گمان دیگر وی مرتبط شده است
 و آن این میباشد که حضرت عیسی لباس بشریت را فی الحقیقه بر

نکرده بلکه فقط شبیه بدنی که وجود حقیقی نداشت پذیرفته بود
 و از آنجهت ممکن نبود که او تولد یابد یا درد بیند یا مصلوب شود
 بلکه مردم را فریفت تا ایشان گمان برند که وی مثل این اموات ^{است} کذب است
 - و لکن این تعلیم فاسد بالکل ضد قرآن و انجیل است - لهذا
 قبول کردن جزئی از او همام جسد پیش ورد کردن اصول حکمت
 باطله کفرانه وی برای حضرت محمد مناسب نبود چونکه اگر اصول
 هر تعلیم رد شود البته تمام آن عمارت منهدم میگردد و اگر اصول
 باطل باشد پس فرو عایش بجه طور ثابت میماند و اما ظاهر است
 که حضرت محمد چنین کرده این آیه را داخل قرآن خود ساخت
 اهل اسلام بر آنستند که حضرت عیسی شاکر از
 خود را امر فرمود که منتظر آمدن نبی دیگرستی به احمد باشند و
 در اثبات آن گمان آیه از قرآن پیش می آورند که در سوره صف
 (یعنی سوره اء آیه ۷) یافت میشود و آن این است - وَ اِذْ قَالَ
 عِيسٰی بَنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي اِسْرَآئِیْلَ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا
 بَیْنَ یَدَیْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُوْلِکُمْ اَمِنْ بَعْدِیْ اِنَّمَآ اَخَذْتُ
مُزَاجِرَہ - و چون گفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل
 بدرستی که من فرستاده خدا بوی شما تصدیق کننده مرا آنچه را
 میان من و دو سعت من است از تورات و بشارت دهنده بر سولی

که خواهد آمد از بعد من که اسمش احمد است - والبتّه این آیه
 اشاره مینماید بوی آنچه دربارهٔ فارقلیط (Παρακλητος)
 در انجیل یوحنا (باب ۱۴ آیه ۱۶ و ۲۶ و باب ۱۵ آیه ۲۶ و باب
 ۱۶ آیه ۷) مکتوب است اما هر که آن بابها را با دقت تمام بخواند
 می بیند که ذکر هیچ نبی آینده در آنها یافت نمی شود بلکه آنچه را که حضرت
 عیسی فرمود دربارهٔ روح القدس گفت چنانکه در آیه های مذکور
 بیان شده است و آن وعده مسیح روزی چند بعد از صعودش
 با تمام رسید که بیان نکیش و نزول روح القدس بر حواریین در
 کتاب اعمال رسولان (باب ۲ آیه اول الی ۱۱) مندرج است -
 و اصل آن اشتباهی که در قرآن یافت میشود این است که اهل عرب
 معنی این لفظ Παρακλητος (یعنی فارقلیط) را ندانسته گمان
 بردند که ترجمه آن احمد میباشد اگر چه هر آینه معنی آن لفظ یونانی
 تسلی دهنده است - اما لفظی دیگر در زبان یونانی هست که بمعنی
 اجنبیان صدایش از صدای Παρακλητος (پاراقلیطوس)
 چندان تفاوت ندارد یعنی Περικλυτος (پریقلیطوس) که معنی
 آن لفظ پنهان نامدار و بسیار ستوده می باشد و میتوان
 گفت که شخصی از اهل عرب که زبان یونانی را بخوبی ندانست از آن
 سبب اشتباه کرده گمان برد که معنی پاراقلیطوس (پا فارقلیط) احمد
 است

و حال آنکه این اشتباه مثل آنست که شخص عجبی گمان برد که در عز
 مابین غریب و قریب هیچ تفاوت نیست زیرا اهل ابران عموماً
 تلفظ حرف غین را مشکل شمرده آنرا مثل ف میگویند - و معلوم است
 که مانی نقاش در ایام مذکور در ابران برپاشده و ادعای نبوت کرده
 گفت - من آثار فلان هستم که مسیح بروی شهادت داد - اما
 مسیحیان ادعای او را قبول نکردند زیرا ایشان از تعلیم انبیل
 خود واقف تمام داشتند و بخوبی میدانستند که مسیح وعده
 آمدن هیچ نبی صادق و انداده است

در احادیث مندرج است که حضرت محمد گفت
 که چون عیسی از آسمان نزول خواهد فرمود بر روی زمین تا
 چهل سال زیست خواهد نمود و بترجیح بعضی عیسی خواهد کرد
 (عرائش المجالس صفحہ ۵۵۴) و هر که از کتاب مقدس واقف
 باشد اصل این غلط رای فهمد و آن اینست که در کتاب مکاشفہ
 (باب ۱۹ آیه ۷ الی ۹) مکتوب است شادی و وجد عظیم را و را
 نمیدکنیم زیرا که نکاح برده رسیده است و عروس او خود را
 حاضر ساخته و با و داده شد که بکشان پاک و روشن خود را پیش
 زیرا که آن کسان عدالتهای مقدسین است و مرا گفت - بنویس
 خوشحال آنانکه پیغمبر نکاح برده و دعوت شده اند انتہی -

ولکن اگر استفسار کنیم که آن عروس کجاست جواب این سؤال را در باب ۲۲ آیه ۲ می یابیم جاییکه چنین مکتوب است - شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروس که برای شوهر خود آراسته است - پس می بینیم که آن عروس مذکوره عبارت از کلیسای مقدس است یعنی جماعت مسیحیان حقیقی میباشد که در دهان وقت بزهرین بر می گردند و آن نکاح مراد از آن دوستی و اتحاد کامل است که مابین منجی و ناجیانش خواهد بود - پس اصل آن حدیث محض استنباط می باشد

و چون در احادیث و تفاسیر بر حسب سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۴۸) - يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (یعنی ای عیسی بدرستی که من مبرانشده نیوام) گفته میشود که حضرت عیسی بعد از مراجعت خود و وفات خواهد یافت البته این امر برخلاف تعلیم کتاب مقدس است زیرا در کتاب مکاشفه (باب اول آیه ۱۷ و ۱۸) خود حضرت عیسی فرموده است - من هستم اول و آخر و زنده و مرده شدم و اینک تا ابد آباد زنده ام و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است - اما اصل آنچه در احادیث یافت میشود این الفاظ ذیل می باشد که در تفسیر مسیح

آيَتَا الْقَدِيمِ النَّبِيِّ يُوسُفَ الْقَارِ (باب ۳۱) درباره خنوخ و
 الیاس گفته شده است که هر دو بدون مردن بآسمان صعود
 نمودند - بَتَّبِعْ لَأُولَئِكَ يَأْتُوا إِلَى الْعَالَمِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فِي يَوْمِ
 الْقَلَقِ وَالْخَوْفِ وَالشَّدَةِ وَالْفَيْقِ وَهُمْ نُورٌ - ترجمه -

لازم است برای ایشان که بی همان در آخر زمان در روز رحمت
 نرس و مصطفی و نسکی بیایند و بپزند - و نیز در کتاب جعلی فطلی
 مستقی به حکایت خفص بن حضرت مریم درباره خنوخ و الیاس چنین

مرفوم است $\Delta\lambda\lambda\Delta \mu\alpha\iota\kappa\epsilon\chi\omega\sigma\theta\eta\iota \rho\omega\tau \epsilon\rho\omega\sigma$
 $\rho\omega\sigma \pi\epsilon \epsilon\pi\epsilon\mu\phi\pi\iota \mu\epsilon\phi\mu\sigma\tau$
 $\epsilon\pi\delta\alpha\epsilon$ - ترجمه -

اما این دیگران بر ایشان هم واجب است که آخر الامر ذائقه موت را
 بچشند - انتهی - و چون اصحاب حضرت محمد این چیز را از خواستگان
 این کتابهای باطل شنیده بودند البته گفتند که حضرت عیسی
 نیز مثل خنوخ و الیاس باید ذائقه موت را بچشد و چون گمان
 بردند که او بدون مردن بآسمان صعود نموده است پس گفتند
 که البته چون مراجعت میفرماید بعد از اندکی وفات خواهد
 یافت پس آن سوره را بر حسب این گمانشان تفسیر نمودند و نیز
 در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۲۹ آیه ۵۷) مکتوب است کُلُّ
 نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ که این را نیز در اثبات قول خود پیش میآورند

و همین الفاظ در سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۱۸۳) نیز یافت
میشود

(۴) ذکر چند مطلب مختصر دیگر که از کتب انجیلی مسیحیان
پا از تصنیفات بدعتهایان اخذ شده است - و از آنجمله این است
که در احادیث مردیست که چون خدا پنداری خواست حضرت آدم
بپا فرزند یکی بعد از دیگری از فرشتگان مقرر برافروشد تا
قبضه از خاک زمین بگیرد و آخر الامر عزرائیل پائین آمده - دست
خود را فرو کرد و از همه روی زمین قبضه خاک برگرفت و پیاورد
و گفت خدا پائین دانی اینک آوردم (قصص الانبیاء صفحه ۱۱) - و ابو
القدا از کامل ابن اثیر میگوید - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّيْهُمُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
خَلَقَ آدَمَ عَمَّ مِنْ قُبْضَةٍ فَبَضَّهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ وَأَمَّا نَسْتِ
آدَمَ لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ آدَمِ الْأَرْضِ - ترجمه - پیغمبر صلعم
گفت بدرستی که خدا پنداری آدم ع را از مٹی که آنرا از تمام زمین
گرفت پیا فرید و جز این نیست که او مٹی پادم بوده است
زیر که از آدم زمین آفریده شد - و اینکه فرشته از آسمان برای
گرفتن خاک پائین آمد و (چنانکه در احادیث است) آن مٹی
خاک را از زمین خواست اینهمه از نوشته های شخصی یونانی بدعته
که مٹی بسمه یون بود مخلوق گشته است زیرا یکی از معتقدین

قدیمترین ارامنه بزرگترین نام این الفاظ قبل از کتاب همان شخص
بد معنی اقتباس کرده است - եւ տեսեալ օրինաց ն

աստուծոյ և քերտցիկ ք աշխարհս, խորհեցաւ

առնել 'ի ամ արդ: եւ իջեալ առ ցիւղն

երկիր, ասէ. տուր ինձ 'ի կաւոյդ քու արհեստ

ու ք ինչէն տա՛մ ոգի: Տուեալ նա ցի

ւղեայն քերկրէ իւր արհեստ, ասեղծ զնա և փռե

աց ի նա ոգի: և վասն այնորիկ աս-

ու առնեցաւ իւր արհեստ, զի 'ի կաւոյն արարաւ:

(کتابت بر دین عذاب ۴) - ترجمه - و خدای تبارک

چون دید که اینهمان خوب صورت است مصمم شد که افسانه را

از آن بسازد و نزد ماده در زمین نازل شد گفت چیزی از

خال خود را بمن بده و از خودم روح خواهم داد و چون ماده

چیزی از زمین خود را بوی داد او را آفرید و روح را در وی

دمید و از این سبب بآدم مصمم شد که از خال ساخته

کرده بود انتهی - و بر حسب مکان فاسد مرقم چون افسانه که

او را خدای تبارک میبنا مندی که او را کرا برای آفرینش افسان

از زمین برداشت فرشته است و پس زیرا میگویند که تبارک از

جانب یکی از فرشتگان که دشمن خداست نازل کردید
 - و آن فرشته رایت العالمین و خالق مخلوقات و رئیس اینها
 می نامیدند که آخرین این القاب را (یعنی رئیس این جهان) از انجیل
 گرفته بودند چنانکه شیطان ملقب با این لقب است (ببین انجیل
 پوختاب ۱۴ آیه) و اهل اسلام آن آیه را درباره حضرت محمد
 بیان می کنند و معنی صحیح آنرا نمی دانند - و مرفیون می گویند
 که آن فرشته ساکن آسمان دوم بود و در اول ندانست که خداست
هست اما چون از وجود واجب الوجود اطلاع یافت دشمن آن
خدای غیر معروف کردیده بنا نمود بکوشیدن تا مردم خدای
حق را بشناسند و او را حرمت و عبادت نمایند - و این
 خیال باطله اهل اسلام در خصوص عزرا را می گویند مشایخ
 کلی دارد که او نیز ساکن آسمان دوم شد - اما امام مابقی حکما
 عزرا را باید در کتابهای زیر دشمنان یهوئیم چنانکه در فصل
 پنجم این کتاب مفصلاً بیان خواهیم نمود

در سوره مدیم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۶۹)

ال۷۳) چنین مرفوم گشته است - قَوْلِكَ لَنُصْرَتُهُمْ
 الشَّيَاطِينُ ثُمَّ لَنُصْرَتُهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثَاتٍ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ
 شِيعَةٍ أَنتُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ثُمَّ لَنَحْنُ أَكْبَرُ بِالَّذِينَ هُمْ

اُولَٰئِكَ جَانِبًا وَإِنْ مِنْكُمْ اِذَا وَاوَدُّهَا كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَقًّا
 مَفْضِيًّا ثُمَّ يَفْعِلُ الَّذِيْنَ اَتَوْا وَنَدَّرَ الطَّالِبِيْنَ مِنْهَا جِسْمًا **ترجمه**
 پس پیرو رد کار تو که حشر میکنم ایشان را بادیوان پس هر آینه حاضرش
 خواهیم کرد پیرومون جحیم بزانود درآمدگان پس پیرون میآوریم از
 هر گروهی هر که دشمنان صفت نژند بر خدا ازنا فرمایان پس مائیم وانا
 نربانانکه ایشان سراو نژند بان از راه انداختن و بیست از شما مگر
 که وارد شوند است از آن باشد بر پیرو رد کار و واجب حکم کرده شد
 پس میبهرانیم آنانرا که پرهیزکار شدند و واکداریم ستمکارانرا و در آن
 بزانود آمده - و در بیان این آیه ها مفسرین مختلف الرأی هستند
 چونکه بعضی میگویند که جمیع مؤمنین هم باید از جحیم عبور کنند
 و اما شعله هایش ایشانرا ضرر نمی رساند و دیگران بر آنند که آن
 عبارت از پل صراط است که جمیع مردم از آن بر بالای جحیم باید
 عبور کنند - و درباره آن پل چیزی داریم که در فضل یقیم بیان
 نمائیم و اما در اینجا میگوئیم که شاید این الفاظ اِنْ مِنْكُمْ اِذَا وَاوَدُّهَا
 راجع است بآنچه بعضی از مسیحیان نادان در بیان آیه از انجیل
 مرفس (باب ۱۹ آیه ۴۹) و آیه دیگر از رساله اول بفرشتگان
 (باب ۳ آیه ۱۳) گفته اند چون گمان برده اند که جائی هست که در آن
 مسیحیان کناهکار با آتش از کناهانشان پالوده میشوند -

اما اگر این الفاظ مزان فبشنى به پل صراط داشته باشد البته
این خیال نه از مسهبان بلکه از زودشپان اخذ شده است
چنانکه در موضع خود بیان خواهد شد

و فکر میزان در سورة شوری (یعنی سورة ۴۲)

و نیز در سورة قارعه (یعنی سورة ۱۰۱) یافت میشود چنانچه
مکتوب است - اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا
يُؤْتِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (سورة شوری آیه ۱) -

ترجمه - اوست خدايکے فرو فرستاد کتاب را بحق و میزان

و چه چیز دانا کرد ترا شاید قیامت نزدیک باشد - و نیز

مکتوب است - فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ يُعْطِيهِ رَاضِيَةً

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (سورة قارعه آیه ۵ و ۶)

ترجمه - پس اما آنکه گران آمد سنجیده هایش پس اوست

در عیش پسندیده و اما آنکه سبک آمد سنجیده هایش پس

مادر اویش دوزخ است - لازم نیست که در اینجا تمام آنچه را که در

احادیث فنیست بان میزان عظیم مندرج است بیان نمائیم

زیرا هر شخص آن امور را میداند اما باید استفسار کنیم که اصل

این تعلیم از کجا بوده است - واضح باد که در کتاب جعل است

مستحبه و صفت نامه ابراهیم که اولاد مصر نصیفت شد و نیز

یونانی و عربی ترجمه شده است و در آن کتاب چیزی به میان
که باید آنرا با آنچه در قرآن درباره سفیدن حنات و سیاه
گفته شده است مقابله کنیم - در آن کتاب چنین مندرج است
که چون ملک الموت با مرآهی خواست روح حضرت ابراهیم را بفر
نماید آن خلیل در خواست کرد که قبل از وفاتش اذن یابد که بحاجه
آسمان و زمین را مشاهده کند و چون اجازت یافت عروج
کرده هر چیز را تماشا نمود و چون بعد از چندی داخل آسمان دوم
گشت آن میزان را دید که فرشته اعمال مردمرایان می سفید زبرد

آن کتاب مذکور چنین مندرج است - *Ἐν μέσῃ τῶν*
δύο πυλῶν . . . τοῦ θρόνου . . . καὶ ἐπ' αὐτῷ ἐκάθ
ητο ὁ ἀγίος θαύματος, . . . ἔμπροσθεν δὲ αὐ
τοῦ ἵστατο πρᾶπεξα κρυσταλλοειδῆς ὅλος
διὰ χρυσοῦ καὶ βύσσου . ἐπάνω δὲ τῆς τρα
πέζης ἦν βιβλίον κείμενον, τὸ πάχος αὐ
τοῦ πηχίων ἑξ, τὸ δὲ πλάτος αὐτοῦ πη
χέων δεκά . ἐκ δεξιῶν δὲ αὐτῆς καὶ ἐξ ἀρ
ιστερῶν ἵσταντο δύο ἄγγελοι κρατοῦντες χάρ

-την καὶ μέλανα καὶ κάλαμον. τὸ πρῶ-
 -τον δὲ τῆς τραπέζης ἐκάθητο ἄγγελος δι-
 -τοφόρος, κρατῶν ἐν τῇ χειρὶ αὐτοῦ ζυγόν·
 ἐξ ἀριστερῶν δὲ ἐκάθητο ἄγγελος πύρινος,
 ὅλος ἀνιλέως καὶ ἀπότομος, ἐν τῇ χειρὶ
 αὐτοῦ κρατῶν σάλπιγγα ὑνδον αὐτῆς κατ-
 -έχων πῦρ παρφαγον δοκιμαστήριον τῶν
 ἁμαρτωλῶν. καὶ ὁ μὲν ἀνὴρ ὁ θαυμαστος
 ὁ καθήμενος ἐπὶ τοῦ θρόνου, αὐτὸς ἔκριν-
 -εν καὶ ἀπεφῆνατο τὰς ψυχάς· οἱ δὲ δύο
 ἄγγελοι οἱ ἐκ δεξιῶν καὶ ἀριστερῶν
 ἀπεγράφοντο· ὁ μὲν ἐκ δεξιῶν ἀπεγράφ-
 -ετο τὰς δικαιοσύνας, ὁ δὲ ἐξ ἀριστερῶν
 τὰς ἁμαρτίας· καὶ ὁ μὲν πρὸ προσώπου
 τῆς τραπέζης, ὁ τὸν ζυγὸν κατέχων, ἐ-
 -ζυγίασεν τὰς ψυχάς, καὶ ὁ πύρινος
 ἄγγελος, ὁ τὸ πῦρ κατέχων, ἐδοκίμασεν
 τὰς ψυχάς· καὶ ἠρώτησεν Ἀβραὰμ τὸν

ἀρχιστράτηγον Μιχαήλ· τί ἐστὶν ταῦ-
-τα ἃ θεωροῦμεν ἡμεῖς; καὶ εἶπεν ὁ ἀρ-
-χιστράτηγος· Ταῦτα ἅπερ βλέπεις, ὅς-
-τε Ἀβραάμ, ἐστὶν ἡ κρίσις καὶ ἅντα
-ποδοῖς. — (وصفت نامۀ ابراهیم صورت اوّل فصل ۱۲)

ترجمہ۔ درمیان آن دو در محقق قائم بود..... و مردی عجیب
بر آن نشسته بود و میزی که شباهت بلور داشت تماماً از
طلا و کتان نازک (بَرّ) قائم و بر روی آن مینگنابی نهاد شده
که خطر آن شش ذراع و عرض آن ده ذراع و بر طرف راست و چپ
دو فرشته ایستاده بودند که کاغذ و مرکب و قلم می داشتند و
پیش روی مین فرشته نورانی نشسته بود که در دست خود مین
میداشت و بر طرف چپ فرشته تماماً آتشین و بی رحم و متعبد
نشسته بود که در دست خود کمر نامیداشت و در آن کمر آتش
سوزنده که بعبار کناهکاران میباشد میداشت. و خود آن
مرد عجیب که بر آن نشست نشسته بود ارواح را د او روی میکرد و
برایشان فتوی میداد و آن دو فرشته که بر دست راست و چپ
می بودند در د فیزی مینوشتند آنکه بر دست راست بود اعمال
عادلان را و آنکه بر طرف چپ بود کناهان را مینوشت و آنکه پیش
مین بود و آن مین را مینداشت ارواح را می سفید و آن فرشته

آتشین (او که آتش می داشت) ارواح را می آزمود - و ابراهیم از
 میکائیل سه ساله پرسید - این چیزهایی که ما اختیار می کنیم
 چیست - و آن - سه ساله گفت - ای ابراهیم مقدس این چیزها
 کی بینی دآوری و جز است انتهی - (وصیت نامه ابراهیم ص ۱۰۰)
 اول باب ۱۲ - و بعد از آن نوشته شده است که حضرت ابراهیم
 دید که هر روحی که اعمال حسنه و افعال رذیله او برابر است نه
 در زمزه ناچیان و نه در عدت هلاک شدگان شمرده میشود
 بلکه در جای که مابین هر دو باشد قرار میگیرد - و این امر مثل
 آنست که در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۴۴) مکتوب است -
 وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ

از آنچه گفته شد آشکار میشود که حضرت
 محمد آن ذکر مہر انرا که در قرآنست از این کتاب جعلی که نهمینا چها
 صد سال قبل از هجرت در مصر تصنیف شده بود اخذ نمود و
 میتوان گفت که آن اطلاعی را که از آن کتاب بهم رسانید از ما را
 قطبیه که کثیر گشت بود حاصل کرد - و اما اصل آن تعلیمی که نسبت
 بآن میزان در وصیت نامه ابراهیم مندرج است نزد کتاب
 مقدس بلکه در کتابی بسیار قدیمیستی به کتاب الاموات یافت
 میشود - غنی نمائاد که بسیار نسخه های این کتاب الاموات

از قبور قدیم مصریان بپرسش گرفته شده است زیرا ایشان
 گمان برده بودند که آن کتاب تصنیف یکی از اینها باشد که اسم او
 تھوت بودی باشد و از آن سبب آنرا با نغمه های مردگان در قبور
 می نهادند تا اموات از آن کتاب در آخرت هم تعلیم یابند - و در
 کتاب بر سر فصل ۲۵ تصویر پست که از اودا بنیافتل کرده ایم - و هر
 کس بر این تصویر نظر افکند می بیند که دو بیت مستوی به حور و آنی و قلب
 شخص عادل مرده را در برابر او نهاده می بیند و در برابر وی دیگر
 نشان بقی دیگر است که او را اموات یعنی راستی می نامیدند - و
 خدائی دیگر که تھوت مذکور باشد حساب آن بیت را در طول مواد
 می نویسد و آن ارقامی که در این صفحه بر بالای میزان مندرج است
 به حروف مصری قدیم مکتوب است و می باشد - آسر - اوٹ -
 عانج - ماخرؤ - ر - طاف - ماخٹ - نج - م - خٹ - سح
 - زطٹ - آب - آف - نف - آیف - ر - اسٹف - ن -
 آسر - ماخرؤ - نؤ - آعا - خٹ - حسرٹ اٹما - زط - اٹ
 - تھوت - نیب - ان - نو - پا - پٹ - تھوت - زطو -
مترجمه - آسر عادل شمرده شده است - میزان
 میزان در مقام خود برابر است در وسط دیوانخانه الهی - میگوید
 - دل برای وی دلش بیای خوش در آسر عادل شمرده شده داخل

بشود - باشد که مَھووتِ خدای بزرگ در شهرِ حَسْرَتِ مالک شهر
 مَھرِ مِیلِس مالکِ کلماتِ مَھووتِ (یعنی نبوت) چنین بگوید: اَنَّهُوَ
 - واضح باد که بر بالای سر بعضی از بنهائی که در این تصویر نقش
 میباشد اسامی آنها بجهتِ مصری مرفوم است و مصنف
 این اوراق آنها را بجهتِ فارسی نیز نوشت تا مطالعه کنندگان
 بهتر بفهمند - و آنچه بر بالای آن حیوان هولناک مکتوب است این است
 طر - خِفْتُو - ن - عام - نِث - اَصْنِی - عام - اَمْنِی -
ترجمه - مغلوب سازنده دشمنان به بلعیدشان خوانند
 عالمِ امواتِ حیوانِ عالمِ اموات - و نزدیکِ آن حیوان مذبحیت
 پرازهدا پاک بر درِ مقدس درونی قائم میباشد - و آن داور
 تخت نشین که در آن مقدس نشسته با روح آن مِث بر حسب
 آنچه مَھووتِ نوشته است سلوک مینماید - خودِ اَسَرِ خدای
 محسن میباشد و القابش بارقامِ معری بدینطور مرفوم است -
 اَسَر . اَن . نَقَر . نُر . نِب . عَالِج . نُر . اَعَا . حِی . زِث .
 حَسَرِی . سِئَو . اَکَر . خُنْی . اَمْنِی . نُر . اَعَا . نِب . اَبَط .
 سُن . مِج . نُر - **ترجمه** - اَسَر وجودِ پیکرِ خدا مالکِ
 حیاتِ خدای بزرگ حاکمِ ابد سَر و رِجَش و دوزخِ در عالمِ
 امواتِ خدای بزرگ مالکِ شهرِ اَبَط پادشاهِ ازل، خدا - انهی

واضح باد که اسم آسر در جزء اول این تصویر بآن مثبت عادل داد
 میشود و از آن رو که او بآن معبود مقید شده است - و وزیر آن نمیشد
 بارها این الفاظ مرفوم است - عائج - آسر - یعنی حیات و
 سلام - پس از آنچه گفته شده ظاهر است که هر آنچه در
 قرآن نسبت بآن میزان مکتوبست از این پیروی صادر شده است
 در احادیث است که حضرت محمد در معراج خود
 حضرت آدم ابوالبشر را دید که کاهی کریمه وزاری مینماید و کاهی
 خوش و خرم میکرد و چنانکه در مشکوٰۃ المصابیح صفحه ۵۲۱ مندرج
 است - فلما فتح علونا السماء الدنيا اذا رجل قاعد على هيئة أسود
 وعلى يديه أسود اذا نظر قبل يمينه ضحك واذا نظر قبل شماله
 بكى فقال مرحبا بالنبى الصالح والابن الصالح قلت لجبرئيل من هذا
 قال هذا آدم وهذه الأسود عن يمينه وعن شماله ثم بينة لها
 اليمين منهم اهل الجنة والأسود التى عن شماله اهل النار فاذا
 نظر عن يمينه ضحك واذا نظر قبل شماله بكى - مترجمه - و چون
 در را باز کرد بآسمان پائین ترین برآمدیم - اینک مردی نشسته
 که بردست راست وی سپاهها و بردست چپ وی سپاهها
 بود - چون بطرف راست خود نگرید خندید و چون بطرف چپ
 خود نگرید گریان گشت - و گفت، مرحبا به نبی بنو کار و به پسر

بنکوکار - به جبرائیل گفتم این کجست - گفت این آدم است و
 این سپاهها بر دست راست و بر دست چپ وی ارواح پیرانش
 می باشند پیراهل دست راست از ایشان اهل بهشت اند و آن
 سپاههای کبر دست چپش اند اهل جهنم می باشند پس چون
 بسوی راست خود میگردی خند و چون بسوی چپ خود
 میگردی گریان میشود

معنی نمائند که اصل این حدیث بنزد کتاب
 وصیّت نامه ابراهیم موجود است زیرا در آن کتاب (صورت اول
 فصل ۱۱) چنین مکتوب است - Ἐστρεψεν δὲ ὁ Μιχαήλ -
 τὸ ἄρμα καὶ ἤνευκε τὸν Ἀβραάμ ἐπὶ τὴν
 ἀνατολὴν ἐν τῇ πύλῃ τῇ πρώτῃ τοῦ οὐ-
 -ρανίου· καὶ εἶδεν Ἀβραάμ δύο ὁδοὺς· ἡ
 μία ὁδὸς στενὴ καὶ γεθλιμμένη καὶ ἡ
 ἑτέρα πλατεῖα καὶ εὐρυχωρὴς, καὶ εἶδ-
 εν ἐκεῖ δύο πύλας· μία πύλη πλατεῖα
 κατὰ τῆς πλατείας ὁδοῦ, καὶ μία πύλη
 στενὴ κατὰ τῆς στενῆς ὁδοῦ· ἔξωθεν
 δὲ τῶν πυλῶν τῶν ἐκείσε τῶν δύο, ἶδεν

ἄνδρα καθήμενον ἐπὶ θρόνου κεχρυσωμέν-
 -ου· καὶ ἦν ἡ ἰδέα τοῦ ἀνθρώπου ἐκείνου
 φοβερὰ, ὁμοία τοῦ δεσπότου· καὶ ἔδον ψυχ-
 ᾶς πολλὰς ἐλαυνομένας ὑπὸ ἀγγέλων
 καὶ διὰ τῆς πλατείας πύλης εἰσαγόμεν-
 -ας, καὶ ἔδον ἄλλας ψυχὰς ὀλίγας καὶ
 ἐφέροντο ὑπὸ ἀγγέλων διὰ τῆς στενῆς πύ-
 -λης, καὶ ὅτε ἐθεώρει ὁ θαυμάσιος ὁ ἐπὶ
 τοῦ χρυσοῦ θρόνου καθήμενος διὰ τῆς
 στενῆς πύλης ὀλίγας εἰσερχομένας, διὰ
 δὲ τῆς πλατείας πολλὰς εἰσερχομένας,
 εὐθὺς ὁ ἀνὴρ ἐκεῖνος ὁ θαυμάσιος ἠρ-
 -παξεν τὰς τρίχας τῆς κεφαλῆς αὐτοῦ
 καὶ τὰς παρειὰς τοῦ πώγωνος αὐτοῦ καὶ
 ἔρριπεν ἑαυτὸν χαμαὶ ἀπὸ τοῦ θρόνου
 κλαίων καὶ ὀδυρόμενος· καὶ ὅτε ἐθεώρ-
 -ει πολλὰς ψυχὰς εἰσερχομένας διὰ τῆς
 στενῆς πύλης, τότε ἀνίστατο ἀπὸ τῆς

γῆς καὶ ἐκαθέζετο ἐπὶ τοῦ θρόνου αὐτοῦ
ἐν εὐφροσύνῃ πολλῇ χαίρων καὶ ἀγαλ-
-λομενος. ἠρώτησεν δὲ ὁ Ἀβραάμ τὸν
ἀρχιστράτηγον· Κύριε μου ἀρχιστρά-
-τηγε, τί ἐστὶν οὗτος ὁ ἀνὴρ ὁ παν-
-θαύμαστος, ὁ ἐν τοιαύτῃ δόξῃ κοσμοῦ-
-μετος, καὶ ποτὲ μὲν κλαίει καὶ ὀ-
δύρεται, ποτὲ δὲ χαίρεται καὶ ἀγάλλ-
-λεται; Εἶπεν δὲ ὁ ἀσώματος, Οὗτός
ἐστὶν ὁ πρωτόπλαστος Ἀδάμ, ὁ ἐν
τοιαύτῃ δόξῃ, καὶ βλέπει τὸν κόσμον,
καθότι πάντες ἐξ αὐτοῦ ἐγένοντο· καὶ
ὅτε ἴδῃ ψυχὰς πολλὰς εἰσερχομένας διὰ
τῆς στενῆς πύλης, τότε ἀνίσταται
καὶ κάθηται ἐπὶ τοῦ θρόνου αὐτοῦ
χαίρων καὶ ἀγαλλόμενος ἐν εὐφροσ-
-ύνῃ, ὅτι αὕτη ἡ πύλη, ἡ στενὴ τῶν
δικαίων ἐστίν, ἡ ἀπάγουσα εἰς τὴν

ζωήν, καὶ οἱ εἰσερχόμενοι δι' αὐτῆς εἰς τὸν
 παράδεισον ἔρχονται· καὶ διὰ τοῦτο χαί-
 -εν ὁ πρωτόπλαστος Ἀδάμ, διότι θεωρεῖ
 τὰς ψυχὰς σωζομένας· καὶ ὅταν ἴδῃ ψυ-
 -χὰς πολλὰς εἰσερχομένας διὰ τῆς πλα-
 -τείας πύλης, τότε ἀνασκαῖ τις τρίχας
 τῆς κεφαλῆς αὐτοῦ καὶ ῥίπτει ἑαυ-
 -τὸν χαμαὶ κλαίων καὶ ὁδορόμενος
 πικρῶς· διότι ἡ πύλη ἡ πλατεία τῶν
 ἁμαρτωλῶν ἐστίν, ἡ ἀπάγουσα εἰς
 τὴν ἀπώλειαν καὶ εἰς τὴν κόλασιν
 τὴν αἰώνιον. — ترجمه — و میکائیل عزرا به رابر

که انبیه ابراهیم را بجوی مشرف در دروازه اول آسمان
 رسانید - و ابراهیم دو راه دید یک راه شتاب و دشوار و راه
 دیگر فراخ و وسیع و انجا دو در دید یک در فراخ مطابق آن راه
 فراخ و یک در تنگ مطابق آن راه تنگ - و بیرون از آن دو
 که انجا بود مردی بر تخت مطلا نشسته بدید و صورت آن
 شخص هایل بود مثل خداوند و ارواح عذبه دیدند که بفرشتگان

رانده و از در وسیع در آورده میشوند و ارواح کی دیگر دیدند
 و آنها بفرشتگان از آن در شک آورده میشوند - و چون انقضی
 عجب که بر آن تخت طلائی نشسته بودی دید که از در شک
 ارواح کی و اما از در وسیع بسیار داخل میشوند فی الفور آن
 مرد عجب موعهای سر خود و طرفین ریش خویش را گرفته خود را
 کرپان و زاری کنان از تخت بر زمین انداخت - و چون میدید
 که ارواح بسیار از در شک داخل میکردند آنگاه خوش و خرم شد
 باشد اما فی عظم از زمین برخاسته بر تخت خودی نشست
 - و ابراهیم از سپه سالار (یعنی از میکائیل) پرسید - احم
 اقام سپه سالار گشت این مرد پنهان عجب که با چنین بلا
 آراست و گاهی کرپه و زاری میکند و گاهی شادمان و
 خرم میگردد - و آن بی حسد گفت - این شخص که در این چنین
 جلالت آدم تخت آفریده شده ی باشد و همانرا شما
 میکند زیرا که از وی پیداشدند و چون می بیند که ارواح
 بسیار از در شک داخل میشوند آنگاه باشد اما فی عظم
 خوش و خرم شده بر تخت خودی نشیند از آنکه آن در شک
 عادلان است که مؤدی بها است و آنرا که از آن داخل
 میکردند ببخشند در می آیند و آدم تخت آفریده شده از اینجه

شادمان میگرد و زیرای بیند که آن ارواح فحاش می یابند
 - و چون می بیند که ارواح بسیار از در و سبب داخل میشوند
 آنگاه موبهای سر خود رای کند و به تلقی کریان و زاری کنات
 خویش را بر زمین میاندازد و زیر آن در و سبب کنا و کار داشت
 که مؤدی بجلالت و سزای ابدی میباشد انتهی

و اگر چه آسانست که شخصی عالم ثابت کند
 که بسیار چیزهای دیگر نیز علاوه بر آنچه ذکر شد از آنچه در قرآن
 و در احادیث مندرج است از کتابهای جعلی مسلمان نادان
 و با از تصنیفات باطله بدعیان مأخوذ گشته اما شاید آنچه
 قبل ذکر شده است کفایت میکند و حالا در آخر این فصل
 مناسبی دارد که بپرسم که چون حضرت محمد این قدر مطالب را
 از کتابهای باطل پذیرفته است آیا از کتاب محمد جد پدری
 از انجیل و از رساله های حواریین نیز چیزی اخذ نموده یا نه بوده
 - و در جواب این سؤال مهم واضح باد که فقط در یک آیه قرآن
 آیه انجیل و شاید در یک موقی در احادیث مشهورترین چیزی
 از رساله پولس رسول اقباس شده است زیرا (۱) در سوره
 اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۳۸) مکتوب است - **إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُواْ
 بِآبَائِنَا وَانْكَبُواْ عَلٰى اَنفُسِهِمْ لَهٗمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلاَ يَدْخُلُوْنَ**

(باب ۷ آیه ۹) اثبات شده زیرا در اینجا چنین مکتوب است

Ἄ ὁφθαλμὸς οὐκ εἶδε καὶ οὖς οὐκ ἤκου
-σε, καὶ ἐπὶ καρδίαν ἀνθρώπου οὐκ ἀνέβη,
ὅσα ἡτοίμασεν ὁ Θεὸς τοῖς ἀγαποῦσιν αὐτόν.

ترجمه - چیزهای پیرا که چشمتی ندید و گوشتی نشنید و بخاطر
انسان خطور نکرد (یعنی) آنچه خدا برای دوستداران خود
مهیّا کرده است انتمی

حاصل کلام اینکه ادعای معترضینتی که بر آنند
که انجیل و کتابهای دیگر مسیحیان و خصوصاً بعضی صهیونیستها
جعلی بدعتیان قدیم یک از پیامبر تعالیم دین اسلام بوده است
هرگز قابل انکار نمیشد.

فصل پنجم

در امتحان و تفحص ادعای آن معترضینتی که حکماً میگویند که بعضی
از آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتابهای قدیم
زردشتیان و هندو ما خود گشته

از تصدیقات مؤرخین عرب و یونان معلوم است که قبل از

نوئل حضرت محمد و درآبام وی پادشاهان ایران بجساری از
 ممالک عرب حکمرانی مینمودند - ابوالفدا مارا مطلع ساخته است
 که انوشیروان کبیری افواج خود را در سلطنت جَبَره فرستاده
 حَارِثَ مَلِك آن مملکت را از تختش اخراج نموده منذر ماء التَّمَا
 که مطیع خود بود بعوض وی بر سر پشاهی بنشاند - و بعد از آنکه
 و بعد از آن همان پادشاه نامدار فتون خود را که دَهْرَز سپه
 سالار بود به بمن روانه داشته و اهل حبش را خارج گردانیده
 اَوَّلًا ابوالسفیر را بر تخت اجدادش جاداد (ابوالفدا باب ۲) و
 اما بعد از چندی خود دَهْرَز تخت نشین کرده سلطنت را
 باولاد خویش سپرد (سیره الرسول تصنیف ابن هشام صفحه ۲۴
 و ۲۵) - و ابوالفدا چنین مینویسد كانت المناذرة الی نصر بن
ربیعہ عمالاً لاکاسره علی عرب العراق یعنی اولاد منذر که همان
 نام را داشتند و فعل نصر این ربیعہ بودند عمال اکاسره پادشاهان
 ایران بر عربیان عراق بودند (باب ۴) - و درباره بمن نیز چنین
 مینویسد - ثم ملك الهمن بعدهم من الحبشة اربعة ومن القر من
ثمانية أصارت الهمن للإسلام - فترجمهم - انكاه بعد از ایشان
(یعنی بعد از اهل حمیر) چهار نفر از اهل حبش و هشت نفر از اهل
 فارس بر بمن سلطنت نمودند انكاه بمن از آن اسلام گردید -

لهذا اشکار است که اهل ایران در ایام حضرت محمد و قبل از آنهم
 با اهل عرب معاشرت کلی داشتند و چونکه ایشان از اعراب ^{منا}جا
 در علوم و مدنیت بی نهایت پیشتر ترقی کرده بودند مناسب بود
 که دین و رسوم و علومشان بر اعراب تأثیر فراوان کند - و هم از
 نوایج و هم از شهادت و تفسیر قرآن هویدا است که حکایات و اشعار
 ایرانیان در میان طوایف جزیره العرب انتشار کلی داشت -
 و بر حسب این است آنچه ابن هشام ما را اعلام کرده است چون
 میگوید که در ایام حضرت محمد اهل عرب قصه های رسم و اسفند ^{بار}
 و پادشاهان قدیم ایران را نه فقط شنیده بودند بلکه بعضی از فرشت
 آنها را پسندیده با آن حکایات که در قرآن مندرج است مقابله
 مینمودند - و آنچه ابن هشام میگوید این است - والتقریر بن
 الحارث بن کلدة بن عامر بن عبد مناف بن عبد الدار بن
 فصى كان اذا جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم مجلسا فادعا
 فيه الى الله تعالى وتلا فيه القرآن وحذر فرشا ما اصاب الام
 الخالبة خلفه في مجلسه اذا قام فخدمهم عن رسم الشدبد وعن
 اسفندبار وملوك فارس ثم يقول والله ما محمد باحسن حديثا
 متى وما حديثه الا اساطير الاولين اكتبها كما اكتبها فانزل الله
 فيه وقالوا اساطير الاولين اكتبها في ثمل عليه بكرة واصبلا

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ
 غَفُورًا رَحِيمًا وَنَزَلَ فِيهِ إِذْ نُثِّلَ عَلَيْهِ الْإِنشَاءُ قَالَ أَسَاجِدُ الْأَوَّلِينَ
 وَنَزَلَ فِيهِ وَقِيلَ لِكُلِّ آفَاقٍ إِلَيْهِمْ فَبَعَثُ الْإِبْرَاهِيمَ اللَّهُ نُثُلًا عَلَيْهِ ثُمَّ بَعَثُ
 مُنْكَرًا كَانَ لَهُ فِيمَهُمَا مَقْبُورَةٌ بِعَذَابِ إِلَهِمْ - **موضوع** -
 واقع شد و فهمید که رسول الله صلعم مجلس منعقد نمود پس در آن
 مجلس بنزد خدا بعالی دعا کرد و مژگان را درس بخواند و مژگش را
 نوسانید از آنچه بامتهای خالی (یعنی بی ایمان) اتفاق افتاد
 بود که نضر بن حارث بن النخ در مجلسش بعد از وی آمد و چون
 برخاست پس با ایشان دربارهٔ رسم زور آورد و اسفندبار و
 پادشاهان فارس حکم نمود انگاه می گفت - قسم خدا محمد در
 گفتگو از من بهتر نیست و گفتگوی وی هیچ نیست جز افسانه ها
 پیشینان او آنها را نویسانده است چنانکه من آنها را
 نویسانده ام - پس خدا در بارهٔ وی این آیه را نازل فرمود -
 وَكَفَنَّا مَنَافِئَهُمْ بِأَنفُسِهِمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُنْكَرِينَ
 خوانده میشود بر او بامداد و شبانگاه بگو فرو فرستاد آنرا آنکه
 میداند پنهان برادر آسمانها و زمین بدرسش که او باشد از نزد
 مهربان (سوره فرقان یعنی سوره ۲۵ آیه ۷۶) - و در بارهٔ
 او نازل شد که - چون خوانده شود بر او آیات ما کو بد افسانه ها

پیشبنیانست (سوره ظم یعنی سوره ۸۷ آیه ۱۵) - و در باره
 او نازل شد که - وای بر هر دروغگوی کنا هکاری که میشود
 آیات خدا را که خوانده میشود بر او پس اصرار میکند سرکش کن
 چنانکه کوبانی شنود آنرا پس مرده ده او را بعد از آن در دناک
 (سوره جاثیه یعنی سوره ۴۵ آیه ۷۰) و البتّه آن حکایتهای
 دسّم و اسفند بار و پادشاهان فارس همان بود که خردوسی
 فرما بعد از ایام حضرت محمد آنهارا از آنچه دهقان جمع کرده بود
 برشته نظم کشیده در شاه نامه مندرج ساخت - و میخوان
 گفت که چون اعراب قصّه های ملوک دیگر را میخواندند البتّه
 از قصّه جمشید غافل و بیخبر نماندند و امسانه های معراج اورتا
 و پراف و زردشت و توصیف بهشت و پل چنود و درخت
 خوابه و حکایت صد و راهر من از نار یکی اولای قدیم از ایشان
 نغف و مجهول نبود - پس الآن تکلیف ما اینست که اینرا یادمان
 تمام استفسار و نقیض نمائیم که آیا این امور و امثال آنها بر
 خود قرآن و بر احادیث مروجه اهل اسلام بی تأثیر مانده است
 بانه چونکه معترضین بر آنند که هر یک از این چیزها بیک طور هم
 بر قرآن و هم بر احادیث اثر کل داشته است بنوعیکه البتّه حکایتهای
 و اعتقادات ابرائیمان قدیم یکی از بنایع دین اسلام گردیده است

و نیز میگویند که بسیاری از آن افسانه‌ها اینست که در قدیم الایام
 در ایران منتشر بود مختص با ایرانیان نبود بلکه در میان هندو
 قدیم نیز که از هرات کوچ کرده به هند انتقال نموده بودند اندک
 بافت زبراکه بعضی از آن اوهام و خیالات و تصورات کوپارث
 عقلی مذهبی هر دو طایفه بود و بعضی از آنها بعد از آن برورد از
 از ایران بجز رسید - اما چونکه مناسب نیست که این قول
 معترضین را بدون دلیل مسلم بداریم اکنون باید اول آن ادعای
 از ایشان بطلبیم - و در جواب این سؤال میگویند که باید بعضی از
 آیات قرآن و بعضی از احادیث بسیار ما بین و با آنکه در کتب قدیمه
 زردشتیان و هندو مندرج است مقابل کنیم

(۱) حکایت معراج حضرت محمد - آنچه در خود

قرآن درباره معراج و اسری مندرج است در سوره اسری
 (یعنی سوره ۱۷ که آنرا سوره بنی اسرائیل نیز میگویند) آیه اول
 مکتوبت - وَ هِيَ هَذِهِ - سُجَّانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا
 مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا خَلْقَهُ لِرَبِّهِمْ مِنْ
 آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - ترجمه - دانم : پاک بودن
 آنرا که بر دشت بنده اشراشی از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی
 که برکت دادیم ما پیرامونش تا بنمایندش از آسمان بدرستی که خدا

اوست شنونده بینا - و معلوم است که مابین مفسرین فرق
 اختلاف کل درباره بیان این آیه یافت میشود - و این استی از
 احادیث ما را اخبار میخاید که عایشه می گفت - ما فجد جسد
رسول الله صلعم ولكن الله اسرى بروحه - ترجمه - جسد
 رسول الله صلعم کُفشد و لکن خدا رو حشرایشپ برد - و نیز در
 احادیث چنین مرقوم است که حضرت محمد گفت - تمام بجای
 و قلبی بظان (سیر الرسول صفحہ ۱۳۹) یعنی چشم در خواب و طلب
 من بیدار بود - و از آنچه بحی الذین در تفسیر خود نوشته است
 هویدا میگردد که آن مفسر معراج و اسرای محمد را بطور مجازی مژ
 کرد و بس چونکه چنین میگوید - سبحانه الذی اسرى اى انزله
 عن اللواحق المادية والتفانى الشبهية لسان حال الجسد و
 الکمال فیمقام العبودية الذی لا تصرف فيه اصلا لبلا اى في
 ظلمة الغواشى البدنية والتعافى الطبيعية لان العروج والقر
 لا يكون الا بواسطة البدن من المسجد الحرام اى من مقام القلب
 المحرم عن ان يطوف به مشرك القوى البدنية و يرتكب فيه قوا
 و خطاياها و يحج غوى القوى الحيوانية من البهيمية والسبعية
 المنكسفة سوانا افرالهما و نظيرتها العروها عن لباس الغيبة
 الى المسجد الاقصى الذی هو مقام الروح الا بعد من العالم الجسماني

بشهود تجلیات الذات وسجات الوجه و تذكر ما ذكرنا ان نصح
 كل مقام لا يكون الا بعد الترفى الى ما فوقه لتفهم من قوله لتربية
 من آياتنا مشاهدة الصفات فان مطالعة تجلیات الصفات
 وان كانت في مقام القلب لكن الذات الموصوفة بتلك الصفات
 لا تشاهد على الكمال بصفة الجلال والجمال الا عند الترفى الى مقام
 الروح اى لتربية آيات صفاتنا من جهة انها منسوبة اليها ونحو
 المشاهدون بها البارزون بصورها (تفسير سورة بنی اسرائیل)
 - ترجمه - سبحان الذى اسرى بعق اورا اذا لا يشاى
 مادة واز نقصهاى تشبیهی رها بنده است بزبان حال تجرد
 وكمال درجای وجودت که در آن هیچ تبدیل نیست - لبلأ یعرف
 در نار یکی پوششهای بدن و تعلقات طبعی زبراعروج و نزول
 جز بوسیله بدن نمیشود - من المسجد الحرام یعنی از آنجا که
 قلب منع کرده شده است از اینکه قوای بدن را با خود شریک
 ساخته آنرا الهواف نماید و از اینکه در آن مرکب کناهان و
 خطاها گردد و نزدیک فریبده قوتهاى حیوانی از بصیرت و وحشت
 پناه برد که زیادتى و مبالغه آنها بطور بد فاش میشود تا آنها از
 لباس فضیلت برهنه کرد - الى المسجد الأقصى که آفت جای
 آن روحی که از عالم جهمان بسیار دور است بسبب ظاهر شد

مجلبات ذات و جلالهای وجه (خدا) و پیاد آور آنچه ذکر کردیم
 که نصیب هر معنای کرده نمیشود جز بعد از ترقی کردن با آن مقامی که
 بالا تر از آن باشد تا بفهمی درباره قول وی - لتریه من آياتنا مشا
 نمودن صفات زیر اهرانه نگریدن بر مجلبات صفات اگر چه در
 مقام قلب هم باشد اما آن دانکه بآن صفاتها موصوف است
 کمال را بصفت جلال و جمال مشاهده نمی نماید جز و فیه که ترقی
 کرده است بمقام روح - یعنی آیات صفات را بر ابوی نشان بدیم
 از اینجه که آنها بما موقوفیت و ما مشاهده کتده آنها و نشان
 صورتهای آنها هستیم

لهذا اگر شهادت خود حضرت محمد و عایشه
 و نقیبه عیسی الدین را قبول کنیم آشکار است که معراج حضرت محمد
 فقط مجازی بود و نه حقیقی - اما آنچه ابن اسفندی و دیگران میگویند
 بالکل برخلاف این رأی میباشد زیرا ابن اسفندی میگوید که حضرت
 محمد فرمود که حضرت جبرئیل دو باره او را بیدار کرد و او بار دیگر
 خوابید پس میگوید - فماتت الثالثة فماتت بقدمه فجلست فلما
 بعثت فماتت معه فخرج الى باب المسجد فاذا رآه ابيض بين
 البغل والحمار في فخذيه جناحان يحضرهما رجلين يضع يده في
 منتهى طرفه فمخلى عليه ثم خرج معي لا يقولني ولا أفونه قال ابن اسفندی

وحدثت عن قتادة انه قال حدثت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لما دنوت منه لاركيه شمس فوضع جبريل يده على معرفته ثم قال الا شفي بابراني مما نضع فوالله بابراني ما ركبك عبد الله قبل محمد اكرم على الله منه قال فاستنحيا حتى ارضى عرفا ثم فرح حتى ركبته قال الحسن في حديثه ففى رسول الله صلى الله عليه وسلم ومضى جبريل عليه السلام معه حتى انتموا الى بيت المقدس فوجد فيه ابراهيم وموسى وعيسى في نفر من الانبياء فاتهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فضلى بهم ثم اتى الله بانائين في احدهما خمر وفي الاخر لبن قال فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم انا واللبن فشرب منه وترك الخمر قال فقال له جبريل هديت للظفر وهديت امك يا محمد وحرمت عليكم الخمر ثم انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم الى مكة فلما اصبح غدا على فريش فاخبرهم الخبر فقال اكثر الناس هذا والله الامر البين وامتنان العبر لظفر شهر من مكة الى الشام مدبرة وشها مقبلة افذهب ذلك محمد في ليلة واحدة ويرجع الى مكة

(سيرة ابن هشام صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹) - ترجمہ - پس

بارسوم نزد من آمده مرا به پای خود زد پس راست نشستم و بازوی مرا گرفت و باوی ایستادم پس تا بدر مسجد بیرون رفت

و اینک مرکی سفید میان فاطر و الاغ در راغهای او بالها بود
 که بانهام روی خود را میسود و دست خویش را در منتهای
 نظرش می نهاد پس مرا بر آن سوار کرد آنگاه با من بیرون شد او
 بر من سبقت نمی جست و من بروی سبقت نمی جستم - این
 استی گفته است - و من حدیث یافتم از فثاده که او گفت - من
 حدیث یافتم که رسول خدا صلعم گفت - و فیکه من نزدیک
 بوی آمدم نابروی سوار کردم سرکشی کرد پس جبرئیل دست
 خود را بر بال وی نهاد آنگاه گفت - ای براق آیا از آنچه میبکفی
 جهان داری و بندگانم ای براق قبل از محمد هیچ بنده خدا که نزد
 خدا محترم تر از او باشد بر تو سوار شده است - پس بنوعی
 شرمیده شد که عرف از وی جاری گشت - آنگاه فرار گرفت
 نابروی سوار شدم - حسن در حدیث خود گفته است -
 رسول خدا صلعم هرفت و جبرائیل ؑ با وی هرفت نابریث
 المقدس رسید پس در آنجا ابراهیم و موسی و عیسی را در دست
 از انبیاء یافت پس رسول خدا صلعم بر ایشان امامت کرده با
 ایشان نماز خواند پس دو ظرف آورد که در یکی از آنها شراب
 و در دیگری شیره بود گفته است - پس رسول خدا ص ظرف
 شیر را گرفته از آن نوشید و ظرف شراب را واکنا زد پس جبرائیل

بوی گفت - ای محمد بنظرت هدايت شدی و امت تو هذا
 شدند پس شراب بر شما حرام کرد بد انگاه رسول خدا صلعم بيمکه
 مراجعت نمود پس چون صبح شد بنزد فرشتی رفته ايشانرا از اين
 خبر اطلاع داد پس بسياری از مردم گفتند - قسم بخدا اين امر هویدا
 قسم بخدا که رفتن فافله از مکه بشام يك ماه طول میکشد و برگشتن
 آن يكماه پس محمد در يك شب انرا ميبرد و بيمکه بر ميگردد - و نیز
 در مشکوٰۃ المصابيح چنين مکتوب است - عن قتاده عن اخي بن
 مالك عن مالك بن صعصعة ان نبی الله صلی الله علیه وسلم
 حدثهم عن ليلة اُسرِي به بينما انا في الحظيم وربما قال في الحجر
 مضطجعا اذا نافي آت فتوق ما بين هذه الى هذه يعني من ثغرو
 نحره الى شعرته فاستخرج قلبي ثم اُثبت بطست من ذهب ملو
 ايمانا ففصل قلبي ثم حشي ثم اعبدوني رواه ثم فصل البطن بماء
 زمزم ثم ملئ ايمانا وحكمة ثم اُثبت بدابة دون البغل ونوف الحمار
 ابصر فقال البراق يضع خطوه عند اخصى طرفه فمكث عليه فاطلوا
 ب جبرئيل حقا في السماء الدنيا فاستنقض قبل من هذا قال جبرئيل
 قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا و سل اليه قال نعم قبل مرحبا
 به فتم المي جاء ففتح فلما خلصت فاذا همما آدم فقال هذا ابوك آدم
 فسلم عليه فسلمت عليه فرد السلام ثم قال مرحبا يا ابن الصالح

والنبي الصالح ثم صعد به على ان السماء الثانية فاستنقذ قبل
من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وقلد له صلى الله
عليه وسلم قال نعم قبل مرجابه فتم الى جاء ففتح فلما خلصت اذ ايى وعيسى
وهما ابنا حلة قال هذا يوحنا وهذا يحيى فسلم عليهما فسلمت فردا
ثم قال مرجبا بالانح الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب الى السماء الثالثة
فاستنقذ قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وقد
ارسل الله قال نعم قبل مرجابه فتم الى جاء ففتح فلما خلصت اذ ايى
قال هذا يوسف فسلم عليه فسلمت عليه فردا ثم قال مرجبا بالانح
الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب حتى ان السماء الرابعة فاستنقذ
قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وقد ارسل
الله قال نعم قبل مرجابه فتم الى جاء ففتح فلما خلصت فاذا ادره
فقال هذا ادره فسلم عليه فسلمت عليه فردا ثم قال مرجبا بالانح
الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب حتى ان السماء الخامسة فاستنقذ
قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وقد ارسل
الله قال نعم قبل مرجابه فتم الى جاء ففتح فلما خلصت فاذا هارون
قال هذا هارون فسلم عليه فسلمت عليه فردا ثم قال مرجبا بالانح
الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب حتى ان السماء السادسة فاستنقذ
قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وقد ارسل

الیه قال نعم قبل مرجبا تمم الجی جاء ففتح فلما خلصت فاذا موسى
 قال هذا موسى سلم عليه فسلمت عليه فرده ثم قال مرجبا بالآخر
 الصالح والنبی الصالح فلما جاوزهت بک قبل لهما بیکهت قال ابک
 لأن فلما بعث بعدی یدخل الجنة من آمنه اکثر من یدخلها
 من اثمی ثم صعدي الی السماء السابعة فاستفتح جبرئیل قبل
 من هذا قال جبرئیل قبل ومن معک قال محمد قبل وقد بعث الیه
 قال نعم قبل مرجبا به فتمم الجی جاء فلما خلصت فاذا ابراهیم قال
 هذا ابوک ابراهیم سلم عليه فرده السلام ثم قال مرجبا بالابن الصالح
 والنبی الصالح ثم رخصت الی سدره المنتهی فاذا نبهها مثل لیل
 هجر واذا ورعها مثل اذان البکة قال هذا سدره المنتهی فاذا
 اربعة انصار نهران باطنان ونهران ظاهران قلت ما هذان هاجیر
 قال اما الباطنان فنهان فی الجنة واما الظاهران فالنیل والفرات
 ثم رفع لی البیت المعمور ثم ابنت باناء من خمر وانا و من لبن وانا
 من عمل فاخذت اللبن فقال هی الفطرة انت علیها وامسک -
 (مشکوۃ المصابیح صفحہ ۵۱۱ الی ۵۱۲) - **ترجمہ** - از مناد
 از افس بن مالک از مالک بن منصصہ کہ پیغمبر خدا صلعم بالایش
 در بارہ شی کہ در شب برده شد گفت - ما دامیکہ من در حطم
 (و شاید گفته باشد در حجر) خوابیده بودم اینک آہندہ بنزد

من آمد پس آنچه از این نا این است (یعنی از نا و کلویش نا بوی زلفها)
 شکافت پس دل مرا بیرون آورد آنکاه پیاله از طلا پر از ایمان
 نزد من آورده شد پس دلم شسته شد آنکاه در اندرون نهاد و
 شد آنکاه بهالت اول بر کشتم (و در روایتی) - آنکاه شکر را باب
 زمزم شست آنکاه از ایمان و حکمت پر کرده شد) آنکاه مرگی
 کو چکن از فاطر بلند تر از لایح که بیراق مستی بود و پای خوشتر از
 آخر نظرش مینهاد نزد من آورده شد - پس بر آن سوار شدم و
 جبرائیل مرا برد نا با آسمان نزد یکتربین رسیدم و خواست که در را
 باز کند گفته شد این کجست گفت جبرائیل گفته شد و با تو کجست
 گفت محمد گفته شد و نزد وی فرستاده شد گفت بی گفته شد
 مر جابوی پس آمدنش که آمد چه قدر خوب است پس بکشود پیر
 چون رسیدم پس اینک آدم در آنجا بود پس گفت این است پدر
 آدم پس بوی سلام بگو پس بوی سلام گفتم پس سلام را زد نمود
 آنکاه گفت مر جابو پیر بنکو و نبی بنکو - آنکاه بامن بالا آمد
 نا با آسمان دقم رسید پس خواست که در را باز کند الخ - پس
 چون رسیدم اینک یحیی و عیسی و ایشان هر دو پسران خاله بودند
 گفت این یحیی و این عیسی است پس بدیشان سلام بگو الخ -
 آنکاه بامن با آسمان سوم بالا آمد الخ - پس چون رسیدم اینک

یوسف گفت این است یوسف پس بوی سلام بگو پس بوی
 سلام گفتیم و سلام را رد نمود آنگاه گفت - مر حیا چه برادر و بنکو
 و نبی بنکو - آنگاه بامن نابآسمان چهارم آمد - آلیخ - پس چون
 رسید پیش اینک در پس آلیخ - آنگاه بامن بالا آمد نابآسمان پنجم
 رسید آلیخ - پس اینک هارون آلیخ - آنگاه بامن بالا آمد نابآسمان
 ششم رسید آلیخ - پس اینک موسی آلیخ - پس چون گذشتم
 که بیت بوی گفته شد چه چیز ترا بگوید آورد گفت کریمه میکنم
 زیرا بعد از من جوانی فرستاده شده است که بیشتر از امت
 وی داخل بهشت خواهند شد از آنچه از امت من داخل آن کردند
 - آنگاه بامن نابآسمان هفتم بالا آمد آلیخ - اینک ابراهیم گفت
 این است پدرت ابراهیم آلیخ - آنگاه نابعدده النبی بالا برده
 شدم پس اینک سیوه هاجش مثل کوزه های کوزه دان و اینک
 برکه هاجش مثل کوزه های فله ها گفت این است سده النبی
 - پس اینک چهار رورودخانه دوردخانه باطنی و دوردخانه
 ظاهری - گفتیم ای جبرائیل این دوردخانه چیست - گفت اما
 آن دونهای باطنی پس دوردخانه در بهشت است و اما آن
 ظاهری پس بنل و فراش است - آنگاه برای من خانه معهود
 برپا کرده شد - آنگاه ظرفی از شراب و ظرفی از شیر و ظرفی از

عسل بنزد من آورده شد - پس شهر را گرفتیم پس گفت این خط را
که تو امانت تو بر آن هستی - و بعد از این همه بسیار چیزهای
دیگر نیز مثل کریم کردن حضرت آدم مذکور میشود که در اینجا ذکر آنها
لازم نیست

الآن بایداستفسار کنیم که آنچه درباره معراج حضرت محمد
مذکور است از کجا اخذ شده و برای تفصیل جواب این سؤال مأم
رجوع بنمایم بکتاب مستطی الزنای و پراف نامک که بزبان پهلوی
در ایام از شهر یابکان نخباً چهار صد سال قبل از هجرت تصنیف
شد و در آن کتاب مندرج است که چون دین زردشپان در
ایران در منزل افتاده بود و مجوسان میخواستند آنرا در قلوب
مردم بحدید نمایند جوانی زردشنی از نای و پراف نام اخبار نمون
او را با آسمان فرستادند تا هر چیزی را در اینجا ببیند و خبر آورد و
در آن کتاب مکتوب است که آنجوان عروج نموده از آسمان از طبقه
بطبقه بالا رفت و چون هر چیزی را دیده بود آورد و مرزد و پراف امر فرمود
که بزمن مراجعت کرده هر آنچه را مشاهده نموده بزرزدشپان
بیان کن که آنچه را در آن کتاب از نای و پراف نامک مندرج است
- اکنون دوسه موضع از آن کتاب را اینجا اقتباس میکنیم تا ببینیم
که آیا فی الحقیقه شباهت است مابین معراج حضرت محمد و معراج

وہی لونای و ہراف - و درارنای و ہراف نامک چنین نوشتہ

شده است - اسرددر وچ وایس مایهواک اط دمر)

۱۰۳-۹ ۱۱۵ ۳۴۴..... ۱ سلام، اک کور سرتلر

- ۱۳۰۰ لکھنؤ میں پیدا ہوئے اور ان کے والدین کا نام تھا

کریسٹن سے ملنے کے لیے ایک اور شخص سے ملنے کے لیے

۱. پسران و دختران که در مدرسه درس می‌خوانند

[illegible]

משהו שיש לו חשיבות רבה

۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ هـ (۱۳۳۵-۱۳۳۶) —

ترجمہ۔ گام غنیمت را پیشی نہمنا جسنادہ پایدرد خونہ

.....وی پیمردان آن پاکاف را که چون سنارہ رخشان روشو

از آن‌ها می‌آید - و سرپر و نشین بسیار روشن و بلند و ریخت

— پس پرسیدم از سرورش پاك و آذربايجان كه اينجا كدام واين استخاص

کدام هستند انتہی (رافض باد که ستاره پایہ جہا لی اولیٰ اگر و نما

یعنی بیشتر است و سر و ش که فرشته فرمانبرداری و اطاعت

و یکی از اشخاص پند آن یعنی فرشتگان مغرب می باشد و آنرا

وہراف رابا سمان دھیری مینو وچنا نکہ سکو بند کہ حضرت

میرا نبل حضرت محمد را بہما نجا رہمان سپرد۔ - وبعد ازان تو

شده است که از نای و پراف به عا و پابه که طبعش دق و است و

نور شید پایہ کہ طیفۂ قوم است و بیاض طبعات نیز رسید۔

پس چنین مرسوم است۔ اس بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر و بعد از نماز شب

מלך ישראל וכל ישראל

וְהָיוּ שְׂמֵי וָאָרֶץ וְהָיוּ הַיָּם וְהַבְּרִיָּה וְהָיוּ הַבְּרִיָּה וְהָיוּ הַבְּרִיָּה וְהָיוּ הַבְּרִיָּה

אברהם בן יצחק בן יוסף

مسئله: ۱. اگر $\sin \theta = \frac{3}{5}$ و $\cos \theta = \frac{4}{5}$ باشد، $\tan \theta$ را بیابید.

פזמון...! שבעה שנים נחמדים (אין) וזו השנה -

ሚስቴህ ልጅህን ለጥያቄህ ለማግኘት ለሚችልበት ሁሉም ሁኔታዎች ለማሟላት ይረዳህ።

לד עמנו ואלו שיהיו חסידים

[illegible]

والله اعلم بالصواب

מלכות ואלה הן המלכות

הענין שיש בו וכל ענין שיש בו

4. In the case of the ...

مجلسه اول

4. 10. 1944. 1. 4. 4. 1944. 1. 4. 4. 1944. 1. 4. 4. 1944.

سید محمد علی حسینی

و سبط لا لرب من دلتا و سبط لا لرب
 لا لرب لا لرب لا لرب لا لرب لا لرب لا لرب
 لا لرب لا لرب لا لرب لا لرب لا لرب لا لرب
 لا لرب لا لرب لا لرب لا لرب لا لرب لا لرب

(فصل ۱۱) - ترجمه - و آخری الا ابدان بهمن امشاس پند
 از سر پرز رین کرده شده و او دست مرا گرفته در حومت و حومت
 و هو دست آورد در میان او زمزمه و امشاس پندان و دیگر پانکا
 و فرور (یعنی کوه) زردشت سفید منش و دیگر پند
 بر داران و دین پیشوایان که من هرگز از آن چیزی روشن تر و بنکو
 نرندیده ام - و بهمن (میگفت) که اینست او زمزمه - و خواستم
 در پیش نماز (سلام) ادا کنم - و او بمن گفت که نماز (سلام)
 بخواهی ارثای و براف درست (خوش) آمده از آن دنیای فاذ
 با بنهای نا آلوده روشن آمده - و او فرمود بسروش پاک و آذر ایزد
 که ببرد ارثای و براف را و در نمائیدش سر بر و پاداش (ثواب)
 پاک ترا و نیز آن سزای بدانرا - و آخر سروش پاک و آذر ایزد دست
 مرا گرفتند و پادشان جا بجا پیش برده شدم و دیده ام آن امشاس
 پندان (یعنی فرشتگان مقرب) را و دیدم دیگر ایزدان را انتهی
 و بعد از آن نوشته است که ارثای و براف

[illegible]

و از آن جای نارایت هم ممکن پریم مراد آورده با تمام روشو
 و همچنین آورنده و امشاس پندان بردند - انگاه خواستم نماز
 (سلام) ادا کنم پیش آورنده - و مهربان بود گفت که ای خادم
 درست (امین) ارثای و براف پاک پیغمبر مازد پستان (آورنده
 پرستان) بروی همان مادی چنانکه دیدی و دافنی براسنی
 بظاہری بکوز برانکه آورنده هستم انجام بیاشم - هر که درست
 و راست بسکوبد من بمشقوم و میدانم - هی کوبد انا پان - و
 چون آورنده بد بطور گفت من شکفته می مانده ام زیرا روشو
 دادم و زن ندادم و بانک شبنم و دافتم که اینست لورنده انکو
 واضح باد که مابین این حکایت معراج آن
 دستور جوسی و آنچه درباره معراج حضرت محمد مذکور شد
 مشابحت عجیب یافت میشود - و زردشبان علاوه بر این
 قصه دیگر نیز دارند با این معنی که خود زردشت فرستاد از آن
 زمان با آسمان صعود نموده من بعد از آن یافت که دوزخ را نیز
 مشاهده نماید و در آنجا اهرمن را دید و تمام این داستان
 در زردشت نامه که کتاب جعلی است مفصلاً مندرج است
 - اما نه فقط در ایران بلکه میان بت پرستان هند نیز این
 نوع افسانه ها انتشار یافته است زیرا بر زبان سسکیوت

(که زبان قدیم هِنود است) کتابی مستقی به اَندَرِ رَاوِکا گُم (یعنی
 سفر به عالم اَندَره که اهل هِنود و پراخدای جوئی پیدا کنند) موشو
 است که در آن کتاب ذکر شخصی اَرَجَنه نام مندرج است که با تمام
 سفر کرده هر چیز را تماشا نمود - و در آن کتاب چنین نوشته
 شده است که اَرَجَنه سر اُبه سماوی اَندَره را دید که اسم آن قصر
 وَنُونَنی میباشد و در باغ نَشَدَنه واقع است - و در کتابهای
 هِنود مفهوم است که در آنجا رودهای جاوید و سبزیهای نر و
 ناز را آبباری میباشد و در وسط آن باغ آسمانی درختی مستقی
 پَکَشَنی میوه باری آورد که آنرا اَمِرَنه یعنی بیاض بگویند و هرگز
 آن میوه بخورد هرگز نمی میرد - و کلهای درختان خوب صورت
 و رنگارنگ بآن درخت زینتی می بخشند و هر که زبیر سایه اش استراحت
 می نماید هر خواهشی که در دل خود می آورد انجام میدهد - البتین
 درخت هانست که اهل اسلام آنرا طوبی می نامند - و اما زنده
 هم درختی عجیب میدانستند که آنرا زبان اوشا حوایه و در زبان
 پهلوی حو می پائی نامند که معنی آن اسم دارای آب خوب میباشد
 چنانکه در کتاب وَنَد پَژاد (مترجم پنجم) مکتوب است -

و در کتاب وَنَد پَژاد (مترجم پنجم) مکتوب است -

و در کتاب وَنَد پَژاد (مترجم پنجم) مکتوب است -

ಮಹಾರಾಷ್ಟ್ರದ ಸ್ವಾತಂತ್ರ್ಯ

[illegible]

מלך דוד (אמנון) (אמנון) (אמנון)

وہابیہ میں اس واقعہ کی روایت ہے کہ: (فرکردہ سطر ۵۵۹)

ترجمہ۔ درپاکیز کی جاری میشوند ایہا از درپای پونہیکہ

از هر قسم انتی - عفونی نماید که این درختها است که در عرب

آنرا ملوب میگویند و هیچ تفاوت در میان این و آن درخت که

اهل هندو آنرا پگشینی مینوایند میباشد

واضح باد کہ بیماری از این معانی نہ فقط

در کتابهای هنود و زردشتیان بلکه در بعضی کتابهای مجمل

مسیحیان بدعتی و خصوصاً دوران وصیت نامه ابراهیم که مذکور

شد و در کتابی دیگر مستی به رؤیای پولس نیز بافت میشود و

دوبئی از ان کتابها مکتوبست کہ حضرت ابراہیم و دران کتاب

دیکر کہتے ہیں کہ حضرت پولس عہد اہل کی از فرشتگان

مفترب باسمان عروج موده هر چيز را مشاهده كرد - و در باره

حضرت ابراہیم چہین نوشتہ شدہ است -

ΕΛΘΩΝ Ο, ΑΡΧΑΓΓΕΛΟΣ ΜΙΧΑΗΛ ΕΛΑΒΕ

τὸν Ἀβραὰμ ἐπὶ ἄρματος χερουβικοῦ
καὶ ὑψώσεν αὐτὸν ἐπὶ τῆς νεφέλης
καὶ ἐξήκοντα ἀγγέλους, καὶ ἀνήρ-
χετο ὁ Ἀβραὰμ ἐπὶ ὄχληματος ἐφ'
— (صورت افضل ۱۰) — ὅλην τὴν οἰκουμένην.

ترجمہ۔ دیکھنا کہ فرشتہ مقرب نازل شدہ ابراہیم را بر
عزابتہ کر و ب برداشت و در بارہ اشترک بلند نموده اور او
شصت فرشتہ دایر آورد و ابراہیم بر آن مرکب بر بالای نما
ربع مسکون میکنشت انتہی

و اینست اصل آن مرکب براف نام که در احادیث

مذکور است و اسمش از لفظ عبرانی ܡܪܩܝܬ (مارق) یعنی برف
ماخوذ است۔ و چیزی مانند اینها در کتاب جعلی خوخ -

(فصل ۱۴) نیز یافت میشود۔ و در این کتابها ذکر آن درخت

سماوی و آن چهار رودخانه نیز مندرج است و اهل یهود

هم در خصوص درخت حیات که در باغ عدن بود میکنند

که بلندی آن پانصد سال راه است (نرگوم یونانیان) و چیزها

بسیار دیگر نیز که پیدنهایت عجیب است درباره آن میکنند۔

و چون اهل اسلام گمان میبرند که چنٹ حضرت آدم در آسمان

بوده است اصل این اشتباه در بعضی کتابهای جعلی و خصوصاً
 در روای پولس (ضلع ۴) یافت میشود - و شاید آنچه
 زردشبنان و هندو درباره این مورد میگویند از این قسم کتابها
 جعلی مأخوذ گشته است و با آنچه در آن کتابها یافت میشود
 از ضعف آن بت پرستان اخذ شده است و بهر حال هیچ شخص
 دانا آن را هباز قبول نمیکند - و اما اگر شخصی پرسد که آیا
 همه این افسانه ها بالکل هیچ بنیاد ندارد باید در جواب او بگوئیم
 که البته هیچ سکه فلزی وجود نمی یافت اگر سکه درست جمع شود
 نمیداد که آن دیگرها شباهت آنها برای فریب دادن اشخاص
 نادان ساخته شده است - و همین همه این افسانه های
 معراجهای اشخاص منقرضه جعل شده است از این سبب که در
 کتاب مقدس ذکر معراج حقیقی حضرت خنوخ و حضرت الیاس
 یافت میشود و نیز در آنجا مکتوب است که حضرت عیسی با آسمان
 صعود نمود و پولس رسول در خواب چیزهای بسیار می بیند
 - اما هر کس آنچه را که نسبت باین امور در کتاب مقدس میگوید
 مطالعه نماید البته خواهد فهمید که تفاوت آنها با آن افسانه ها
 مذکور از زمین تا آسمان است مثل آن فرقی که ما بین شام و
 که تماماً افسانه است و تاریخ جهانگشای نادری که بیان واقع

میشود یافت میشود - و اصل حقیقی، صبیح آنچه در احادیث و در افسانه‌های محمود و نصاری نسبت بد زخمت طوبی و آن چهار رو و خانه مندرج است در تورا، موسی (کتاب پیدایش باب ۲ آیه ۸ الی ۱۷) دیده میشود که مردم نادان افسانه دوست چون آنرا تفهیم و ندانسته بودند که باغ عدن در نزدیکی بابل و بغداد بود بقوت خبیله خود مبالغه نموده راستی الهامی را بدروغ و ناروغ آلوده را بد اسنانهای باطل مبدل کردند

(۲) اصل آنچه درباره جنت و حور و غلمان و اجنه و ملک الموت و ذرات کائنات در قرآن و احادیث مندرج است - البته هر مسلمان از جمیع این امور واقفیت و آگاهی کافی دارد و هر آنچه را که نسبت بانها در قرآن و احادیث گفته شده است بخود میداند لهذا لازم نیست که این چیزها را در اینجا مفصلاً بیان کنیم - اما معترضین میگویند که اصل و بنیاد همگی این تعالیم در کتب زود شیان یافت میشود - و همانا هر که کتاب معصرا بخواند میداند که اثری از آنها در کتاب هیچ یات از انبیای یافت نمی شود جز اینکه انبیاء و حواریین میگویند که برای ایمانداران حقیقی آرامگاهی هست که آنرا آغوش ابراهیم و جنت باجست می نامند - اما ذکر حور و غلمان هرگز در صحف انبیاء و حواریین یافت

نمی شود چنانکه معلوم است - ولکن جمیع این چیزها در کتابها
 زردشپهان و اهل هنود مندرج است و آنچه در آن کتابها در
 اوصاف آنها خوانده میشود با اقوال فرآن و احادیث شباهت
 عجیب غریب دارد - مثلاً آنچه اهل اسلام درباره حوریهان (که
 در خصوص ایشان در سوره رحمن یعنی سوره ۵۵ آیه ۷۲ مکتوب است
 حُورٌ مَّقْصُودَاتِ الْبَیِّنَاتِ و در سوره واقعه یعنی سوره ۵۶ آیه
 ۲۲ وَ حُورٌ عِیْنٌ کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ) گفته اند البته از آنچه
 زردشپهان قدیم نسبت بر و آنان مؤنث مسمات به پیرکان
 (یعنی پریان) میکنند مأخوذ است زیرا زردشپهان همان مقبره
 که پریان ارواح صاده هستند که در هوا ساکنند و با سادات کائنات
 و روشنی علامه دارند و خوب صورتی ایشان بنوعی است که قلوب
 مردان بدامشان گرفتار میکرد - و اگر چه بعضی از بزماء که جز
 زبان عربی هیچ نمیدانستند بر آنند که این لفظ حور جائز عرب و از
 فعل حار مشتق است اما میتوان گفت که اصلش از زبان اوستا
 و پهلوی میباشد زیرا در اوستا لفظ «هلی» (یعنی خوری)
 بمعنی آفتاب و خورشید یافت میشود و همان لفظ در پهلوی
 هوژ و در فارسی خور نامجال گفته میشود - و چون اهل عرب
 این لفظ خوری را در زبان خود داخل ساخته اصل آنرا نمیدانستند

لهذا گمان بردند که بسبب سیاهی رنگ چشما نشان چنین
اسمی دارند زیرا معنی حار بعریب همین میباشد - و نه فقط در

ایران اما در میان هندو قدیم نیز ذکر آن قسم دختران و پسران
سماوی که اهل اسلام ایشانرا حور و غلمان و هندو ائیسر ستریا
و گند هرؤس می نامند یافت میشود و در شریعت نامه منو چنین

आहवेषुमिथो न्योन्यं जिघांसन्तो महीक्षितः

युष्मन्मानः परं शक्त्वा स्वर्गयान्त्यपराङ्मुखाः

(باب ۷ - آیه ۸۹) - ترجمه - مالکان زمین که از طرفین

یکدیگر را میخواستند بکشند من بعد بزور جنگیده و روی پر
نکردانیده (یعنی نکر بخت) با آسمان میروند انتهای

و نیز در تلو پاکها نام اندرۀ بنه پادشاه چنین میگوید

धर्मज्ञाः पृथिवीपालास् तत्तजीवितयौधिनः

शस्त्रेण निधनं काले ये गच्छन्त्यपराङ्मुखाः

अयं लोको ऽक्षयस् तेषां ————— (باب ۳ آیه ۱۷ و ۱۸)

ترجمه - نگهبانان عادل زمین که جنگ جوانان جان نثارانند

که ایشان در موسم روی پر نکردانیده بسلاهی بمرک میروند

این عالم باقی از آن ایشانست انتهای - و از اینضنان می بینیم

که بیش پرنسنان قدیم هند گمان میبرند که مردم بوسیله کشته شدن

در جنک بنوانند آسمان و بهشت و حور و غلمان را بپسند آورند
و جَنَّتْ نیز لفظ عربی نیست زیرا اگر از فعل جَنَّتْ میبود پس البته
جَنَّتْ بر وزن فاعِل میبود اما اشتقاقش از لفظ اَوْسَنَاعٌ میبود
(یعنی جَنَّتْ) میباشد که آن نیز روح شریر است - و جَنَّتْ را در
فارسی بهشت میگویند و این لفظ از لفظ جَنَّتْ میبود (یعنی
وَهَشْتَوُ) که در اَوْسَنَاعٌ معنی کامل و بجزین می آید مشتق است
و زردشبان قدیم جَنَّتْ را جَنَّتْ میگویند -
(وَهَشْتَوَاهُو) یعنی جهان بجزین میماند چنانکه در وَهَشْتَوُ

۱- سطر ۴۰ مذکور است

در ذکر میزان پدید آمد که در احادیث چنین
مرفوم است که حضرت محمد در معراج خود حضرت آدم را دید که
هر و شب که بر آن آسوده که بر دست راستش بود میگریست و میفکند
و چون بر آن میایست که بر دست چپش بود نظر میافکند که به وزاری
میخورد و بدیدیم که همان چیز در وصیت نامه ابراهیم نیز مکتوب است
که اصل آن حکایت میباشد - اما یک تفاوت مابین این دو
نسخه یافت میشود و آن اینست که آن ارواح که در وصیت نامه
ابراهیم مذکور است ارواح مردگان میباشد اما آن آسوده که
در احادیث ذکر شد ارواح آن اشخاص هستند که هنوز نولد نیافتند

اند. و اهل اسلام آنها را ذرات کائنات مینامند که معنی
 اصلی ذره مورچه کوچک و غبارهاست که در خورشید دپد *
 میشود میباشد و آن لفظ البتّه عین عربی است اما آن احمقانی
 که در خصوص آن ذرات کائنات دارند از زردشتیان قدیم اخذ
 کرده اند زیرا زردشتیان همان خیال را میداشتند و هر ذره
 کاینه را بزبان اوستایی «مردوشی» (مردوشی) و بزبان پهلوی
 «مردوش» (مردوش) مینامیدند. و ممکن است که زردشتیان
 این تعلیم را از مصریان آموخته بودند اما بمرحال اهل عرب آنرا از
 ایران گرفته داخل دین اسلام ساختند

و قبل از این دیدیم که اهل اسلام لقب ملك
 الملوئرا از یهود اخذ کرده اند زیرا ایشان بدان فرشته بزبان عبری
 همان لقب را (یعنی מלך המلوئרים) میدهند اما در باره اسم
 تفاوت کمی یافت میشود چونکه یهود او را מלך המلوئרים (یعنی سمائل)
 و اهل اسلام عزرائیل میگویند و لکن این اسم نیز عربی نیست
 بلکه عبری است و معنیش نقشه الله میباشد. اما ذکر این
 فرشته در کتاب مقدس یافت نمیشود پس هویدا است که یهو
 آنچه را که در باره وی میگویند از جای دیگر آموخته اند و شاید
 اهل آنرا در کتاب اوستای بابیم جای که نوشته است که اگر که

و پیکرک روح مضرب سبب عیب دانی از هشی
 آورند آگاه نبود و آخر از آن ضرر میخیزد و نا بمقام روشن آمد
 و چونکه آن روشنی آورند در ادب سبب آرزوی آرائند
 و گوهر رشک آینه بجلال ساختن پیرداخت انتهی

البته آن تفاوتی که مابین احادیث و این

تعلیم زردشنان یافت میشود پیدا است زیرا در احادیث
 مندرج است که عزرا زبل خدا را عبادت می نمود و زردشنان
 میگویند که اهرمن نمیدانست که او رزمزم موجود است
 اما مشایخی نیز مابین این دو حکایت هست چونکه هم عزرا زبل
 و هم اهرمن در سیمین بازو فانی (یعنی ضرر) بوجود میپوشند
 و هر دو از آنجا برآمده بجلال ساختن مخلوقات خدا پیرداختند
 " و قبل از اینکه از ذکر عزرا زبل و با اهرمن

فارغ شویم مناسب است که چیزی دیگر نیز ذکر نمایم که دلیل
 علاقه داشتن این دو حکایت با یکدیگر میباشد و آن اینست
 که هم از احادیث و هم از کتبهای زردشنان پدید می آید که
 طاووس با عزرا زبل که اهرمن باشد نسبت داشته است - و در
 قصص الانبیاء چنین مذکور است که چون عزرا زبل پیش درخت
 نشسته بود و میخواست داخل گردد - طاووس از همیش برکنگه

نشسته بود یکی را دید که اسمهای اعظم میخواند طائوس گفت تو
 کبخی گفت من فرشته‌ام از فرشتگان خدای عز و جل، گفت اینجا
 چرا نشسته گفت اِنظُرُ الْجَنَّةُ یعنی نظر میکنم بهشت را میخواهم که
 در بهشت آیم طائوس گفت عرافان نیست که کسی را در بهشت
 گذارم تا آدم را در بهشت است گفت اگر مرا در بهشت راه دهی
 چنان دعا آموزم هر که آن دعا را بخواند و پراسه چیز بود یکی آنکه
 پیر نشود و درم سرکش نباشد ستم آنکه هرگز او را از بهشت
 بیرون نکند ابلیس آن دعا را بخواند طائوس نیز بخواند از کنکرو
 در بهشت پدید هر چه از ابلیس شنیده بود با ما را گفت انتمی
 - و بعد از آن گفته شده است که چون خدای تعالی حضرت آدم
 و حوا و ابلیس را از بهشت بر زمین انداخت طائوس را نیز همراه ایشان
 اخراج نمود - و حکایت طائوس همان زردشپان دیگر است
 اما ایشان نیز او را مددکار اهرمن می پندارند زیرا در کتاب
 مستی بر رد بدعتها تصنیف پرتقی درباره اهرمن چنین مکتوب است
 ۱۴۷۱ ۴۱۵۴ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱
 ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱
 ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱ ۱۵۴۱
 (باب ۲) - ترجمه - میگویند (زردشپان) که اهرمن

گفت چنین نیست که هیچ چیز نبکونوانم بسازم بلکه غمخوارم و
برای ثابت کردن این قول طاروس را ساخت - انتهی - و
اگر طاروس غلوطی عز از بل بوده باشد البته عجیب نیست که از وی
تعلم یافته او را مدد کار کرد و همراه وی از حبش بیرون دادند

(۴) در خصوص نور محمد - در فصلی انبیا

چنین مندرج است که حضرت محمد گفت - اول چیزی که (خدااتم)
بپا فرید نمودن بود (صفحه ۲ بین بنو صفه ۲۸۲) - و در رو
الاحباب مرفوم است که حضرت محمد گفت که چون حضرت آدم
آفریده شد خدا آن نور را بر پیشانی وی نهاده گفت ای آدم
این نوری که بر پیشانی تو خدام نور نجیب ترین و مجرب ترین فرزندان
و نور در پس انبیائی که فرستاده خواهند شد میباشد - و بعد
از آن مرفوم است که آن نور از آدم جشت و از شبت با ولادش
سپرد شد تا بنو الی بعد الله بن مطلب رسید و از او بآمنه رسید
و فیکه او بحضرت محمد حامله گشت و نیز گفته شده است در روایت
که حضرت محمد گفت - خدا بنو الی آن نور را بر پیشانی چهارم که باشد
از باب قسم عربی را بپا فرید و از باب قسم فلم را بپا فرید و از باب قسم
جشت را بپا فرید و از باب قسم مؤمنان را بپا فرید این چهار
قسم را با چهار قسم کرد از قسم اول عزیز و مکرّم ثم را بپا فرید

که رسوم و از قسم دوم عقل را بیافرید و در سرش نشان نهاد
 و از قسم سوم شرم را بیافرید و در چشمش مؤمنان نهاد و از قسم
 چهارم عشق را بیافرید و در دل مؤمنان نهاد (قصص الانبیاء
 صفحه ۲) و اگر اینک بپاییم انرا آفرید کتب زردش بنان بیایم
زیرا که در کتاب مستقیم بنو خرد (که در ایام ساسانیان بزبان
 پهلوی تصنیف شد) چنین نوشته است که اورمزد آفرینند
اینها و همه مخلوقاتش و فرشتگان مقرب و عقل سماوی را از
نور خاص خود بامدح زمان بیکران آفرید - و نیز در کتاب بنیها
شد بهر از سبب بنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش
۱۹ و ذکر بیهوشی که او را الآن جمیع پناهند چنین مرقوم

و در کتاب بنیها شد بهر از سبب بنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش

و در کتاب بنیها شد بهر از سبب بنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش

و در کتاب بنیها شد بهر از سبب بنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش

و در کتاب بنیها شد بهر از سبب بنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش

و در کتاب بنیها شد بهر از سبب بنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش

و در کتاب بنیها شد بهر از سبب بنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش

و در کتاب بنیها شد بهر از سبب بنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش

و در کتاب بنیها شد بهر از سبب بنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش

نابش ظاهری از وی بصورت پرندۀ روانه شد او که
 جمشید صاحب رمنه خوبی باشد دیگر آن نابش را ندیده
 بی شادی افتاد و او مضطرب شده بر زمین بد شمع می نمود
 پر داخت - بار اول آن نابش جدا گشت آن نابش از جمشید
 آن نابش از جم پسر و پوغان (یعنی پسر خورشید) بصورت
 پرندۀ و زاغ (یعنی برف) روانه شد مگر آن نابش اگر گشت
 چون بار دوم آن نابش از جمشید جدا گشت آن نابش از جم پسر
 و پوغان بصورت پرندۀ و زاغ روانه شد فریدون پسر جیل
 آثو یاف جیل دلبز آن نابش اگر گشت چون مرد فیروزترین مردان
 فیروز بود چون بار سوم آن نابش از جمشید جدا گشت
 آن نابش از جم پسر و پوغان بصورت پرندۀ و زاغ روانه شد
 که شایب مردانه آن نابش اگر گشت چون زور آورترین مردان
 زور آور بود آنهمی

اکنون اگر این دو حکایت را با یکدیگر مقابله کنیم
 می بینیم که جمشید (که بر حسب تعلیم او شنا اول مردی بود
 که خدا بر روی زمین آفرید و از آن سبب همانست که ما او را
 حضرت آدم ابوالبشر میگوئیم) آن نور را به بهترین او داد خود
 سپرد بروفق آنچه در احادیث درباره نور محمد گفته شده است

- پس هویدا است که این فقه ابرائی قدیم اصل آن حکایت
نور محمد میباشد و اهل اسلام آنرا از زردشنان اخذ کرده اند
- و علاوه بر این همه واضح است که چون در این سبغ زردشنی
در خصوص منجشید نوشته شده است که او بر افس و جن و
عفرینها و غیره سلطنت مینمود البتہ آنچه که اهل بهود از این
قبیل درباره حضرت سلمان میگویند از همین پیوج جاری
شده است و مسلمانان همان فقه را از ایشان اخذ نموده اند
چنانکه در فصل سوم دیدیم - و مخفی ننماید که آنچه اهل اسلام
درباره منقسم شدن نور حضرت محمد میگویند در کتاب دشنا
آسمان (نامه شت زرفشت) مفصلاً مندرج است پس ظاهر
میشود که این نیز از تعالیم زردشنان و از آن سرچشمه است
(۵) ذکر پل صراط - اهل اسلام بر آنست که
حضرت محمد گفت که بعد از دوری آخری بوم الدین همه مردم
باید به پل صراط که مابین زمین و بهشت بریکای جهنم بنا کرده
شده است عبور کنند و میگویند که آن پل بار یکتر از موی و نیز
تراز شمشیر است و شریران از آن افتاده در آتش جهنم هلاک
میکردند - و اگر شخص اهل این تعلیم را بخواهد بداند او گایب
بیرسد که اشتقاق آن لفظ صراط چیست زیرا اصلش در زبان

عربی یافت نمیشود - البته آن لفظ معرب شده است و اصلش
در فارسی یافت میشود زیرا که زردشتیان آن پل را چنود میگویند
و هر صاحب علم میداند که چون حرف ج در عربی موجود نیست
از آن سبب ع رابوض ج بنویسند چنانکه صبن رابوض
چاین میگویند - اما اهل عرب نه فقط اسم آن پل را بلکه تمام آن
اعتقاد را نیز از زردشتیان قدیم مأخوذ کرده اند چنانکه محضر
مطالعه نمودن این موضع ذیل که در کتاب مستقی به دین کزنت
موجود است هویدا خواهد گردید -

۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ و ۱۴۰۶ و ۱۴۰۷ و ۱۴۰۸ و ۱۴۰۹ و ۱۴۱۰ و ۱۴۱۱ و ۱۴۱۲ و ۱۴۱۳ و ۱۴۱۴ و ۱۴۱۵ و ۱۴۱۶ و ۱۴۱۷ و ۱۴۱۸ و ۱۴۱۹ و ۱۴۲۰ و ۱۴۲۱ و ۱۴۲۲ و ۱۴۲۳ و ۱۴۲۴ و ۱۴۲۵ و ۱۴۲۶ و ۱۴۲۷ و ۱۴۲۸ و ۱۴۲۹ و ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱ و ۱۴۳۲ و ۱۴۳۳ و ۱۴۳۴ و ۱۴۳۵ و ۱۴۳۶ و ۱۴۳

و دیگر بزم از گناه بسیار و پاک نگاه میدارم کردار خود بشرا پرهیز
 کردنی پاکشش قوتِ حیات کردار و گفتار و خیال و عقل
 و هوش و خرد بار آده نوای سببِ توانای اعمال حسنه با انصاف
 انزاد امیکنم آن پرسش ترا بخیال و گفتار و کردار به نامِ بام نام
 در راه روشن ناز سیده باشم بنزای کران دوزخ در گذرم از
 چنود برسم تا بان مسکن بھرن پر بوی نمانم مرغوب همیشه
 درخشان انتہی - واضح باد که اگر چه لفظ صراط اسم آن پل است
 و من بعد بمعنی راه می آید اما معنی اصلی آن لفظ از زبان عربی
 معلوم نمیشود - و لکن از فارسی معنی چنود ظاهر و هویدا است
 زیرا از چیدن (بمعنی جمع کردن و پیوستن) و ورتز بمعنی گذر
 مشتق است و معنی تمام آن لفظ چنود پل پیوند سازنده
 است زیرا بجهت و زمین را یکدیگر می پیوند

(۶) بعضی مطالب دیگر - اما چونکه بیان

مفصل جمیع آن امور بیکه اهل اسلام از زردشتیان اخذ کرده اند
 زیاد طول میکشد پس برای اختصار معانی بذكر سه چهار
 مطلب دیگر اکتفا میکنم - و یکی از آنها این است که اهل اسلام
 بر آنند که هر نبی قبل از وفاتش بر آن نبی آینده که مبیاست
 جایگزینی نکردند شهادت میداده است مثلاً میگویند که خضر

ابراهیم بر حضرت موسی و حضرت موسی بر حضرت داود و
 علی هذا الترتیب شهادت داده اند - اما هر که کتب انبیاء را
 ملاحظه نماید فهمد که بر عکس آن همه پیغمبران از اول تا
 آخرشان پی در پی بر حضرت عیسی شهادت میدادند و پس
 - پس چون اهل اسلام این خیال را از کتاب مقدس بناموخته
 باید پرسیم که از کجاست - واضح باد که کتاب میان کتب
 زردشسته مستی به دساتیر آسمانی موجود است که مصنف
 دبستان مذاهب و مؤلف برهان فاطح آنرا خوانده اند و نحو
 زردشیشان میگویند که بزبان آسمانی مکتوب شده و در آیت
 خسر و پرویز بزبان دری ترجمه گشته است و هم بزبان اصلی و هم
 بدی موجود است و ملا فیروز که آن کتاب را چاپ کرده ادعای کند
 که - مخوی است بر پانزده صفحه نازل بر پانزده پیغمبر که اولین
 آنها حضرت مهاباد و آخرین ایشان حضرت ساسان پیغم و از
 آن جمله حضرت زرتشت سیزدهم است - و در آخر هر یکی از این
 پانزده صفحه خبر آن پیغمبری که بعد از آن بر ترتیب میباشد
 بظهور آید داده شده است - البته این کتاب جعلی است اما
 میتوان گفت که این خیال میان اهل اسلام چنان مقبول آمده
 که ایشان آنرا از این کتاب زردشتی اخذ کرده اند و آیه دوم

هر يك از اين صفت هين است - فـ شـ بـ شـ مـ شـ اـ يـ هـ رـ شـ نـ دـ

هـ رـ شـ گـ رـ مـ رـ يـ اـ نـ فـ رـ اـ هـ يـ دـ وـ رـ - بـ نـ اـ مـ اـ بـ زـ دـ شـ نـ اـ

بـ نـ شـ اـ فـ شـ كـ رـ مـ هـ رـ يـ اـ نـ دـ اـ دـ كـ رـ - وـ هـ رـ كـ مـ يـ بـ يـ نـ دـ Kـ اـ يـ نـ فـ وـ لـ بـ اـ نـ چـ

بـ رـ سـ رـ صـ دـ وـ سـ بـ زـ دـ هـ سـ وـ رـ هـ از سـ وـ رـ هـ اـ يـ فـ رـ اـ نـ مـ Kـ وـ بـ اـ سـ تـ بـ عـ فـ

بـ سـ مـ اـ لـ لـ هـ الرـ حـ مـ nـ الرـ حـ مـ مـ طـ اـ بـ قـ نـ يـ دـ اـ رـ دـ - وـ aـ lـ fـ aـ zـ aـ wـ lـ بـ وـ نـ دـ هـ شـ نـ يـ

بـ نـ زـ مـ ثـ lـ اـ فـ نـ تـ چـ وـ نـ Kـ اـ فـ اـ مـ رـ فـ وـ مـ aـ Sـ Tـ - ۱۱۵ ۱۳۵ ۱۴۵ ۱۵۵ ۱۶۵ ۱۷۵ ۱۸۵ ۱۹۵ ۲۰۵ ۲۱۵ ۲۲۵ ۲۳۵ ۲۴۵ ۲۵۵ ۲۶۵ ۲۷۵ ۲۸۵ ۲۹۵ ۳۰۵ ۳۱۵ ۳۲۵ ۳۳۵ ۳۴۵ ۳۵۵ ۳۶۵ ۳۷۵ ۳۸۵ ۳۹۵ ۴۰۵ ۴۱۵ ۴۲۵ ۴۳۵ ۴۴۵ ۴۵۵ ۴۶۵ ۴۷۵ ۴۸۵ ۴۹۵ ۵۰۵ ۵۱۵ ۵۲۵ ۵۳۵ ۵۴۵ ۵۵۵ ۵۶۵ ۵۷۵ ۵۸۵ ۵۹۵ ۶۰۵ ۶۱۵ ۶۲۵ ۶۳۵ ۶۴۵ ۶۵۵ ۶۶۵ ۶۷۵ ۶۸۵ ۶۹۵ ۷۰۵ ۷۱۵ ۷۲۵ ۷۳۵ ۷۴۵ ۷۵۵ ۷۶۵ ۷۷۵ ۷۸۵ ۷۹۵ ۸۰۵ ۸۱۵ ۸۲۵ ۸۳۵ ۸۴۵ ۸۵۵ ۸۶۵ ۸۷۵ ۸۸۵ ۸۹۵ ۹۰۵ ۹۱۵ ۹۲۵ ۹۳۵ ۹۴۵ ۹۵۵ ۹۶۵ ۹۷۵ ۹۸۵ ۹۹۵ ۱۰۰۵

۳۳ ۳۴ - بـ عـ نـ يـ بـ نـ اـ مـ اـ وـ رـ مـ زـ دـ اـ فـ رـ يـ نـ دـ - وـ lـ aـ bـ iـ qـ ذـ Kـ رـ aـ يـ nـ

بـ نـ زـ مـ بـ اـ Sـ اـ Sـ Dـ Kـ زـ Rـ Dـ شـ Nـ aـ nـ Dـ Rـ وـ Zـ iـ jـ وـ Fـ Tـ وـ عـ aـ dـ aـ Sـ Tـ nـ Dـ

Kـ aـ nـ hـ aـ Rـ aـ rـ nـ oـ Mـ Kـ Sـ Tـ nـ Dـ - aـ mـ aـ dـ aـ yـ nـ aـ mـ rـ mـ aـ bـ iـ nـ Zـ Rـ Dـ شـ Nـ aـ nـ Dـ

vـ aـ bـ iـ nـ Mـ طـ aـ Bـ iـ qـ nـ aـ Sـ Tـ Zـ iـ Rـ aـ nـ yـ iـ jـ وـ Fـ Tـ Mـ e— b— i— n— d— e— a— Kـ a— h— l— a— S— l— a—

بـ Rـ a— i— x— o— d— Fـ o— l— Kـ r— d— e— M— a— z— i— S— M— v— o— a— n— d— Mـ طـ aـ Bـ i— q— y— i— jـ وـ Fـ Tـ a— z— a— n— h— f—

وـ Fـ Tـ d— e— a— i— Kـ vـ a— b— i— nـ d— a— S— T— nـ D— M— a— S— T—

(۷) آخـ رـ Kـ l— a— mـ اـ Kـ r— T— f— i— yـ i— Kـ o— b— d— Kـ e— M— a— l— a— S— Tـ

Kـ e— H— z— r— t— M— o— h— d— K— a— k— a— t— h— a— o— r— s— o— m— Z— R— D— شـ N— a— n— D— a— p— S— nـ D— e— d— e— d— a— x— l—

F— r— a— n— w— a— a— d— i— t— x— o— d— K— r— d— a— n— S— d— e— b— a— S— T— d— o— n— z— M— k— n— x— o— a— h— d— b— o— d—

Kـ e— a— n— n— b— i— a— t— i— a— z— a— y— n— a— m— o— r— w— a— f— i— q— i— t— h— m— d— a— S— T— nـ D— b— a— S— T— d— i— n— M— e— z— z— i— z—

d— r— j— o— a— b— a— y— n— F— o— l— M— K— o— b— i— nـ D— Kـ e— a— w— l— a— d— r— r— o— z— nـ e— a— l— h— a— b— a— b— M— n— d— r— j—

Kـ e— H— z— r— t— M— o— h— d— e— a— d— i— t— d— a— S— T— Kـ e— b— e— a— S— T— a— x— a— s— M— طـ a— B— i— q— e— Kـ e— Z— R— D— i—

می آمدند چیزی بزبان ایشان بگوید و چون بدینطور بعضی اوقات
 بزبان فارسی حرف میزد از این سبب چند الفاظ فارسی در
 زبان عربی رواج یافت و ثانیاً چون معلوم شد که حضرت
 محمد افسانه های یهود و داستانها و رسوم عرب بت پرستان
 پسندیده داخل قرآن خود ساخت پس چه اشکال دارد که
 قصه های فارسیان نیز مقبول وی گردیده باشد - و
 درباره بسیاری از حکایات که در قرآن مندرج است مسلم
 که آنها در ایام وی میان اعراب رواج کلی می داشت چون
 الکندی درباره این قسم داستانها چنین نوشته است -
 فان ذکرنا قصه عاد و ثمود و النافه و اصحاب الفیل و نظائر
 هذه القصص فلنا لك هذه اخبار باردة و خرافات مجاوزة
 الحق الواطی كن بدرسها البلهة و نهارهق - ترجمه
 پس اگر حکایات عاد و ثمود و نافه و اصحاب قبل و امثال این
 حکایات را ذکر کنی بنویسم که این اخبار سُست و خرافات
 پیره زنان قوم است که ایشان آنها را شب و روز بطریقی
 می گفتند - و ثالثاً از سیره الرسول نصیف ابن هشام و
 ابن اسحق معلوم است که میان اصحاب حضرت محمد شخصی
 مستحق سلمان فارسی بود که حضرت محمد در وقت محاصره

کردن مدینه بر حسب نصیحت وی آن خند فر اکتد و نیز
در حین غزوة ثقیف طایف مغبیق را موافق رأی او آو لا
باستعمال آورد. و میگویند که در ایام خود حضرت محمد ص
بر آن بودند که سلمان در نصیحت کردن فرآن مدد کار حضرت
محمد میباشد و ذکر این مطلب در سورة نمل (یعنی سورة ۱۰۵) آیه
باین الفاظ یافت میشود. وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا
يُعَلِّمُهُ الْبَشَرُ لَئِن لَّنْ بِلِئَالِي الْمَلِكِ الْمُجْتَبِیِّ وَهَذَا الْبَشَرُ
عَرَبِيٌّ مُبْدِیٌّ - ترجمه - و هر آینه میدانیم که ایشان میگویند
که می آموزد او را انسانی زبان آنکه رو میگردانند بوی و ایچی
و این زبان عربی روشن است - البته اگر معترضین میگویند که
آن عجمی سبب حسن عبارت فرآن بود این جواب کفایت میکند -
اما چون این اثبات کرده اند که بسیاری از آن مطالبی که هم در
فرآن و هم در احادیث مندرج است مطابقت حیرت انگیز با
آنچه در کتب زردشتیه یافت میشود دارد پس این قول فرآن بر
رد نمودن آن اعتراض بچپوجه کافی نیست بلکه از آن آیه امر هویدا
که در ایام خود محمد معلوم شده بود که آنحضرت از سلمان فارسی
تعلم یافته است - پس لابد است که در اینجا نیز اینرا مسلم نمایم
که کتابهای زردشتیان نیز یکی از منابع دین اسلام میباشد.

فصل ششم

در خصوص خُفَا و آن اثری که از ایشان بر حضرت محمد و بر تعلیق
وارد آمده است

میل از ظهور حضرت محمد بعضی از اهل عرب از بی پرستی و شرک
نفرت کلی داشته در پی دین حق میبودند - و چون از اهل یهود
و شاید از اخباری چند که بنواثر از قدیم الایام نازمان ایشان
رسیده بود اطلاع داشتند که حضرت ابراهیم خدای حق واحد
حقیقی را میشتاخته است از آن سبب بعضی از ایشان هم در مکه
و هم در مدینه و هم در طایف میجو و تقص دین خلیل الله پرداخته
عبادت اصنام را رد نمودند - و آنانکه مشغول این امر ام کشند
ملقب به خُفا گردیدند که از انجمله ابوامیر و اصحابش در مدینه
و امته ابن زاهد در طایف و چهار نفر از اهل مکه مستی بودند و
عبادت الله و عثمان و زید بودند - و معترضین بر آنند که خیالاً
و نمونه و گفتگوی این نوع اشخاص و خصوصاً تعلیم زید این
عمر و تأثیر ام بر حضرت محمد و بر دین وی کرده است که دلیل آن
در خودشان پدید می آید - و برای آنکه مطالعه کنندگان این اورا

بجمله یارانند محقق و باطل این قول را بسیار میبایست لازم است که آنچه را که ابن اسحق و ابن هشام نسبت به حفای مکه نوشته اند بخوانیم. واضح باد که اگر چه چند نفر اشخاص دیگر نیز پیش حضرت محمد را نوشته اند اما کتاب ابن هشام ملقب بجهة الرسول از همه آن نوع کتابهای دیگر معتبرتر است زیرا از همه قدیم تر و نزدیکتر بزمان حضرت محمد میباشد. اول موردی که بیان نمودن اعمال و احوال او پیرداخت زهری بود که در سنه ۱۲۴ هجری وفات یافت و آنچه او نوشت از نواثر از اصحاب حضرت محمد و خصوصاً از عروه که یکی از خویشان عایشه بود بروی معلوم شده بود. البته در مورد چندان سالی بسیار اشتباهات و مبالغات در آن اخبار دخول یافته بود و اما اگر کتاب زهری حالا موجود میبود بسیار فایده میداشت برای آنکه حقیقت امور را میفهمیدند بدانند زیرا که پیروان از انجمن معتبرتر از کتابهای دیگر میبود. و اگر چه تماماً از میان رفته است اما یکی از شاگردان زهری ابن اسحق نام (که در سنه ۱۵۱ هجری وفات یافت) کتابی دیگر در آن مطلب تصنیف نمود و اجرای بسیار از آن کتاب در سمرقند و در ابن هشام (که در سنه ۲۱۳ هجری رحلت کرد) محفوظ مانده است پس الآن ما بوی آن کتاب رجوع میفائیم تا از حقا اطلاق

بابهم - وانظر در اینجا نوشته شده است این میباشد - قال ابن
 اسحق واجتمع فرشت پروردگار بر عید الهی عند صنم من اصنامهم
 كانوا يعظمونه ويهفرون له ويعكفون عنده ويدبرون به وكان
 ذلك عید الهی فی کل سنة یوماً فخلص منهم اربعة نفر نجیاً ثم قال
 بعضهم لبعض ثاد فواولیکم بعضکم علی بعض قالوا اجل وهم وذر
 بن نوفل بن اسد بن عبد العزی بن فصى بن کلاب بن مرث بن
 کعب بن لؤی - ومحبدا لله بن جحش بن رباب بن یعرب بن جبر
 بن مرث بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه وکانت امه
 امیه بنت عبد المطلب - وعثمان بن الحویرث بن اسد بن
 عبد العزی بن فصى - وزید ابن عمرو ابن نقیل بن عبد العزی
 بن عبد الله بن فزید بن رباح بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی
 - فقال بعضهم لبعض تعلموا والله ما قومکم علی شیء لقد اخطوا
 دین اباہم ابرہیم ما حیرت طیفت به لا جمیع ولا یجبر ولا یضرب ولا یقتع
 یا قوم التمسوا لانفسکم فانکم والله ما اتکم ما انتم علی شیء فقرءوا
 فی البلدان ان یلمسون الحقیقۃ دین ابرہیم فاما ورف بن نوفل
 فاسلمکم فی النصاریۃ واتبع الکلب من اهلها حتی علم علما من اهل
 الکتاب - واما عبد الله بن جحش فاقام علی ما هو علیہ من
 الالباس حتی اسلم ثم هاجر مع المسلمین الی الحبشۃ ومعه امراته

أم حبيبة بنت أبي سفيان مسلمة فلما قدمها تنصروا وفارقوا الأسلا
 حتى هلك هنالك نصرانيا - قال ابن اسحق فحدثني محمد بن جعفر
 بن الزبير قال كان عبيد الله بن جحش حين تنصر يهر بأصحاب رسول
 الله صلى الله عليه وسلم وهم هنالك من ارض الحبشة فيقول
 ففمنا وصا صائنا اى ابصرنا وانتم تلمسون البصر ولم تبصروا بعد
 وذلك ان ولدا الكلب اذا اراد ان يفتح عينيه لينظر صا صا لينظر
 وقوله ففتح فتح عينيه - قال ابن اسحق وخلف رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بعده على امرائه أم حبيبة بنت أبي سفيان بن حرب
 - قال ابن اسحق وحدثني محمد بن علي بن حسين ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بعث فيها الى القناشي عمر بن ابيه الضم
 فخطبها عليه القناشي فزوجها اباها واصدقها عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اربع مائة دينار فقال محمد بن علي ما نرى
 عبد الملك ابن مروان وقف صدقات النساء على اربع مائة
 دينار الا عن ذلك وكان الذي املكها للنبي صلى الله عليه وسلم
 خالد بن سعيد بن العاص - قال ابن اسحق واماعثمان بن
 الحويرث فقدم على فصر ملك الروم فتصروا وحسنت منزله
 عنده (قال ابن هشام) ولعثمان بن الحويرث عند فصر خذ
 منعني من ذكره ما ذكرت في حديث الفجار - قال ابن اسحق واما

زبد بن عمرو ابن نفيل فوفيت فلم يدخل في جمودته ولا نصرانته
 وفارق دين قومه فاعتزل الأوثان والمبسة والدم والذبايح الخ
 نذبح على الأوثان وهي عن مثل المروضة وقال أعبد رب إبراهيم
 وبإدى قومه بحبيب مأم عليه - قال ابن اسحق وحدثني هشام
 بن عروة عن أبيه عن أمه أسماء بنت أبي بكر رضي الله عنهما
 قالت لقد رأيت زبد بن عمرو بن نفيل شفا كبيرا مسندا ظهره إلى
 الكعبة وهو يقول يا معشر فرقت والذي نفس زبد بن عمرو بيده
 ما أصبح منكم أحد على دين إبراهيم غيبي ثم يقول اللهم لو أني علم
 أي الوجوه أحب إليك عبدتك به ولكني لا أعلمه ثم يجهد على
 راحته - قال ابن اسحق وحدثني أن ابنه سعيد بن زبد بن عمرو
 بن نفيل وعمر بن الخطاب وهو ابن عمه قال لا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم استغفر لزبد بن عمرو قال نعم فإنه يبعث الله وحده
 (وقال زبد بن عمرو بن نفيل في فراق دين قومه وما كان لقي منهم
 في ذلك) أربا واحدا ثم الف رب ادبن اذا انقسمت الأمور
 عزلت اللات والعزى جميعا كذلك يفعل الجلد العتور
 فلا همزى ادبن ولا ابنتهما ولا صفتى بنى عمرو ازور
 ولا غمما ادبن وكان ربنا لنا في الدهر اذ حل بسبر
 عجبت وفي الليالي معجبات وفي الأقبام يعرفها البصير

بان الله مدافنی رجالا کثیرا کان شأنهم الفجور
 وابقی آخرین بسیر قوم ضربل منهم الطفل الصغیر
 و بین المرء بعثر ثاب هوما کما یزوح الغصن المطهر
 ولكن اعبد الرحمن ربی لیغفر ذنبی الرب الغفور
 ففواته ربکم احفظوها منی لا تحفظوها لابیور
 نری الأبرار دارهم جنان ولکننا رحابیه سعیر
 وخری فی الجفوان هموتوا بالافوا اما یضیق به الصدور

(سیره الرسول جلد ۱ صفحه ۷۶ و ۷۷) - **مس ۳۱۷** - ابن ابی

گفته است - و فرشتی روزی در عیدی که داشتند نزدیک
 از بنهایشان جمع شدند و آنرا تعظیم می نمودند و برای آن
 شری میسر میکردند و نزد آن اجتماع می نمودند و دور آن می
 و در هر سال آن برای ایشان عیدی بود - پس چهار نفر از
 خفا گفتگو کرده از ایشان جدا ماندند - آنکاء بیکدیگر گفتند
 صدامت نمائید و اسرار بیکدیگر را پنهاندارید - گفتند خوب
 - و ایشان در رفه ابن نوفل بن الخ و عیبدالله ابن جمش ابن الخ
 و مادرش ایمه دختر عبدالمطلب و عثمان ابن حویرث ابن
 الخ و زید ابن عمرو ابن الخ بودند - و بیکدیگر گفتند - بنده ام
 که مبادید که قوممان بر هیچ نیستند از دین پدرشان ابراهیم.

درگذشته اند سنک چیست که آنرا طواف بکنیم نمی شنود و
 نمی بیند و هیچ مانده نبرساند - ای قوم برای انفسانت
 التماس کنید پس بخدا قسم که شما بر هیچ نبینید - پس بیلاد
 دیگر متفرق شدند تا حنیفیت یعنی دین ابراهیم را ببینند -
 پس ورفته ابن نوفل در دین مسیحی محکم گشته کتب را از اهل آنها
 نفع نمود تا علم را از اهل کتاب دانست - و اما عیسیا الله ابن
 حشش پس او در شکی که داشت بماندنا و فیکه مسلمان گردید
 - انگاه با مسلمانان به حبش هجرت کرد و زخشی ام حبیبه دختر
 ابوسفیان که مسلمان بود همراه او رفت - پس چون بدانجا رسید
 مسیحی شده دین اسلام را ترک کرد و در آنجا در دین مسیحیان
 هلاک شد - ابن اسمعیل گفته است - پس محمد ابن جعفر ابن
 زبیر سراخبر داده گفت - عیسیا الله ابن حشش و فیکه مسیحی شد
 بر اصحاب رسول خدا ص (که ایشان در آنجا از زمین حبش بودند)
 گذشته میگفت - فَقَمْنَا وَصَاصًا ثُمَّ یعنی مایپنا شده ایم
 و شما یبنا بر اجسبو میکنید و هنوز یبنا شده اید - و آن
 این است که بچه س که چون میخواهد که چشمان خود را باز کند
 نابه بیند صَاصًا میکند نابه بیند و قول او قَمَّ یعنی باز کرد
 چشمانش را - ابن اسمعیل گفته است - و رسول خدا ص لم بعد از

وی (یعنی بعد از عیسیا الله) زشت‌آم جیبیه دختر ابوسفیان
 ابن حربراک رفت - ابن اسحق گفته است - و محمد ابن علی ابن حصین
 برای من حکایت کرد که رسول خدا صلعم در پی وی (یعنی آم جیبیه)
 عمر و ابن امیه ضمیر برانزد نجاشی فرستاد پس نجاشی و پسر ابراهیم
 (محمد) خطبه کرد پس او را با وی نزویج نمود و کابینش از رسول خدا
 صلعم چهار صد دینار داده شد - پس محمد ابن علی گفت نمی بینم
 که عبد الملك ابن مروان کابین زنان را چهار صد دینار معین
 کرده است جز از آنجه و کسیکه او را به بنی صلعم داد خالد ابن
 سعید ابن عاص بود - ابن اسحق گفته است - و اما عثمان ابن
 حویرث نزد قیصر پادشاه روم رسیده مسیحی گشت و درجه او بزرگ
 وی بلند شد - ابن هشام گفته است - و درباره ماندن عثمان
 ابن حویرث نزد قیصر حدیثی است که آنچه در حدیث فجار بیات
 کرده ام مرا از ذکر آن منع کرده است - ابن اسحق گفته است - و
 اما زید ابن عمر و ابن نقیل پس او بماند و داخل دین یهود و یزید
 نصاری شد و دین قوم خود پشیمان کرد و از بنیها و از مردار و از
 خون و از مریاینهائی که برای بنیها ذبح میکردند اجتناب نمود و
 از قتل موؤده (یعنی دختر بیکه زنده خالاکند) نمی کرد و گفت
 - خداوند ابراهیم را می پرستم و بر قوم خود آن عیبی را که مرتکب

آن بودند آشکارا گردانید - ابن اسحق گفته است - وهشام
 ابن عمرو از پدرش از مادرش اسما دختر ابوبکر (رضی الله عنها)
 بمن خبر داده است که او (یعنی اسما) گفت - همانا زید ابن عمرو
 ابن نفیل را و فبیکه بسیار پیر بود دیدم که پشت خود را بر کعبه
 داده میگفت - ای آل فریش باو که جان زید ابن عمرو در دست
 وی است قسم که هیچ یکی از شما جز من بدین ابراهیم نرسیده
 است - آنگاه میگفت - ای خدا بدرسنبکه من اگر میدانستم که کدآ
 وجه از وجوه نزد تو پسندیده تر باشد ترا بدانی پرسید
 ولكن من انرا نمیدانم - آنگاه کنهای دست خود را بر زمین
 نهاده سجده کرد - ابن اسحق گفته است - و بمن خبر داده شد
 است که پدرش بعد از زید ابن عمرو ابن نفیل و عمر ابن
 خطاب که پیغمبر وی بود بر رسول خدا صلعم گفتند برای زید ابن
 عمرو استغفار نما و او گفت بل و بدرسنبکه وی به تنهایی
 مثل امتی بر میخیزد - و زید ابن عمرو ابن نفیل درباره اینکه دین
 قوم خود را ترک کرد و در خصوص آنچه از آنجه از ایشان بوی
 واقع شد چنین گفت - آبا بیک پروردگار یا بجز او پروردگار
 ایمان بیاورم - در حالیکه امور منقسم شده است - لا ت
 وعزی را نما مانرك کرده ام - مرد زور آور شکبیا چنین میگفت

- پس شبهه عزیزی و نه بد و دخترش ایمان آورده ام و نه در بیت
 بنی عمرو از یارانت میخوام - و بکنم ایمان نیاورده ام و او برای
 ما پروردگار بود در زمانی که حلم من کم بود - تعجب کردم و در
 شبها چیزهای عجیب هست و در روزها نیز که شخص بینا آنها را
 می شناسد بد رسیده که خدا اکثر اوقات مردان را فانی گردانند
 است که کار ایشان فجور بوده است - و دیگر اثر اسیب احسان
 گروهی زنده نگاه داشته است پس از ایشان بچه های کوچک
 می پروراند - و میان ما مرد لغزش می خورد و روزی بنکوم می شود
 چنانکه خرم می گردد شاخه باران خورده - و اما پروردگار در حمز
 خود رای پرستم تا پروردگار غفور کنهه مرا بپامزد - پس
 نفوای خدای پروردگار را حفظ بنماید مادامیکه آنرا حفظ
 کند هلاک نخواهد شد - پاکان را می بینی که مسکنشان
 باغهاست و برای کافران سهر سوزانست و برای ایشان در
 زندگان رسوائیست و اینک می پند و آنچه را که سپنه ها از آن
 شک میشود ملاقات کنند - انتهی

و این هشام ما را مطلع می سازد که

خطاب که تم زید بود و پرا از مکه اخراج نموده او را میجو رساخت
 که بر کوه حراء مقابل آن شهر بماند و اذن نداد که داخل مکه گردد

(سیره الرسول جلد اول صفحه ۷۹) - و از همان کتاب نیز
 اطلاع بهمه پیرسانیم که حضرت محمد عادت داشت که در هر سال
 و فتن تابستان در مغاره واقع همان کوه حراء بر حسب عادت
 عرب برای نَحْتْ منزل کند پس میتوان گفت که اکثر اوقات بابت
 ابن عمرو که از خود پنهان وی بود ملاقات میکرد - و اقوال ابن
 اسحق این فاسر اثبات میکرد و اندر پرا میگوید که حضرت محمد در
 چنینکه مبعوث شد در همانجا بود - ثم جاء جبرئیل بملائئنه من
 کرامه الله و هو بمجرأ فی شهر رمضان کان رسول الله ص
 یأود فی حراء من کل سنة شهر او کان ذلک مما نَحْتْ به فریش
 فی الجاهلیة والنَحْتْ الثیر قال ابن هشام نغول العرب
 النَحْتْ والْقَفْ یریدون الحنفیة فیدلون الفاء من الشاء
 (صفحه ۸۰ و ۸۱) - ترجمه - آنگاه جبرائیل نزد وی آمد با
 آنچه از کرامت خدا که بنزد وی آورد و او در حراء در ماه رمضان
 بود رسول خدا صام یکماه را از هر سال در حراء مجاورت
 مینمود و این از آن بود که فریش در جاهلیت بآن نَحْتْ مینمود
 و نَحْتْ بمعنی تزکیه نفس می آید ابن هشام گفته است
 - اعراب نَحْتْ و نَحْتْ میکنند و میخواهند حنفیت و ابگو
 پس فارا بدل از نامیا آوردند - انتمی - و هر که از قرآن و از احادیث

وافتاست می بیند که تعلیم زید این عمر و بر نعمال حضرت محمد
 ناشیری اهم داشته است زیرا هر یکی از آن امور که درباره اعتقاد
 زید مذکور شد در دین حضرت محمد نیز یافت می شود و از آن قبیل
 حق مؤوده و ردیث پرستی و اقرار بر خدا نیت الهی و خبر جنات
 و اندازن سعیر و جهنم و خدا را رب و رحمن و غفور گفتن - و علاوه
 بر این همه محقق می نماید که حضرت محمد آن ادعائرا که زید این عمر و
 نموده بود او نیز همانرا بجهت نمود زیرا زید و جمیع حقای دیگر
 در پی دین ابراهیم بودند و زید درباره خود گفت که از پافتم ام و
 حضرت محمد نیز از عامی کرد که مردم را بسوی دین ابراهیم دعوت
 می نماید و حضرت ابراهیم را همان لقبی که زید و اصحابش داشتند
 (یعنی حنیف) بارها ملقب می سازد و در اثبات این امر کفایت
 میکند که آنچه چند از قرآن اقتباس نمائیم زیرا در سوره نساء (یعنی
 سوره ۴ آیه ۱۲۴) چنین مکتوب است - وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ
 اسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاللَّهُ اللَّهُ
 إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا - ترجمه - و آنکه بهتر است در دین از آنکه خا
 کند رویش را بچند او و بنکوست و پیروی کند دین ابراهیم حق
 کبر او گرفت خدا ابراهیم را دوست - و در سوره آل عمران
 (یعنی سوره ۳ آیه ۸۹) مرقوم است - قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ

اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - **ترجمہ** - بگو راست
 گفت خدا پس پرشوید کبش ابراهیم حق کرا بر او نباشد از مشرکان
 - و نیز در سورة انفصام (یعنی سوره آیه ۱۰۲) مکتوب است -
 قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ دِیْنًا قَصِیْمًا لِّذٰلِکَ اِبْرَاهِیْمَ
 حَنِیْفًا - **ترجمہ** - بگوید در سبک من هدایت کرد مرا خدایم
 براه راست دینی درست کبش ابراهیم حق کرای - و هر کس از مشرکان
 و نحو عرب واقف است می بیند که در اینجا حضرت محمد خود را و امت
 خود را بر ابراهیم به حنیف ملقب میگرداند - و اگر چه اصل آن لفظ بزبان
 عبری و سریانی بمعنی نجس و مرتد می آید اما چون اهل عرب زید
 و اصحابش را حنیف، یعنی مرتدین می گفتند و از نو که دین اجداد
 بت پرست خود را ترک کرده بودند پس هم ایشان و هم حضرت محمد
 آن لقب را پسندیده برای خودشان پذیرفتند و معنی آنرا نیز
 بنکو گردانیدنند زیرا که شاید ایشان نیز مابین لغت و لغت
 هیچ تفاوتی ندیدند - و این نیز نباید فراموش نمود که آن چها
 نیز از خویش و اقارب حضرت محمد بودند زیرا جمیع آنها از نسل
 لوی بودند و نیز عجب بد الله خاله زاده حضرت محمد بود و وی
 پوه اش ام حبیبه را بزنی گرفت و در فقه و عثمان بنی عثمان خلفه
 بودند چنانکه از نسب نامه که در سیره الرسول (جلد اول صفحه ۳۰)

(۷۶) مندرج است و قدری از آن قبل از این اقتباس شد
 ظاهر میکرد - پس بمرحال امکان نداشت که آراء و اقوال و
 خیالات و تعالیم زید و حنفاء دیگر بر حضرت محمد اثری اتم
 نکرده باشد - و آخر الامر واضح باد که اگر چه حضرت محمد (بر حسب
 آن حدیثی که پیشناوی در تفسیر سوره نوبه آیه ۱۱۴ ذکر کرده است)
 اذن نیافت که برای مادر خود آئینه استغفار نماید اما برای
 زید این عمر و استغفار نمود چنانکه مذکور شد و گفت که او
 در روز قیامت آئینه علیّه میباشد و در آن صورت بر منجید
 و حضرت محمد باین اقوال تعالیم و ادعای زید را تصدیق نمود
 و لکن شاید کسی در ایجاد جواب آنچه
 گفته شد بگوید بالفرض مسلم داریم که پیایع اسلام آنهاست
 که مغرضین گفته اند پس ظاهر میکرد که در تمام دین اسلام
 اثری از خود حضرت محمد یافت نمی شود و این محال است - البته
 ممکن نیست که چون حضرت محمد دین خود را ایجاد مینمود چه
 از طبیعت و خوی وی در آن دین و مذهب بظهور نیامد
 باشد زیرا اگر چه بناء خانه خود را از سنگها و آجرها و خشت
 گوناگون بنا میکند اما کار ترتیب دادن آنچه ها هنر و هوش او را
 نمایان میکرد و اراده و مهارت بناء از بناش هویدا میشود

و چون عمارت دین اسلام صورت بسته است و از همه ادیان
دیگر متفاوت دارد از این سبب ظاهر است که بنای آن عمارت
شخص عاقل و هنرمند بوده است - و از فصاحت عبارت قرآن
بلاغت حضرت محمد نیز هویدا می گردد - و علاوه بر این همه آثار
بسیاری از حوادث و وقایع سرگذشت حضرت محمد در قرآن
درج شده می شود - مثلاً ظاهر است که او قبل از هجرت قدرش در دنیا
نباشد و برونی این امر در آن آیه هاست که قبل از هجرت مکتوب
گشت هیچ ذکر جنکین برای انتشار دین یافت نمی شود -
اما بعد از هجرت چون اهل مدینه انصار وی گردیده بودند
اولاً باصحاب خود اذن داد که برای حفاظت جان خویش و دفاع
میکنند چنانکه در سوره حج (یعنی سوره ۲۲ آیه ۳ و ۴) چنین
مکتوب است - اِذِنَ لِلَّذِينَ يُثَانِلُونَ بَايَاتَهُمْ طُلُوعِ...
اٰخِرُ جُومِنَ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقِّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوْا رَبَّنَا اللّٰهُ - ترجمه
و سوره ای داده می آید که کارزار کرده شدند بآنکه آنها ستم
کرده شدند انا آنکه بیرون کرده شدند از ديارشان
بناحق مگر آنکه می گفتند پروردگار ما خداست - و این هشت
جلد اول صفحه ۱۶۴) از عروه و اشخاص دیگر از اصحاب میگوید
اذن مقاتله اولاً در این آیه ها عطا شد - اما (ثانیاً) بعد از

چندی چون حضرت محمد و اصحابش در بعضی غزوات غالب
آمده بودند این اذن بشدیل شده حکم کردید و همچنین در سور
بنه (یعنی سوره ۲ آیه ۲۱۲ و ۲۱۴) مرفوم است - كُنْ عَلَیْكُمْ
الْفِئَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ یَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ فِیْهِ
فِیْهِ فُلُ فِئَالٍ فِیْهِ كِبَرٌ وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَفَرٌ بِهِ وَالْمَسِیْدُ
الْحَرَامُ وَآخِرَاجُ أَهْلِیْهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِئَةُ أَكْبَرُ مِنَ
الْفُئْلِ - ترجمه - نوشته شد بر شما کارزار و او کراهت
دارد برای شما می پرسند ترا از ماه حرام کارزار در آنرا
بگو کارزار در آن بزرگ است و باز دارد از راه خدا و کافر می است
بآن و مسجد الحرام و بیرون کردن اهلس را از آن بزرگتر است نزد
خدا و فتنه بزرگتر است از کشتن - و معنی آن این است که ^{نان} مسلمانان
باید بچینند و اذن ندهند که فریشت ایشانرا از رفتن بکعبه
منع کند - (و تَالِئًا) چون مسلمانان در سنه ششم هجری بنی
فریظه و بعضی طوایف دیگر را هم مغلوب ساخته بودند آنگاه
حکم جهاد سفت ترکشت چنانکه در سوره مائده (یعنی سوره ۵
آیه ۳۷) مکتوب است - إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ وَیَبْعَثُونَ فِی الْأَرْضِ فِئَادًا أَنْ یُقْتَلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ
تُقَطَّعَ أَعْمَارُهُمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ یُنْفَخُوا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ

خَزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - ترجمه -
 جز این نیست مزد آنانکه جنگ کردند خدا و پیغمبرش را و شهادت
 در زمین بپایهی اینکه کشته شوند یا بردار کشیده شوند یا برید
 شود دستهایشان و پاهایشان از خلاف یکدیگر پاره شده شود
 از زمین این مرایشانراست خواری در دنیا و مرایشانراست
 در آخرت شکفته بزرگ - واضح یاد که مفسرین قرآن بر آنند که
 این مطلب دربارهٔ بت پرستان و نه دربارهٔ یهود و نصاری
 مندرج شده است - اما سلوک اهل اسلام نیست باهل
 کتاب هم چند سال بعد از آن معین گشت و اینکه حضرت محمد
 در سال یازدهم هجرت مشرف بموت بود زیرا (رابعاً) در سوره
 نوبه (یعنی سوره ۹ آیه ۵ و ۶) که بر حسب تاریخ سوره آخری
 قرآن میباشد گفته شده است که بعد از اتمام آن چهار
 ماه حرام جنگ را باید بار دیگر شروع کرد چنانکه مکتوب است
 فَإِذَا فَلَاحُ الْأَشْهُرِ الْحَرَامِ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى وَجَدْتُمُوهُمْ
 وَخَذْتُمُوهُمْ وَأَخْصَرْتُمُوهُمْ وَأَضْدُوا إِلَهُهُمْ كُلَّ مَرَّصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ
 آتَمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
 رَحِيمٌ فَأَيُّ الْوَالِدَيْنِ يَأْتُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا
 يُعِزُّونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الدِّينِ

اَوْ نَوَالِ الْكِتَابِ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ -
 ترجمه - پس چون متغنی شد ماممهای حرام پس بکشید
 مشرکان را هر چه بپایند آنها را و بیکرید آنها را و حبس کند آنها را
 و بشبند سر آنها را و ببرد هکذری پس اگر ثوبه کردند و برپا
 داشتند نماز را و دادند زکوة را پس خالی کند راهشان را بدو
 که خدا آمرزنده مهربانست بکشید آنها را که نکر و بدیدند
 بخدا و نه بر روز آخرت و حرام نمیدانند آنچه را حرام کرد خدا و رسول
 و نمی پذیرند دین حق را از آنانکه داده شدند کثایرا تا بدهند
 جزیه از دست خود و آنها خوا شد کاستند - پس بر حسب قرآن
 اوده خدای علیم که ذات پاک او از تغییر و تبدل مبرا و معز است
 بر وفق ترقی و ترقی فیروزئی السله حضرت محمد و اصحابش که درجه
 بدرجه پیش میرفت مبدل میگردید - و این نیز در مطلبی دیگر
 هم هویدا است زیرا خود فقهای اسلام افراد مینمایند که بعضی
 از آیه های قرآن منسوخ و بعضی آیه های دیگر ناسخی باشد
 و این تعلیم مطابق سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۰۱) است جائز
 که چنین مکتوب است - مَا نَنْفَعُ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنْهِمَا نَأْتِ بِخَيْرٍ
 مِنْهَا اَوْ مِثْلِهَا اَلَا تَعْلَمُ اَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - ترجمه
 آنچه منسوخ کنیم از آیتی یا نازل کنیم آنرا بیاوریم بهتر از آن یا مانند

آنرا آگاه میدانی که خدا بر همه چیز توانا است - و از آن سبب است
 که ما دامیکه حضرت محمد امجد می داشت که شاید ممکن باشد که
 ادیان مجود و نصاری و چیزی از رسوم دینی اعراب را مخلوط ساخت
 و بعضی از آن ایجاد نماید که جمیع سکنه جزیره العرب آنرا به پسندند
 و قبول کنند در همانوقت جد و جهد تمام صرف میکرد تا همه این
 طوایف مختلفه و جمله این ملل متفرقه را بدوی خود مایل گردانند
 ایشانرا با یکدیگر اتحاد دهد و تابعین خویش سازد - اما چونند
 که این سعی عبث و بیفایده ای باشد. آنگاه تصمیم بست که بمجود
 نصاری راهلک سازد و با افلا از حد و دعر ب نفی گرداند - و این
 مطلب نیز از خود فرآن پدید می آید - و علاوه بر اینهمه از آنچه در
 سوره احزاب (یعنی سوره ۳۳ آیه ۳۷) نسبت بزینب که پسر خوا
 وی بود نوشته شده است اظهر من الشمس است که خوی و لطیف
 خود حضرت محمد بر فرآن تأثیر اقم داشته است و این مطلب از آنچه که هم
 در فرآن و هم در احادیث نسبت به بسیار زن گرفتارش مندرجات
 هویدا می گردد - البته آن مجموعه مطالب و تعالیه که در فرآن و
 احادیث موجود است مثل انواع و اقسام آبی است که در دریاچه
 از هر طرف از بنابیع متفرقه جاری شده بم پیوسته باشد اما
 آن نظریه که آن آبها از آن صورت گرفته است غفل و نفس و خوی

حضرت محمد میباشد

معنی نمائاد که بسیاری از آن مطالب و تعالیم
 که در قرآن مندرج است مثل عقیده وحدانیت ذات القدس
 الّهی خوب و مفید میباشد و در آنچه که درباره میزان و جنت و
 درخت طوی و امثال آنها گفته شده است البته اندک دانش
 و ظاهراً بشمول یافت - اما هر کس بخواهد آب شفاف پاک را بنوشد
 نمی باید از جوی مکدر بپاشد بلکه بسوی خود سرچشمه تهر آب
 حیات رجوع نماید که خود قرآن بارها بر آن شهادت دارد است
 و آن سرچشمه کتب انبیاء و حواریین میباشد که در خصوص آنها
 چنین مکتوب است - اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيْهَا هُدًى وَ نُوْرٌ...
 وَ قَفَّيْنَا عَلٰى اَنَّا وِمْ عِيسٰى بِنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ
 التَّوْرَةِ وَ اَنَّا نَحْمِلُ فِيْهِ هُدًى وَ نُوْرٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ
 يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلنَّاسِ - (سوره مائده صفحه
 سوره ۵ آیه ۴۸ و ۵۰) - ترجمه - بدرستی که ما فرستادیم
 تورات را در آن هدایت و روشنی و از پی در آوردیم بر آنها
 آنها را به عیسی پسر مریم تصدیق کننده مرا آنچه باشد میان دودش
 از تورات و دادیم او را انجیل در آن هدایت و روشنی و تصدیق کننده
 مرا آنچه را باشد میان دودش از تورات و هدایت و پسند مر

پرهنز کارانرا - و هر که بخواهد بداند که دین حضرت ابراهیم خلیل^{علیه السلام}
 چه بوده است باید نوراۃ حضرت موسی را بادقت تمام ملاحظه
 نماید و آنجا خواهد دید که خدا بوی وعده داد که خداوند و نبات
 دهنده و جبر علی مسیح از نسل وی و پسرش اسحق تولد خواهد
 یافت - و حضرت ابراهیم آن وعده را پذیرفته و یاور کرده بمسیح
 موعود ایمان آورد و بواسطه آن ایمان نجات یافت - و در اثبات
 این مطلب بذكر دوسه آیه اکتفا میکنیم - در نوراۃ حضرت موسی
 (سفر پیدایش باب ۱۷ آیه ۱۹) مکتوب است که خدا بعالی حضرت
 خلیل گفت - بمحقق زوجات ساره برای تو پسری خواهد زائید
 و او را اسحق نام بده و عهد خود را بادی اسحق خواهم داشت تا
 با ذرت او بعد از او عهد ابدی باشد - و در باب ۲۲ آیه ۸ نیز
 مرقوم گشته است که بار دیگر خدای عز و جل و پراغ طالب ساخته
 گفت - و از ذرت تو جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت
 چونکه قول مرا شنیدی - و در بیان این وعده خود خداوند علیو
 مسیح در انجیل جلیل به خود فرمود - پدر شما ابراهیم شادی کرد
 بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید (انجیل یوحنا
 باب ۸ آیه ۵۶) - و پولس رسول نیز بالهام ربانی گفته است -
 وعده ها با ابراهیم و به خلی او گفته شد و نمیکوید به فتنه ها که

کوناد و باره دیباید باشد بلکه در باره یکی و بیخلفی که مسیح
 اما اگر شما از آن مسیح میباشید هر آینه بنیل ابراهیم
 و بر حسب وعده و ارث هستند (و ساله بغدالهبان باب ۳۰ آیه
 ۱۶ و ۲۹) - خدای رحمن و رحیم که آن عهد ابدی خود را ادا کرده است
 اینرا عنایت فرماید که هم مصطفی اقل و هم مطالعه کنندگان عزیز
 این اوراق با حضرت خاکیل محفوظ و مستفیض آن ارث عهدی شما
 بگردند آمین

تمت

فهرست

دباجه

صفحه ۲

نثیه

صفحه ۵

فصل اول

در خصوص آنچه مجتهدین و علمای معتبر اسلام در محل این
مقام ایام بیان میکنند

صفحه ۶

فصل دوم

در بیان و نقیض ادعای آنانکه میگویند که بعضی از عقاید و
رسوم مسلمانان از ادیان و عادات اهل عرب ایام جاهلیت
پذیرفته شده و همان پیروی اول دین اسلام است

صفحه ۱۲

فصل سوم

در آزمایش ادعای آنانکه میگویند که بعضی از آن تعالیم و حکایات
که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است از تفاسیر موهوم

بخود اقتباس شده و بعضی از رسوم مذهبی اهل اسلام از طریق

صاحبین اخذ گشته است صفحه ۲۷

فصل چهارم

در تحقیق و آزمایش ادعای آن اشخاص که میگویند که بیماری
از آنچه در قرآن مندرج است از ضربه ها و کجای باطل بغض

فرقه های بدعتی نصاری مأخوذ گشته صفحه ۱۱۳

فصل پنجم

در امتحان و تفحص ادعای آن معترضین که حکما میگویند که بغض

از آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتب اجماعی قدیم

زود شبان و هنوز مأخوذ گشته صفحه ۱۷۵

فصل ششم

در خصوص منافع و آن اثری که از ایشان بر حضرت محمد و بر علمای

وارد آمده است صفحه ۲۲۲

فهرست کتب

بن یار عیسی

عبدالمسیح بن اسحق کندی کتاب مسند که در ایام خلیفه مامون رشید نوشته شد
 نامه محمدی بن ارمیسیح و جواب مسیحی چهار رپی ۶ آند
 البارکوة الشتیفی فی ربایان دینی (اصل نویشتن) - - - - - دو رپی ۸ آند
 مندرجات از مصنف البارکوة مسرپی ۶
 الانجیل المجید فی العهد القدیم و الجدید ۱۲ آند

بن یان فارسی

نویسندگان مشتمل بر حکایات بیسیل ۱ آند
 طریق الحیات - از کشیش فیندرا ۱ آند
 عبدالمسیح اسحق کندی ۱۲ آند
 انگلیون مجید در عهد عتیق و جدید ۸ آند
 کشف الاسرار در باره نبوتهای انبیا ۱۲ آند
 مفتاح الاشیار در الوهیت مسیح - از کشیش فیندرا - - - - - ۱ آند
 شهادت قرآنی بر کتب بلانی ۱۰ آند
 وسیله النجات - - - - - ۴ آند
 میزان الحق - از کشیش فیندرا ۲ آند

مسلمی به برهان بطلان فخر نادان

نویشتن - ترجمه البارکوة الشتیفی

موسسات دینی مابین کشیش مسیحی و ایرانی حق جوف

کتاب مقدس بن یان عربی

کتاب مقدس کامل - - - - - یک رپی ۱۰ آند
 با اعراب پنج رپی چهار آند

زبور شریف ۱۰ آند

انجیل مجید بازبوسا یک روپیہ

انجیل مجید کامل ۹ آند

طبع بیروت یک روپیہ ۲ آند

کتاب مقدس بزبان فارسی

کتاب مقدس کامل چھار روپیہ

کلوس ہفت روپیہ ۱۱ آند

نوریت شریف یک روپیہ

زبور شریف چاہد سنگ ۱ آند

ثانی مجلد یک روپیہ ۴ آند

صحف انبیاء یسعیاء و ملاکی ۱۲ آند

انجیل مجید ترجمہ هنری مارٹن

ترجمہ ڈاکٹر روس سدرا روپیہ

خورد ۸ آند

چاپ سنگ ۶ آند

اناجیل اربعہ ہرایک نیم آند

المشترک

اسسٹنٹ سکریٹری

پنجاب لیجریٹ سوسائٹی

انارکلی - لاہور

ملک پنجاب

